

مائدة آسمانی جلد هفتم
تألیف عبدالحمید اشراق خاوری
 مؤسسه ملی مطبوعات امری ۱۲۹ بدیع

ص ۱

* رساله
شامل آثار قلم اعلی
مجلد هفتم مائدة آسمانی
که بوسیله جناب عبدالحمید
اشراق خاوری علیه بهاء الله الابهی
و با اجازه محفل مقدس روحانی ملی بهائیان
ایران شید الله اركانه و تصویب لجنة
مجللۀ ملی نشریات امری منتشر شده است

ص ۲

هو الله

حضور محترم یاران رحمانی معروض میدارد این رساله
مجلد هفتم کتاب مائدة آسمانی شامل (آثار قلم اعلی) است که
پس از آنکه لجنه ملی نشریات امری تکثیر آنرا تصویب فرمود
 بواسطه لجنه ملی نشر آثار امری تکثیر و نشر میگردد .
مجلد هفتم مائدة آسمانی

شامل الواح مبارکه ایست که از قلم جمال قدم جل جلاله
در جواب سؤالات مختلفه نازل گردیده از اینقرار :

باب اول _ لوح مبارک در جواب سائل که چگونه حروف
علیین بحروف سجین تبدیل میگردد؟

باب دوم _ لوح مبارک در جواب سائل که کیفیت ادای
حق النّاس در عالم بعد چگونه است؟

باب سوم _ لوح مبارک در جواب سائل از اخت و مسیح
و خضر و غیرها که شامل سیزده مطلب است .

باب چهارم _ لوح مبارک در جواب سائل از بسیط الحقيقة .

باب پنجم _ لوح مبارک در جواب عریضه جناب ابوالفضائل
گلپایگانی که در باره لوح مانکچی از طرف
مشارالیه سؤالاتی بساحت اقدس معروض

داشته است .

باب ششم _ قسمتی از لوح مبارک درباره شرح نزول
لوح ملک پاریس و شهادت شهدا
و شهادت جناب بدیع .

این الواح مقدسه شامل مسائل مهمه ایست
که زیارت ش باعث حصول روح و ریحان
احبای با وفای حضرت رحمن
است و فقہم الله علی ما
یحب و یرضی

الواح مبارکه مندرجه در این رساله از روی نسخه
خطی نقل شد و بقدر امکان در مقابله آن اقدام
بعمل آمد اگر در برخی کلمات و مواضع با نسخ
خطی دیگر مختصراً خلافی موجود باشد بحثی
بر نگارنده نبوده و نیست

طهران _ شهر الجلال سنه ۱۰۵ بدیع

اردیبهشت ماه سنه ۱۳۲۷ ۵ ش

ashraq xawarri

"مجلد هفتم مائده آسمانی "

باب اول

لوح مبارک در جواب سائل که چگونه حروف علیین بحروف سجین
تبديل میگردد قوله تعالی :

"هو المجيب نامه آن جناب بین یدی العرش حاضر
و بر مقرّانه لا يعرف بما سواه واصل و ما فيه بلحاظ الله ملحوظ
آمد سؤال شده بود از اینکه چگونه میشود که حروف علیین
بسجین تبدیل میشود و یا اثبات بنفی راجع گردد و یا
ثمره جنیه از لطافت ممنوع شود و یا مرآت از اشراقات انوار
آفتات معانی محروم ماند فنعم ما سئلت و کنت من السائلین
بسیار سؤال شما مقبول افتاد چه که الیوم لازم است هر
نفسیکه از عرفان معضلات مسائل الهیه عاجز شود از شریعه
علم ریانیه و فرات حکمت صمدانیه سائل و آمل گردد که شاید

برسحی از آن مشروب شود و بر بساط سکون و ایقان مستریح
گردد و نسیل الله بان یصعدک الى مقام تشهد جمال القدم
ببصرک و تقطع بصر العالمین و تسمع نعماته باذنک و تقطع
عن افندة کل من فی السّموات والارضین ویطهرک عن دنس
الدنيا و ما فيها بحیث ان ما تمر علی شیء الا وقد تسمع منه

ص ۵

بانه لا اله الا هو و ان طلعة الاعلى لبهائه في الملا الاعلى
و ضيائه بين الارض والسماء و كبرياته لمن في ملکوت الامر
والخلق وكذلك ينطق كلشیء ان انت من السامعين چه که
اليوم بر هر نفسی من عند الله فرض شده که بعچشم و گوش
و فؤاد خود در امر او ملاحظه نماید و تفکر کند تا از بدایع
مرحمت رحمن وفيوضات حضرت سبحان باشرافات شمس
معانی مستنیر و فائز شود و علّتی که جمیع ناس را از لقاء
الله محروم نموده و بما سواه مشغول داشته اینست که بوهم
صرف کفایت نموده اند و با آنچه از امثال خود شنیده قناعت
کرده اند بر اههای مهلك تقلید مشی نموده اند و از
مناهج تجرید محروم شده اند امر الهی چون صبح
نورانی ظاهر و لائح بوده اینکه بعضی از ادراک او محتاج
مانده اند نظر بآن است که گوش و قلب را بالایش کلمات
ناس آلوده اند و الا اگر ناظر باصل میزان معرفت الهی
باشند هرگز از سبیل هدایت محروم نگرددند حال خود
آنچنان ملاحظه نماید امر از دو قسم بیرون نه یا آنکه
اهل بیان مقرن بقدرت الهی یا نه اگر معرفت نیستند
باین نفوس حرفی نداریم چه که از ملل قبل محسوبند که
ید الله را مغلول دانسته اند چنانچه رب العزّه خبر
داده بقوله تعالی ید الله مغلولة و اگر معرفتند بدایع

ص ۶

قدرت ربانی در این صورت اعتکاف باینگونه مسائل لغو بوده و
باطل خواهد بود چه که عجز شان خلق بوده و ان ذات قدم
لا زال بر عرش قدرت و اقتدار مستوی و اگر اراده فرماید
بحرفی جمیع من علی الارض را بسموات امر متصاعد فرماید
و بحرف دیگر بادنی رتبه خلق راجع نماید و لیس لاحد ان

يقول لم و بم و من قال فقد كفر بالله و اعرض عن قدرته
 و حارب بنفسه و نازع بسلطانه و كان من المشركين في الواح
 عز حفيظ و همچنین قادر است باینکه هر وقت اراده فرماید
 مظہر نفس خود را در بین برهه مبعوث نماید و در حین ظهور
 او باید از نفس ظهور او تعالی حجت و دلیل خواست اگر
 بآن حجتیکه لا زال ما بین ناس بوده اتیان فرمود دیگر
 توقف باطل است بلکه اگرکل من فی السموات والارض اقل من
 حين توقف نمایند از اهل نار محسوب اگرچه جمیع ادعای
 ولایت نمایند عزیز میکند هر که را اراده فرماید و ذلیل میفرماید
 هر که را بخواهد لا یسئل عما یفعل حال آنجناب بانصاف
 ملاحظه نمایند اگر نفسی بجمیع شئونات قدرتیه الهیه ظاهر
 شود و علاوه بر آن اتیان نماید بآن حجتیکه لا زال بآن اثبات
 دین ناس شده و امر الله بین برهه او ثابت گشته و معدلك از
 چنین ظهور که نفس ظهور الله بوده نفسی اعراض نماید و
 باعراض هم کفایت ننموده بر قتلش قیام نماید آیا بر چنین نفسی

ص ٧

چه حکم جاری قل حکمه عند الله یحکم ما یشاء کما حکم
 بالحق ولكن الناس هم لا یشعرون آیا در هیچ عهدی و ملتی
 چنین امری جایز بوده لا فو نفسه الرّحمن الرّحیم اگر
 بگویند این ظهور نباید ظاهر شود چنانچه مشرکین گفته اند
 در اینصورت قدرت و اراده حق منوط و معلق باراده خلق
 میشود فتعالی عن ذلک علوا کبیرا چنانچه در ظهور سین
 کل ناس از عالم و جاہل باین سخنهای مزخرف بیمعنی از
 حق محروم شده اند و از علیین بقا بسجین فنا راجع گشته اند
 و بگمان خود بر اعلی مقعد ایمان مستقرند فبئس ما ظنوا
 فی انفسهم و کانوا من المتهمنین فی ام اللوح مذکورا
 باری نظر را از ما سوی الله بردار و بحق ناظر شو و بما یظہر
 من عنده چه که دون او لا شيء ممحض بوده و خواهد بود
 و اگر ایوم کل من فی السموات والارض حروفات بیانیه شوند
 که بصد هزار رتبه از حروفات فرقانیه اعظم و اکبرند و اقل من
 آن در این امر توقف نمایند از معرضین عند الله محسوبند
 و از احرف نفی منسوب حق جل و عزرا باحدی نسبت و ربط
 و مشابهت و مشاکلت نه و کل بنسبتهم الى عرفانه مفتخر

و معزز بوده و خواهند بود جمال سبحان بر عرش رحمن
مستوى و پرتو انوار شمس فضلش بر کل اشیاء بالسويه اشراق
و تجلی فرموده و جمیع من فی الملک بین یدی الفضل در صقع

ص ۸

واحد قائمند و ذرہ را بر ذرہ افتخار و زیادتی نه الا بسبقتها
الى عرفان الله و لقائه فطوبی لمن عرفه بنفسه و انقطع
عما سواه ای علی بشنو نداء الله را و بمقری وارد شوکه لا زال
مقدّس از اسماء بوده و خواهد بود تا بهیچ اسمی از جمال
ممسمی و سلطانیکه باراده قلمش ملکوت اسماء خلق شده محروم
نگردی فو الله الّذی لا اله الا هو که مقصود از این بیان
آن است که شاید آن جناب و معدودی خرق حجاب نموده
بسراقد قدس محبوب که مقدّس از ظنون و اوہام عباد بوده
در آیند والا انه لمعتالی عن اقبال الخلق و اعراضهم
ومقدّس عن العالمین آیا در حین اشراق شمس لایق است
نفسی سؤال نماید که چگونه میشود نور انجم اخذ شود و حال
آنکه ملاحظه مینماید که نور آفتاب روشی اورا معدوم نموده
بلکه در این مقام نجوم طالب ظلمت لیلند و از نور نهار معرض
چه که قدر و ضیاء نجوم در لیل مشهود است و از تجلی نیریوم
معدوم و مفقود میگرددند فسبحانه عن المثل والامثال چه
که لا زال نیر جمالش مستضیء بوده واحدی با او نبوده و کل ما
سواه در امکنه ترابیه بمشیت امکانیه خلق شده اند و باور ارجع
خواهند شد و انه جل و عز در مقعد امتناع و مقر ارتفاع خود
لم یزل ولا یزال مقدّس از کل بوده و خواهد بود بسیار
عجب است که از تغییر و تبدیل اسماء ناس تعجب مینمایند

ص ۹

و متحیر شده اند با آنکه جمیع در کل حین تغییر و تبدیل
مظاهر اسماء و مطالع آنرا ببصر ظاهر مشاهده مینمایند
و مع ذلک بحجبات و همیه و کلمات شرکیه چنان محتجب
مانده اند که از آنچه ببصر ظاهر ملاحظه مینمایند غافل
شده اند ای سائل اسماء و صفات الہی را موہوم مدان
بدانکه جمیع اشیاء که ما بین ارض و سماء خلق شده مظاهر
اسماء و مطالع صفات حق تعالی شانه بوده و خواهد بود

غايت اينست که انسان نسبت بدون خود اعظم رتبه و اکبر مقاماً خلق شد و اگر در سماء ما ترى في خلق الرّحمن من تفاوت ارتقا نمائی در خلق رحمانی و مطالع صنع سبحانی تفاوت و فتور نبینی فطوبی لمن طار فی هذا الهواء الّذی ما طارت فيه اجنحة المربيین و حال ملاحظه نما در جميع این مظاهر اسمیه الهیه از اشجار و افنان و اغصان و اثمار و همچنین در اوراد و ازهار و کلمّا زینت علی وجه الارض که در اول بچه مقدار طراوت و لطافت و نضارت ظاهر میشوند و بعد از مدتی کلّ از خلع لطیفه عاری شده بارض راجع شوند و چه مقدار از ثمرات جنیه که تغییر نماید بشائیکه از رائیه او انسان اجتناب نماید باری کلّ در علو و دنو و تغییر و تبدیل مگر مظاهر کلیه الهیه که بنفسه لنفسه قائم و باقیند قسم بافت اب صبح معانی که لسان الهی بشأن و اندازه

ص ۱۰

ناس تکلّم میفرماید چه که اکثری از ناس ببلوغ نرسیده اند والا با بی از علم بروجه عباد مفتوح میفرمود که کلّ من فی السّموات والارض به افاضه قلمیه او از علم ما سوی خود را غنی مشاهده نموده بر اعراض سکون مستقر میشند و نظر بعدم استعداد ناس جواهر علم ریانی و اسرار حکمت صمدانی در سماء مشیّت الهی محفوظ و مستور مانده تا حین حرفی از آن نازل نشده وبعد الامر بیده یافعل ما یشاء و لا یسئل عما شاء و هو العلیم الخیر و اگر از این عبد میشنوی پرهای تحدید و تقلید را بیفکن و به پرهای تجرید در این هوای قدس توحید پرواز کن تا از شباهات و همیه و اشارات ریبیه خود را مقدس یابی و بانوار یقین خود را منور بینی بگوش جان کلمات رحمانی را اصغاء نما که شاید قلب از غبار مکدره اوهام که در این ایام کلّ من فی الملک را احاطه نموده مطهّر شده بمنظر اکبر راجع شود و چون باین مقام اقدس امنع اطهّر فائز شوی ملاحظه مینمائی که مقصود ما فی البيان که از سماء مشیّت ظهور قلم نازل شده این ظهور بوده و خواهد بود فو الّذی نفس حسین فی قبضة قدرته که اعظم از این امر در بیان نازل نشده ببصر منیر حديد در او ملاحظه نمائید تا بر مقصود کلمات قدس ریانی مطلع شوید و در جميع اوراق و الواح و رقاع و صحف و زبر و کتب کلّ ناس را

ص ۱۱

ظهور بشیء از آنچه خلق شد متمسک شوند و از نفس ظهور
محتجب مانند چه که در آن یوم هیچ شیء نفع نمی‌بخشد
الا بعد اذنه . بوحید اکبر میفرمایند و انتظروا من یذکر کم
الله وجهه فانکم ما خلقتم الا للقاءه و هو الّذی علق کلشیء
بامره ایاک ایاک ایام ظهوره ان تتحجب بالواحد البیانیه
فان ذلك الواحد خلق من عنده و ایاک ایاک ان تتحجب
 بكلمات ما نزلت فی البیان فانهایا کلمات نفسه فی هیکل ظهوره
من قبل حال در این کلمات سلطان اسماء وصفات تفکر
نمایید با این آیات محکمه و کلمات متقدنه دیگر مجال اعراض برای
نفسی باقی میماند لا فو الّذی انطق الروح فی صدری
مگر آنکه بالمره از حق اعراض نماید و بیان خلق اولیه‌اند و ما
دونهم خلقوا فی ظلهم و همچنین بوحید اکبر میفرمایند
وربما یأییک من انت قد سئلت عن علودکره و ارتفاع امره
وان من فی البیان یقرئون تلك الكلمات و هم لا یلتفتون بظهوره
ولا یؤمنون بالله الّذی خلقهم بظهور قبله و هم راقدون .
چنانچه حال ملاحظه میشود که کل تلاوت کتاب الله مینمایند
و در لیل و نهار مینویسن و معدلک بحرفی از کتاب مستشعر
نشده‌اند بلکه مقصود از ترویج جز تحقیق ریاست و اثبات
آن نبوده و نخواهد بود کذلک یشهد لسان الله الملک
العزیز العلیم و میفرمایند من اول ذلك الامر الی قبل ان تکمل

ص ۱۲

تسعة کینونات الخلق لم تظہرو ان کلّما قد رأیت من النّطفة
الى ما کسوناه لحما ثمّ اصبر حتّی تشهد خلقا آخر قل
فتبارک الله احسن الخالقین و همچنین بعظیم میفرماید
هذا ما وعدناک قبل الّذی اجبناک اصبر حتّی یقضی عن
البیان تسعة فاذا قل فتبارک الله احسن المبدعین و
میفرماید فلتراقبن فرق القائم و القیوم ثمّ فی سنة التسع
کلّ خیر تدرکون حال قدری در این کلمات تفکر فرماید
و همچنین در فرق قائم و قیوم تفکر لازم چه که این عبد از
احزان وارده قادر بر تفسیر کلمات الله نه فو الله الّذی لا اله

الا هو که تبلغ امر الله این عبد را بر تحریر این لوح مضطر
 نموده که شاید مصباحی چند در مشکوکه امکان مستضیء شوند
 و بقدره الله بر نصر این مظلوم قائم گردند اذا کلشیء
 یکی علی ضری و بما ورد علی من الّذین هم خلقوا بقولی
 و از همه گذشته امر بمقامی منجر شده که با آنکه ظهور آیات
 قدس ریانی بمثابه غیث هاطل از سماء مشیت من غیر مکث
 و سکون نازل و من دونها آیات قدرتیه و ظهورات الهیه
 که عالم را احاطه نموده بشائیکه ملل قبل مذعن و معترف
 شده اند معدلک باید بادله استدلال نمایم و امری را که
 لا زال مقدس از دلیل بوده بدلیل ثابت نمایم که لعل معدودی
 سماء شهود صعود نمایند ظلمی فوق این در عالم الهی نه

ص ۱۳

که جمال قدم بدون خود استدلال بر حقیقت خود نمایند
 بعد از آنکه چون شمس در قطب زوال سماء لا یزال مشهود
 ولائح است فسیعلم الّذین ظلموا نفس الله ای مرجع
 یرجعون و بلایای محتومه و قضایای مثبته بشائی وارد که
 جز حق احدي بر احصای آن قادر نه در کل حین رماح
 بغضاء از شطر اعداء بر هیکل بقا وارد و لقد جائی مظاهر
 نفس الله فی ضھی من الیوم یبکون و ینوحون قالوا یا اسفا
 علی یوسف الله المھیمن القيوم فقد القوھ عبیده فی الجب
 ثم فی انفسهم یستفرحون قل یا ملأا البیان انتکلون نقطه
 الاولی و تقریون آیاته فی کل عشی و بکور تالله قد فعلتم
 ما لا فعلت ام القبل و یشهد بذلك عباد مکرمون ان انتم
 تنکرون انتکلون الله باسیاف النفس والھوی ثم علی مقاعدکم
 بذلكه تشغلوں و بآیاته تستدلون كذلك فعل کل امة بالله
 حین ظھوره بمظھر نفسه فی کل عصر و كذلك فعلوا و کانوا
 ان یفعلون قل الیوم لن یتحرک علی اسماء هؤلاء قلم الله
 المھیمن العزیز القيوم ولن یرتد اليھم طرف الله ولن
 یأخذهم نفحات قدس محبوب الیوم اگر عباد از این آیات
 قدس الهیه و ظھورات عزّ صمدانیه اعراض نمایند بچه حجت
 و دلیل اثبات دین خود مینمایند بگوای اهل بیان ببصر
 حق بمنظر اکبر ناظر شوید چه که ببصر دون خود مشهود

نگردد اینست که ظهور قلم میفرماید ایاکم فانظروا اليه
 بعینه فمن ينظر اليه بعین سواه لن يعرفه ابدا و بعد از
 وصایای لا يحصى عباد خود را در این امر میفرماید فيا الهی
 انت تعلم بائی ما قصرت في نصحي ذلک الخلق وتدبیری
 لا قبالهم الى الله ربهم و ايمانهم بالله بارئهم الى آخر قوله
 روحی فداء قسم بجمال قدم که از این بیان که از قلم رحمن جاری
 شده قلب کل اشیاء محترق گشته و هر ذی بصری از این کلمات
 نوحه و حنین مظهر اسماء و صفات را ادراک مینماید ولكن
 لا يزيد الظالمين الا غرورا و خسارة اى على گوش جان بگشا
 و کلمات رحمن که در قیوم اسماء نازل شده اصعاء نما که
 میفرماید يا قرة العین لا تجعل يدک مبسوطة على الامر
 لان الناس في سکران من السروان لک الکرة بعد هذه الدورة
 بالحق الاکبر هنالک فاظهر من السرّسرا على قدر سم الابرة في
 الطور الاکبر لیمدون الطوریون في السیناء عند مطلع رشح من
 ذلک النور المهیمن الحمراء باذن الله الحکیم وهو الله قد
 كان عليك بالحق على الحق حفیظا و حال کرة ظاهر وطوریون
 معدوم و مفقود چنانچه مشاهده میشود با آنکه میفرماید
 طوریون میت و لا شیء و معدوم میشوند معدلک تعجب مینماید
 از اینکه شمره طوبی حنظل شود چنانچه بعینه همین را سؤال
 کرده اند و یا صور علیین به سجین تبدیل گردد لا زال امر

الهی محدود نبوده و نخواهد بود کل مرایای موجودات
 اگر در حین ظهور بسمس سماء قدم مقابل شوند در کل انوار
 شمس ظاهر و لائح و منطبع و مرتسم و بمجرد انحراف از کل
 اخذ میشود فانظر في الشمس ثم في المرايا لکی تجد الى
 ما يلقيك الروح سبيلا ابن نبیل مرفوع در اثبات امر الله
 بما القی الله على فؤاده الواحی نوشه و در ابتدا باین آیه
 که از سماء مشیت ظهور قلم نازل شده استدلال نموده
 قوله عزّ ذکرہ قل اللهُمَّ انک انت الهان الالهین لتوئین
 الالهیة من تشاء و لتنزعن الالهیة عمن تشاء الى آخر و كذلك
 قل اللهُمَّ انک انت ربب السموات والارض لتوئین الربوبیة
 من تشاء و لتنزعن الربوبیة عمن تشاء الى آخر با آنکه سلطان

وجود باین صریحی فرموده که عطا میفرماید الوهیّت و روییّت
را به نفسی که اراده فرماید و اخذ میفرماید از هر که بخواهد
خداآوند قادریکه مقام الوهیّت و روییّت که اعلی مقامات است
اخذ فرماید قادر نیست براینکه از هیکلی قبیص اسم خود را
نزع نماید یا آنکه حلوی را به مرتبه تبدیل فرماید سبحان الله
عما یتوهمون العباد فی قدرته فتعالی عما یصفون حال
مشاهده نماید که طیر قدرت و عظمت در چه هوا طیران
مینماید و ناس در چه اماکن توقف نموده اند آیا آیه انه
علی کلشیء قدیر را چه معنی نموده اند و از یافع مایشاء

ص ۱۶

ولا یسئل عما شاء چه ادراک کرده اند ای عباد از او هن
بیوت برکن شدید متمسک شوید و از جهل و نادانی
بغیر منیر علم ریانی توجه نماید و کاش اهل بیان در آیه
مبارکه که ابن نبیل ذکر نموده تفکر نمایند که شاید از سبل و هم
بصراط یقین در آیند ای علی یک قبح از این ماء عذب حیوان
که در ظلمات کلمات سلطان اسماء و صفات مستور شده بیاشام
تا از کدورات ایام و شباهات انام و اشارات غافلین و دلالات مغلین
پاک و مقدس شوی و ابواب علوم نا متناهی ریانی برو جه قلبت
مفتوح شود تا آنکه موقن شوی باینکه سلطان قدم قادر
است بر آنکه در ساعتی جمیع اشیاء را بخلع اسماء حسنی مفترخ و
معزز فرماید و در ساعت اخیر از جمیع اخذ نماید و ائمّه اشکوا
الى الله من هؤلاء العباد لانهم ينظرون الى بما عندهم لا بما
عندی و يقاسون نفس الله بانفسهم و کلماته بكلماتهم فو الذى
نفسی نفسه لو ينقطعن اليوم كل من في السموات والارض و
يقبلن الى الله ليعلمهم من بداع علمه ما يغنينهم عن العالمين
و در این سنه شداد بعضی از عباد اینگونه مسائل سؤال نموده اند
و عبد حاضر لدی العرش جوابهای محکمه شافیه کافیه
نوشته ارسال داشته عجب است که شما ندیده اید و در این
ارض هم بعضی شباهات القاء نموده اند که شاید نفوس
قدسیه را بحججات کلمات قبلیه محتجب دارند و لکن غافل از

ص ۱۷

اینکه نفسی که در هوای با فضای قدس الهی طیران نمود

واز خرمنهای علوم نا متناهی ریانی التقاط فرمود بشبهات
و همیه ممنوع نشود و محروم نگردد قل من ورد علی بحر الاعظم
لن یلتفت الى سراب بقیعه ولن یشرب من ماء الحیم آگر چه
لا یق نه که قلم اعلی بذکر کلمات اولی البعضاء بیالاید
و یا حرکت نماید ولکن نظر به تبلیغ رسالات ریانی مفری نه
که شاید جاهلی ببحر علم درآید و یا گمگشته وادی غفلت
و نسیان بیمن رحمن خرامد و انه لیهدی من یشاء الى
صراط البهاء و انه علی کلشیء قدیر ولکن این ذکر و بیان
برای نفوی است که فی الحقیقہ طالب سبیل هدایت باشدند
و الا علیل غل وبغضاء را سلسیل طاهر ننماید چنانچه
الیوم اکثر اهل بیان جمیع ظهورات قدرتیه و شئونات الهیه
و آیات منزله را بچشم خود دیده اند و بگوش خود شنیده اند
معذلک ببعضی قیام نموده اند که ذکر آن ممکن نه الا من
فتح الله بصره و ایده علی امره و اخرجه عن ظلمات الوهم
و هداه الى صراط العزیز الحمید و تمسک باموری جسته اند
که لم یزد عند الله مذکور نبوده و بشانی غافل اند که بحیر
ساجد شده اند و از منظر اکبر و جمال اطهر انور معرض گشته
ورب معبد شعر من عابدیه خیر منه ان یا علی قل الیوم
اکتم و معبدکم عند الله فی حد سواء فمن آمن منکم فقد آمن

ص ۱۸

من فرع الکبر و من اعرض فقد خرج عن صراط الله و ان هذا
لهو الحق و ما بعد الحق الا الضلال ایاکم ایاکم یا ملأ البیان
لاتکفروا بالله ولا تحاربوا بمظہر نفسه ولا تجادلوا باللذی
جائکم عن مشرق الامر بسلطان میین آیا گمان مینماید که
امر الله باعراض معرضین ممنوع شود و یا انوار شمس عز باقی
باکمام انفس ظلمانی مستور ماند لا فو الذی نطق فی صدری
و بعثنی بالحق و ارسلنی علی العالمین وبعضا از مشرکین
از جمله شبہات که در این ارض القاء نموده اند اینست که آیا
میشود ذهب نحاس شود قل ای و ربی ولكن عندنا علمه
نعلم من نشاء بعلم من لدنا ومن کان فی ریب فلیسیل الله
ربه بان یشهده و یکون من الموقنین و در رسیدن نحاس برتبه
ذهبیت همان دلیلی است واضح بر عود ذهب بحالت اول لو
هم یشعرون جمیع فلزات بوزن و صورت و ماده یکدیگر

میرسند ولکن علمه عندنا فی کتاب مکنون میگوئیم علم معرضین
باين مقام صعود ننموده که ادراک نمایند ذهب نحاس میشود
آنقدر هم ادراک ننموده که تراب میشود این رتبه که مشهود
هر ذی شعوری بوده که کل از تراب ظاهر و بتراب راجع و تراب
درقدرو قیمت ارخص از نحاس است چه که او از اجسام محسوب
ونحاس از اجسام و این بسی ظاهر و هویدا است و آگر ناس
لایق و بالغ مشاهده میشندند هر آینه در این مقام دکر بعضی

ص ۱۹

از علوم مستوره الهیه میشد ولکن قضی ما قضی بر هر ذی بصیر
مشهود است که حق تعالی ذکره بر کلشیء قادر بوده و خواهد
بود البته آگر بخواهد بمجرد اراده ای ذهب را بنحاس
تبديل میفرماید و این عجز در موجودات موجود و مشهود
وانه لھوالمقتدر العزیز القادر المحمود نظر را مطهّر نموده
بمنظر اکبر توجه نماید و از اشجار لا یغنى ولا یشم منقطع شوید
این است از بداعی امر الهی فمن شاء فلیقبل ومن شاء فلیعرض
فمن اقبل فلنفسه و من اعرض فلها و علیها و انه لھو المقدّس
عن الخالیق اجمعین . در شیطان تفکر نما که معلم ملکوت
بوده در ملأ اعلى و در مدائیں اسماء باسماء حسنی معروف
و بعد با عراض از اعلى رفیق اعلى بادنی ارض سفلی مقر گرفته
کذلک یفعل ریک ما یشاء ان انت من الموقنین از اینها
گذشته بیت عتیق که کعبه موجودات بوده و محل طواف مظاہر
اسماء و صفات چرا از این فضل کبری محروم شد اذا تفکروا
یا اولی الالباب کلشیء در قبضه قدرت الهی اسیرند و در کل
حین با آنچه اراده فرماید قادر و مقتدر است قدرت محیطه اش
در هیچ اوان از مظاہر امکان و اکوان سلب نشده و نخواهد شد
اسرار مکنونه اش را هرگوشی لایق استماع نه و حوریات معانی
مقصوّره علمیه اش را هر چشمی قابل مشاهده نه چه مقدار از
هیاکل ظلم که بقیص عدل بین عباد معروف شده اند و چه

ص ۲۰

مقدار حقایق عدیه که در اثواب ظلم اشتھار یافته اند
نظر در اصنام نما که حال نصف من علی الارض با و عاکف
شده اند و من دون الله معبد اخذ نموده اند و باین مرض

مبتلا نشهد مگر آنکه بوهם و تقليد اكتفا کرده اند و از سلطان
 توحيد اعراض نموده اند باري اليوم مظاهر کل اسماء و صفات
 در صقع واحد و موقف واحد مشهودند الا من صعد الى الله
 كذلك نقى عليك لعل تظهر نفسك و صدرک عن کلمات العالمين
 و تسمع ما غرد الروح على افنان هذه السدرة التي احاطت کل
 من في السموات والارضين قل يا ملأ البيان تالله الحق
 لم يكن هذا من تلقاء نفسى بل بما نطق الله في صدرى و ما
 ظهر من سلطانى وجرى من قلمى برهانى ثم حجتى ثم
 دليلى ان انت من المنصفين قل انت باى حجة آمنت بعلى
 من قبل حين الذي ظهر بالحق و جائكم بسلطان مبين و باى
 برهان صدقتم آياته و اذعنتم برهانه و خضعتم عند ظهورات
 امره المهيمن المتعالى العزيز المنير و ان تقولوا انا آمنا به
 بنفسه و اكتفينا بحججية نفسه عما سواه قل تالله هذا نفسه
 قد قام بين العباد و ظهر بسلطان اسمه المقتدر المهيمن
 على العظيم و ان تقولوا بانا امنا بما نزل عليه من آيات الله
 العزيز الغالب القدير فتكلك آياته ملئت شرق الارض و غربها
 اذا فاستمعوا لما يوحى عن شطر المقدس الذي يسمع من

ص ٢١

ارياحها ما سمع اذن الحبيب في معراج القدس ثم اذن
 الروح في سموات الامر ثم اذن الكليم على طور العز عن
 شجرة الله الناطق العزيز الحكيم ومن دونهم قد ظهر هذا
 الغلام بسلطنة التي علّت على الممكّنات و يشهد بذلك السن
 الكائنات ان انت من السامعين ثم قل لرؤساء البيان اين
 كنتم حين الذي اخضريت فيه انفس العباد و زلت فيه الاقدام
 و غشى الرعب قلوب الراسخين و قام على کل العباد من مذاهب
 شتى و ما استنصرت من احد الا الله الذي بعثني و ارسلني
 على العالمين تالله هم كانوا مستورا خلف قناع النساء فلما
 ظهر الامر بسلطانه اطمئنوا في انفسهم و خرجوا عن الحجاب
 فاول ما فعلوا اعرضوا عن الذي به ثبت ايمانهم كذلك كان
 الامر و انك كنت من الشاهدين و انک ان لن تصدقني بعد
 الذي شهدت بعينك يصدقني کل الاشياء و عن ورائتها
 لسان الله الصادق الامين ان يا جمال الكبriاء بين الارض
 و السماء غير اللحن لاهل الانشاء ثم غن على افنان البقاء على

لحن عجمی منیع لیکشیف اسرار الامر فیما رقم من هذا القلم
المحکم المتن چه که جمیع ناس بلغات عربیه مطلع نه
وادراک کلمات پارسیه اسهل است نزد اهل لسان .
ای سائل آنچه از اسمی در کتاب الهی از ذکر طوبی و سدره
منتھی و شجره قصوی و ورقه و ثمره و امثال آن مشاهده

ص ۲۲

مینمائی موهوم مدان مقصود از جمیع این اسمی عند الله مؤمن
بالله بوده و خواهد بود و مؤمن تا در ظل سدره الهیه ساکن
از سدره طوبی و علیین عند الله محسوب وبعد از اعراض
از سدره نار سجین مذکور و در حین ایمان افنان و اغصان
و اوراق و اثمار او جمیع از اثبات مشهود وبعد از اعراض جمیع
از نفی محسوب میشود و بسا نفسیکه در اصیل از ابها سدره
بقا است و در ابکار از ادنی شجره فنا و کذلک بالعکس لوانت
من العارفین مؤمن را در حین اقبال او الى الله جنتی
مشاهده کن با کمال تزئین بشائیکه جمیع آنچه در جنت
شنیده ای در او مشاهده نما از افنان علمیه و اثمار معارف
الهیه و انھار بیانیه و از هار حکمتیه و فوق ذلك الى ان یشاء
الله در او موجود همین نفس بعینه بعد از اعراض نفس هاویه
میشود مع آنچه متعلق با و بوده کذلک یبدل الله التور بالظلمة
والظلمة بالتور لوانت تفھون . آیا نشیده که ظھور قبلم
در ارض همین حکم جاری فرموده چنانچه میفرماید بر هر ارضی
که مؤمن مستقر نشود از ارض جھیم محسوب چنانچه الیوم مقر
عرش ارضی واقع شده که ابدا معروف نبوده ولكن الیوم
مبعضین جمال رب العالمین خود را از علیین محروم ساخته اند
و در قعر سجین مقر گرفته اند و بزعم خود در اعلی مقعد جنت
ساکنند چنانچه ملک قبل هم بهمین اوھام مشغولند اذا

ص ۲۳

یبشرهم قلم الامر بعذاب یوم عقیم این قوم را لایق آنکه عجلی
من دون الله اخذ نمایند و با و ساجد و عاکف شوند چنانچه
شده اند کجا لایق اند بهوای قدس صمدانی طیران نمایند
و یا بسماء عز الله راجع شوند چنانچه مشاهده میشود آنکه
طبعش گل میل نموده ابدا بگل ملتافت نه کذلک یضرب

اللہ مثلا لعل النّاس هم یشعرون آیا نشینیده اید که میفرماید
 بسا شجره اثبات که در ظهور بعد از شجره نفی میشود
 باری الیوم هر نفسی که از کل آنچه ما بین عباد مشهود و مذکور
 است منقطع نشود و جمیع را چون کف طین مشاهده ننماید
 ابدا قادر نه که باین هوا طیران نماید و یا بمقر سلطان عز
 تقدیس در آید لا زال مؤمن اقل از کبریت احمر بوده و خواهد
 بود و علاوه بر این شموس معانی که از مشرق اصبع رحمانی
 اشراق نمود این بسی مبرهن و واضح است که ثمره بنفسه
 لنفسه موجود نه بلکه باعانت الهیه از امکنه ترابیه صعود
 نموده تا باین رتبه ظاهر شده که مقام ثمری باشد و آن مقتدریکه
 او را باین مقام فائز نمود بهمان قدرت قادر است که او و صد
 هزار امثال او را در اقل من آن از اعلی مقربا بادنی مقرّ
 فنا راجع فرماید و همچنین بالعکس و این از سنن او بوده
 و خواهد بود چه که قدرت محیطه و قضایای محتومه آن سلطان
 احديه لا زال برکلشیء نافذ بوده و اقل من ان از ظهورات

۲۴ ص

قدرت خود ممنوع نبوده فسبحان اللہ عما یظنون المتهمنون
 بسا لئالع اسرار که در اصادف بحار اسم ریک الستار مستور
 بوده و خواهد بود که اظهار آن سبب اعثار اقدام غیر مستقیمه
 شود باری الیوم فضلی ظاهر شده که اگر اراده فرماید
 از کفی از طین کل حروفات اولیه و آخریه را مبعوث فرماید
 قادر است معدلک بسیار حیف است انسان در این ایام که
 جمال رحمن بتمام فضل ظاهر شده خود را بغیر او مشغول نماید
 دع کل من فی السموات والارض لاهلها ثم ادخل فی عمرات
 هذا البحر الّذی لن يوجد فيه الا لئالع ذکر اسم ریک العلی
 المقتدر العظیم ایست بدایع ظهورات شمس امر رحمن که
 از افق اصبع مليک امکان اشراق فرموده فطوبی للعالمن
 و من دون ذلک ان ریک لغنی عن العالمین ای بسا نفوسيکه
 الیوم در ابحر نار مستغرقند و مستشعر نیستند بلکه خود را از
 اهل جنت میدانند چنانچه امم قبل هم باین ظنون مسروند
 قسم بافتاتب عز قدس تحرید که این ظهور اعظم از آن است که
 بدلیل محتاج باشد و یا به برهان منوط گردد قل ان دلیله
 ظهوره و حجته نفسه و وجوده اثباته و برهانه قیامه

بین السموات والارض فی ایام التی فیها اضطربت کلّ من
فی ملکوت الامر و الخلق اجمعین و ان لن تقدرن ان تعرفنه
بما فصلنا لكم فاعرفوه بما نزل من عنده و كذلك قدر لكم فضلا

ص ۲۵

من عنده و آنہ لهو الفضال القديم قلم اعلى ميفرماید ای على
یکبار بطور تقدیس قدم گذار و بقلب فارغ و لسان طاهر
ربّ ارنی گوتا لا زال از مکمن قدس بیزوال انظر ترانی بشنوی
و بلقاء جمال بیمثال حضرت ذو الجلال فائزگردی یعنی
لقاء مظہر نفس او که بیک تجلی از تجلیات انوار فصلش تغیّر
اشجار الوجود من الغیب والشهود بما نقطت سدرة الطور
اینچنین احاطه فرموده فضل سلطان یفعل ما یشاء و لكن
النّاس هم فی وهم عظیم و حجاب غلیظ و غفلة میین اینست
شأن این ناس که لا زال بقول حق افتخار مینمایند و از نفس او
معرض مثلا حجر را طوف میکنند و از اماکن بعیده طی
سبلهای صعبه مینمایند و از جان و مال میگذرند تا بزیارت شن
فائز شوند ولکن از سلطان مقتدریکه بقول او صد هزار امثال
این حجر خلق میشود غافل بلکه معرضند چنانچه ملاحظه
شد در سنہ ستین و همچنین در این ایام بصر منیر را بصد
هزار حجبات و همیه و سبحات نفسیه مستور مینمایند و بعد
فربیاد برآرند که آفتاب جهانتاب عزّ صمدانی طالع نشده
و اگر هم ادراک نمایند سؤال نموده که فلاں نجم چگونه میشود
نورش محوگردد و یا زایل شود دیگر غافل از اینکه بوجود شمس
یمحون نوره چنانچه مشاهده میشود که در ایام انوار نجوم محو
و لا یظہرند باری عنقریب ید قدرت محیطہ الہیه نفوسي

ص ۲۶

چند خلق فرماید که جمیع احباب را خرق نمایند و بی ستر
و حجاب بمکمن ربّ الاریاب در آیند و در سیل محبوب از هیچ
آبی مخدوم نشوند و از هیچ ناری جزع نمایند غیر معبد را
مفقود شمرند و ما سوای مقصود را معدوم مشاهده نمایند و در
کلّ اوان اهل امکان را بسلاسل بیان برضوان قدس رحمن
کشند قسم بافتاب معانی که انوار این نفوس اهل ملاً اعلى
را مستنیر نماید چنانچه شمس اهل ارض را ان یا على دع ما

عندک و خذ ما يأمرک به الله و ان هذا ليغنىك عن العالمين
 و من دونه لا يسمن ولا يغنى بوده و خواهد بود تمسک
 بالعروة الوثقى ودع ما يأمرک به الهوى تالله الحق ان هذا
 لحبل المحكم الّذى ظهر بين الارض والسماء فمن تمسک به
 فقد نجى ومن اعرض فقد هلك باري اليوم هر نفسی حق
 منيع را بدون او تعالی بخواهد عارف شود و يا ادراک نماید
 مثل آنست که از اکمه طلب ارائه سبیل نماید و هذا لن يمكن
 ابدا دلیله آیاته و سلطانه اثباته ای على بسان بدیع
 پارسی کلمات ریانی را اصغاء نما و اگر تو نشنوی البته قدرت
 محیطه الهیه انفسی بدعا خلق فرماید که بشنوند ندای او را
 و برنصر امرش قیام نمایند لیس هذا على الله بعزيز اگر از
 شمال وهم بیمین یقین راجع شدی و از کوثر عرفان جمال رحمن
 که در رضوان معانی جاری شده مرزوق گشتی بگوای اهل

ص ۲۷

بيان بکدام دین متدينید و برکدام صراط قائم اگر بگويند
 نقطه بيان روح ما سواه فداه بگو بچه حجت و دليل بآن سلطان
 سبیل موقن شده ايد و معرفت گشته ايد اگر بگويند او را بنفسه
 شناخته ايم بگو هذا كذب صراح چه که الى حين بنفس خود
 عارف نشده ايد تا چه رسد بنفس الله القائمه على کلشیء و اگر
 هم اين قول از اين نفوس مسموع آيد چرا بنفس الله الظاهره که
 چون شمس مشرقت مذعن نشده اند و اگر بگويند بآيات
 منزله مؤمن شده ايم چرا بآيات که بمتابه غیث هاطل از سماء
 غیب در کل حین نازل است کافر شده اند قل ا تومنون بعض
 الكتاب و تکفرون بعض فویل لكم يا معاشر الظالمین ومن دون
 اين دو مقام ظهورات قدرتیه و شئونات الوهیه که عالم را
 احاطه نموده بشائیکه برای نفسی مجال اعراض نمانده
 الا بآن یکون معرضا بكله عن الله و انبیائه و اصفیائه و اودائه
 قریب بیست سنه میشود که این عبد آنی بربست راحت
 نیاسوده و در کل حین در ارتفاع امر الله بنفسه کوشیده قسم
 بسلطان لا یعرف که از اول ابداع تا حال چنین قدرتی
 ظاهر نشده که نفسی وحده اعلام قدرت بر افنان عظمت مرتفع
 نماید و مع ذلك این مشرکین بر جمال میین رب العالمین وارد
 آورده اند آنچه را که الان روح الامین و هیاکل علییین

ص ۲۸

الهیه نازل نشده چنانچه مشرکین قبل در احیان ظهورات
شموس حقیقت این سخن را گفته اند بگو الواح منزله که از سحاب
عزر رب العالمین در سنه ستین نازل شده موجود و این آیات
بدیعه که از اسماء قدس ابھی نازل شده حاضر و مشهود هر
دورا نزد عده ای از اهل قلوب صافیه و ابصار حدیده و انفس
زکیه و اذان واعیه تلاوت مینماییم تا نغمات الله و روائح قدسش
از قمیص کلمات بدیعش استشمام شود تالله الحق برایحة کلمه
من تلک الكلمات لتهب رایحة الله المھیمن القيوم ولكن کل
ناس بزکام مبتلا گشته اند و هم لا یجدون ابدا الا من شاء
ریک العزیز المحبوب اگر چه اعراض معرضین و افترای مفترین
بمقامی رسیده که قلم و بیان هر دواز ذکر باز مانده و معذلک
انا نطعم العباد من مائدة العلمية الطرية الابدية القدمية
الالهیه لوجه الله و ما نزید منهم جزاء ولا شکورا فو الذی
نطق فی صدری که هیچیک از ملل قبل بحجبات اهل بیان
مشاهده نمیشوند چه که در جمیع کتب قبل ذکر ظهورات احادیه
بتلویح ذکر شده مثلا در تورات و در بعضی از موضع ذکر شده
که اگر نفسی بیاید و دعوی نبوت کند کاذب است چه که الهی
جز الله موسی نبوده و رسولی جز من مبعوث نخواهد شد
واحکام الهی جز ما نزل فی التوریة نخواهد آمد و در یک موضع
بتلویح اشاره بظهور بعد فرموده و بشانی بحجب و استار ذکر

ص ۲۹

شده که اکثری از عباد از عرفانش عاجزند حال در این صورت
اگر امت او از مشارق احادیه و مظاہر الهیه محتاجب مانند
فی الجمله عذری در دست دارند که بآن متuder شوند که
معضلات کلمات الهی را ادراک ننمودیم لذا از منبع کوثر
عرفان جمال رحمن محروم ماندیم و همچنین در انجلیل
روح القدس بنفشه ای در علایم ظهور تغیی و تکلم فرموده
که ادراک آن هر نفسی را ممکن نه الا منقطعین چه که
برموزات خفیه و اشارات دقیقه بیان شده چنانچه همان
عبارات از قلم عز باقیه در رسائل فارسیه مسطور گشت فانظروا

الیها لعل تجدون در این صورت اینطايفه هم اگر متعدز
شوند بازکه عقول و ادراک ما قاصر بود از عرفان این کلمات
مرمزه معضله شاید که بعضی از عباد بپذیرند و همچنین در
فرقان که همه شما دیده اید که در عالیم ظهور بچه شأن
و بیان از سماء سبحان نازل شده از جمله یوم یائی الله
فی ظلل من الغمام و همچنین یوم یائی السماء بدخان مبین
و همچنین انفطار سماء و انشقاق ارض و اندکاک جبال و
انسجار بحار و اقامه اموات از قبور و دمیدن در صور و اشراق
شمس عن جهة الغرب و ارتفاع صیحه بین السموات والارض
و امثال این کلمات که در کتاب الله مذکور است و همچنین از
ذکر خاتم النبیین که اصرح کلمات فرقانیه است با این

ص ۳۰

عبارات صعبه مستصعبه و اشارات دقیقه خفیه اگر عباد از
شريعه رب الایجاد و عرفان نفس او فی المعاد محروم مانند
میتوان گفت که ادراک بیانات الهیه ننموده اند و از معانی
کلمات ریانیه غافل شده اند چه که بفهم عباد نزدیک نبوده
اگر چه جمیع این معاذیر در حین ظهور غیر مقبول بوده و خواهد
بود چه که در هر ظهور بنفس ظهور و بما یظهر من عنده حجت
برکل من فی السموات والارض بالغ میشود و بر هر نفسی لازم است
که مرأت قلب را از کل آنچه در دست ناس بوده ظاهر نماید
و بعد از تطهیر و اقبال البته انوار شمس مجلی بر قلبش تجلی
فماید و اگر حجت الهی در احیان ظهور بالغ نباشد تکلیف
از کل ساقط میگردد مثلا در اهل فرقان ملاحظه نماید که هر
نفسی که قلب را از اشارات کلماتیه مطهر ننموده بعرفان نقطه
بیان فائز نشد چه که ذکر ختییت که در کتاب مذکور است از
کلمات محکمه فرقان بوده با اثبات این کلمه و تحقق معنی
ظاهر آن در قلب هرگز اقرار ننماید براینکه نبی از اول لا اول
بوده و الی آخر لا آخر خواهد آمد چنانچه در بیان مذکور
است طهروا قلوبکم عما شهدم لتشهدوا ما لا شهد احد من
العالمین در حین ظهور باید چشم از کل برداشت و بطرف الله
ناظر شد که من دون ذلک لن یفوز احد بالله العلی العظیم
ای بندگان هوی بشنوید نغمات قدس بقا را و بمقر اعرفوا

الله بالله بستابید و از دونش منقطع شوید این بیانات انبیاء
که در علامات ظهور فرموده‌اند و اما نقطه بیان روح من
فی لحج الاسماء فدah جمیع این بیانات را مرتفع فرموده
و حجباترا بالمره خرق نموده و جمیع این کلمات معصله را
بنفس ظهور و ما یظہر من عنده تمام نموده‌اند و معنی فرموده‌اند
و بشانی ذکر این ظهور عزّ احديه را فرموده که برای احدي
مجال توقف نمانده تا چه رسد با عراض و جمیع بیان و ما نزل
فیه را منوط بعرفان آن شمس عزّ باقیه فرموده و میفرماید که
مبادا در حین ظهور به بیان از منزل آن محتاج مانید
و بكلمات آن تمسک جسته از سلطان احديه محروم مانید
و مخصوص میفرمایند ای حروفات و مرایا شما بقول من حجت
شده‌اید مبادا در حین ظهور بر جمال مختار استکبار نماید
و با آنکه در مستغاث اشراق شمس حقیقت را با اسم من یظہر عزّ
اسمه و عده فرموده‌اند معدلک میفرمایند که اگر در ساعت
دیگر ظاهر شود احدي را نمیرسد که لم او بم بگوید چه که
آن سلطان امکان لم یزل مختار بوده و خواهد بود و اگر
احدي بغير آنچه ذکر شده قائل شود حق جلّ ذکر را مختار
ندانسته پناه میبریم بحق از چنین توهمنات باطله و جمیع
حدود و حجب و اشارات را از این مقام برداشته‌اند و
آن جمال قدم ازلا و ابدا مقدس از حدود و اشاره دون خود

بوده و احدي بر کیفیت ظهور اطلاع نداشته و ندارد ولن
یحیط بعلمہ احد و آنہ بکاشیء علیم و میفرمایند من اول ما
یطلع شمس البهاء الى ان یغرب خیر فی کتاب الله عن
کلّ اللیل ان انتم تدرکون ما خلق الله من شیء الا لیومئذ
اذ کلّ للقاء الله ثم رضائیه یعملون و دراین مقام میفرمایند
و لقد قرب الزوال و انکم انتم ذلک الیوم لا تعرفون و من یکن
لقائه ذات لقائی لا ترضوا له ما لا یرضی نفسی لنفس الى آخر
قوله عزّ و جلّ .

ای سمع امکان صاحب سمعی مشهود نه بشنو کلمات بالغه
ربانیه را که تصریحاً من غیر تأویل اخبار فرموده و در آن ایام
که شمس طالع است و نزدیک است در وسط زوال اشراق

فرماید و لکن شما ای ملأ بیان آن یوم عارف بآن جمال سبحان
نخواهید شد و تصریح باین اسم هم فرموده‌اند بقوله عزّ
و جلّ من اول ما تطلع شمس البهاء الى ان یغرب خیر فی
کتاب الله الى آخر بیانه جلّ و عزّ که احدی شبّهه ننماید
و بدون ما قضی الله تفسیر ننماید معذلک کلّ بحجاب نفس
و هوی از ادراک شمس بھاء محتاجب مانده و بما امرهم
الشیطان متّمسک و کاش باحتجاب کفایت مینمودند بلکه
بعضی بتحریف این کلمات مظہر اسماء و صفات مشغول شده‌اند
و این ظلمی است که در ابداع فوق آن ظاهر نشده فویل

ص ۳۳

للظالمین من عذاب یوم عظیم وبعد از ظهور این شمس عزّ
صمدانی بعضی از مرایا توهّم نموده‌اند و رتبه شمس ادعا
نموده‌اند ولکن غافل از اینکه در بیان فارسی نص فرموده‌اند
که اگر مرآت ادعای شمس نماید نزد شمس ظاهر است که شبح
اوست که او میگوید و همچنین میفرماید مرایا بنفسها
شیئیت ندارند و در مقام دیگر میفرماید قل ان یا شموس
المرایا انتم الى شمس الحقيقة تنتظرون و ان قیامکم بها
لو انتم تتصرون کلکم کھیتان بالماء فی البحر تتحرکون
و تتحجبون عن الماء و تسئلون عما انتم به قائمون .
حال ملاحظه نماید که بشموس مرایا که مرایای اولیه‌اند
میفرماید که شما بشمس حقیقت ناظر باشید چه که وجود
و ظهور شما بعنایت او بوده و خواهد بود و میفرمایند شموس
مرایا مثل حیتان در آبند که در بحر حرکت میکنند ولکن از بحر
و ماء محتاجبند چنانچه الیوم ملاحظه میشود که مرات قوم در
بحر آیات حرکت مینماید چنانچه بآیات عزّ صمدانی که از
ظهور قبل نازل شده اثبات خود مینماید و حرکت و اظهار شان
او از آیات الله بوده و معذلک از جوهر آیات و منزل آن در این
ایام بالمره محتاجب مانده در بحر حرکت مینماید و از سلطان
بحر غافل و این بیان در رتبه شموس مرایا از ملکوت بقا نازل
تا چه رسد بمرایائی که در تحت این شموس واقعند و همچنین

ص ۳۴

میفرماید فانّ یوم ظهوره اعلی الخلق مثل ادناه و ان اقربکم

من یؤمن به ولا انساب بینکم ولا افتخار الا بایمانکم به
اینست که الیوم مشاهده میشود که اعلای خلق از ادنی
بین یدی الله مذکور چقدر از مظاہر علیین که به سجین
راجع شده‌اند و چه مقدار مطالع لا که بمقرّ مظہر الا وارد
شده و همچنین بجناب آقا سید جواد میفرماید لأشکونَ الیک
ان یا مرآة جودی عن کلّ المرایا کلّ بالوانهم الی لینظرون
ملاحظه نمائید که از مرایا کاکها شکایت میفرمایند و لکن هذا
الجمال یشکر حینئذ عن الّذی اشتهر بالمرآة لانه ینظر
الی بما عنده لا بما عندي . باری الیوم اگر جمیع مرایا باسم
الوهیت و ریویت و فوق آن بنفس الله و ظهور الله و یا ذات الله
در بیان موسوم باشند کفایت نمینماید مادام که باین ظهور قدس
ربانی و بطنون غیب صمدانی موقن نشوند جمیع معدوم صرف
و مفقود بحت عند الله محسوبند چنانچه در ابتدای این الواح
من قلم الله ثبت شده که فرموده ایاک ایاک یوم ظهوره
ان تتحجب بالواحد البیانیه فانَ ذلک الواحد خلق عنده
و ایاک ایاک ان تتحجب بكلمات ما نزلت فی البیان فانها
كلمات نفسه فی هيكل ظهوره من قبل تحذیر میفرماید که
در حین ظهور مبادا بواحد بیان از مظہر امر متحجب مانی
و این واحد نفوسی بوده‌اند که بعد از نقطه بیان احدي بر آن

ص ۳۵

نفوس مقدم نبوده معذلک میفرماید که باین نفوس از حقّ
متحجب نمایند و از این بیان مفهوم میشود که در ظهور بعد
بعضی از این حروفات باید موجود باشند و میفرماید که بازچه
در بیان نازل شده از حقّ متحجب نمایند حال انصاف دهید
ای اهل بیان با این اصرح اتم کسی میتواند الیوم
معارضه نماید با نفس ظهور که فلان در بیان باسم الله مذکور
است چگونه میشود الیوم از مقام خود سلب شود لا فو الّذی
اید الرّوح بنفسی چه که این اسمی و اذکار و توصیف برفرض
تسلیم کلّ کلماتیست که در بیان مسطور است و از جمله وصایای
سلطان لا یزالی این است که بازچه در بیان نازل شده از
ظهور الله متحجب نشود و علاوه بر این قسم بشمس عزّ صمدانی
که الیوم از افق قدس ربانی اشراق فرموده که ذکر آن سلطان
قدم خلق بیان را باسم ریویه و یا عبودیه هردو در آنساحت

یکسانست و در سنگ که جماد است در حروف ثلاثة آن سه
اسم اعظم الهی را ذکر فرموده اند و متنبه نموده عباد را که در
ملاحظه آن باین اسماء ناظر باشند تا در مصنوع آیات صانع
مشاهده شود و مقتدریکه این مراتب را بحجر عنایت فرموده آگر
اخد نماید لایق است نفسی را که اعتراض نماید تالله لن
يعترض احد على امر الله الا كلّ معتمد اثيم آگر ناس از بعث
اسماء مطلع میبودند هرگز بسلطان يفعل ما يشاء در هیچ

ص ۳۶

امری اعتراض نمینمودند این است که بعضی از ناس اسماء
مبعوث میشوند و در ملکوت اسماء معروف و لکن کینونتشان
ابدا از سجیین نفس و هوی عروج نموده رب حکمة لا یعلمهها
الا الله و رب شهرة لا اصل لها وبعضی بکینونت مبعوث شده
من دون اسم چنانچه حکایت خضررا استماع نموده که احدی
در آن زمان بر علو مقام او مطلع نه الا الله چنانچه امرش
از موسی مع علو مقامه و سمو قدره مستور بوده و بعد از حضور
در خدمتش بخطاب انک لن تستطيع معی صبرا مخاطب شده
و آگرچه در کتاب باسم خضر مذکور شده ولکن ما عرفه احد
الا الله و عندنا علمه فی کتاب میین وبعضی بکینونت و ذات و
نفس و روح و اسم مبعوث میشوند اذا فاشهد و قل سبحان الله
احسن المبدعین و آگر مراتب بعث بتمامه ذکر شود ملاحظه
میشد که این مفتخرین باسماء در چه مقام و رتبه مذکورند ولکن
امسکنا القلم الى ان يشاء الله و انه میین کل امر فی کتاب
میین و دیگر آنکه کل اشیاء مکمن اسماء الهیه و مخزن اسرار
صنعیه بوده و هستند و در هر کوری از هر شیء ظاهر میفرماید
آنچه را اراده فرماید و اخذ میکند آنچه را بخواهد العجب
کل العجب اليوم که جمال قدم و شمس اسم اعظم در قطب
زوال مشرق و مستضیء شده مع ذلک ناس باسمی از اسماء از انوار
جمال و عرفان طلعت بیمثال ذوالجلال محروم گشته اند

ص ۳۷

قل تالله الحق بارادة من قلمه خلقت بحور الاسماء و ملکوتها
ان انتم من العارفين ولو يأخذ اليوم کفا من التراب و يبعث
منه اسم ما كان وما يكون ليقدر و انه لهو السلطان الملك

المقتدر العزيز القدير تالله اذا يبكي لنفسى وبما ورد على
عيون التبّين والمرسلين في الرّفيق الاعلى وينوح في انفسهم
ويصيّح في كينوناتهم ولكن الناس هم في غفلة ووهم عظيم
وبشأنى اهل بيان تنزل نموده اند که لسان رحمن بذكر
امثال اين کلمات مشغول شد و معدلك از اونمی پذيرند
اینست شأن اينقوم و الیوم هر نفسی که از ملکوت اسماء ارتقاء
نجوید ابداً بيان فيض اعظم فائز نشود اينست که نقطه بيان
ميفرماید که نطفه ظهور بعد اقوى از جميع اهل بيان بوده
و خواهد بود اذا تفکروا في ذلك يا اولى الالباب فوالذى
قام بنفسه اگر عباد در همین کلمه تأمل نمایند خود را مستغنى
از دون الله مشاهده نمایند و در اثبات اين امر بديع بجواب
و سؤال محتاج نخواهند بود والله يقول الحق ولكن الناس لا
يسمعون و همچنین ميفرماید قوله عز ذكره فان مثله جل
ذكره كمثل الشمس لو يقابلنـه الى ما لا نهاية مرايا كلهـن
ليستعـكسـ عن تجـلـيـ الشـمـسـ فـيـ حـدـهـ وـ انـ لـنـ يـقـابـلـهاـ
من اـحـدـ فـيـطـلـعـ الشـمـسـ وـ يـغـرـبـ وـ الحـجـابـ لـلـمـرـاـيـاـ .
حال ملاحظه نمایید که از اين بيان قدس ريانی مستفاد میشود

ص ۳۸

که ممکن است شمس طالع شود و غروب نماید و مرايا در حجاب
باشند معدلك میتوان گفت بعد از اشراق شمس الشمـسـ التي
يطوفـنـ فـيـ حـوـلـهـ شـمـسـ لاـ يـعـلـمـ عـدـتـهـنـ اـحـدـ الـاـ نـفـسـ اللهـ
الـعـالـمـ الـعـلـيمـ کـهـ مـرـآـتـ چـگـونـهـ مـیـشـودـ اـزـ اـنـوـارـ شـمـسـ وـ تـجـلـيـ
آنـ مـمـنـوـعـ وـ مـحـرـومـ شـوـدـ وـ حـالـ آـنـکـهـ مـسـلـمـ اـسـتـ کـهـ وـجـودـ مـرـاـيـاـ
بنفسـهـ لـنـفـسـهـ نـبـودـ بـلـکـهـ بـوـجـودـ شـمـسـ قـائـمـ وـ مـنـیـزـ چـنـانـچـهـ
الـيـوـمـ اـگـرـ تـامـ مـرـاـيـاـيـ مـمـكـنـاتـ بـشـمـسـ عـزـ صـمـدـانـیـ مـقـابـلـ شـوـنـدـ
درـ جـمـيـعـ اـنـوـارـ شـمـسـ ظـاهـرـ وـ مـشـهـودـ وـ بـمـجـرـدـ انـحرـافـ جـمـيـعـ
مـعـدـوـمـ وـ مـفـقـودـ بـوـدـ وـ خـواـهـنـدـ بـوـدـ مـشـاهـدـهـ درـ مـرـآـتـ ظـاهـرـهـ
نمـائـيـدـ تـاـ درـ مـقـابـلـ شـمـسـ قـائـمـ اـسـتـ آـثـارـ تـجـلـيـ درـ اوـ ظـاهـرـ وـ بـعـدـ
ازـ انـحرـافـ آـثـارـ مـحـوـ بـوـدـ وـ خـواـهـنـدـ بـوـدـ چـنـانـچـهـ مـشـهـودـ
اـسـتـ وـ هـمـچـنـينـ مـيـفـرـمـايـدـ اوـ اـسـتـ آـنـ سـلـطـانـ مـقـتـدـرـيـ کـهـ
اـگـرـ بـحـرـكـتـ بـيـاـيدـ لـسـانـ قـدـسـشـ خـلـقـ مـيـفـرـمـايـدـ بـقـولـيـ آـنـچـهـ
بـخـواـهـدـ وـ اـرـادـهـ فـرـمـاـيـدـ اـزـ نـبـيـ وـ وـلـيـ وـ صـدـيقـ حـالـ لـايـقـ اـسـتـ
اـزـ مـقـتـدـرـيـکـهـ بـقـولـ اوـ نـبـيـ وـ وـلـيـ خـلـقـ مـيـشـونـدـ اـعـراضـ نـمـائـنـدـ

و باسمی از اسماء و یا بذکری از اذکار و یا بمراتی از مرایا
تمسک جویند ان هذا الا ظلم عظیم تالله الحق امری را مرتکب
شده‌اند که احدی ارتکاب ننموده چه که بعد از ظهور شمس
در قطب زوال مجال توقف برای نفسی نه بلی آگر بنفس او
عارف نباشند و از عرفان آن جمال قدم بنفسه لنفسه خود را

ص ۳۹

عاجز مشاهده نمایند حجت و دلیل طلب نمایند همان
حجت و دلیلی که ایمان کل عباد باو محقق و ثابت بوده و آگر
از بحور جود و فضل خود ظاهر فرمود دیگر که قادر است که توقف
نماید مگر آنکه بالمره از حق اعراض نماید و در سجین قهر
و هاویه نفی و جحیم اعراض مقرّیابد چنانچه اکثری از نفوسیکه
اليوم خود را بر رفرف ایمان و عرش ایقان متکی و مستوی
میدانند بالمره از حق اعراض نموده و در بحر کفر مستغرق و در
کل حین بعذاب بدیع معدبند ولکن من غیر شعور و ایکاش
باعراض و انکار کفایت مینمودند لا فو الذی انطقنی بشناء
نفسه که ابداً کفایت نخواهد نمود چنانچه نفس التی ریناها
فی هذه الايام و علمناها فی کل الاحيان کلمات الرحمن کما
يعلمون اهل الهند طیورهم قام علی و حارب بنفسی و اعرض
عن جمالی و جادل با آیات الله المھیمن القيوم و باین
کفایت ننموده بر قطع سدره الوھیه ایستاده فلما امره الله
و ظهر ما فی قلبه اذا قام علی المکر بشأن لن یقدر احد
ان یحصیه الا الله الملک العزیز القدیر و مفتریاتی جعل
نموده و انتشار داده که قلم عاجز است از ذکر ش و شقاوتی که
از اول دنیا الی حین ظاهر شده بنفس الله القائمة علی کل
من فی السموات والارض نسبت داده و معدلک در مقر خود
ساکن و مستریح است چه که از حمقای ناس مطمئن است که

ص ۴۰

کل در سیل و هم سالکند و در بحر تقلید سابق فو الذی نفسی
بیده که آگر اقل من یحصی ناس را با بصر مشاهده مینمود
باین مزخرفات ارتکاب نمینمود ولکن از اینکه عنقریب
از خلف استار عصمت الهی هیاکلی ظاهر شوند که ببصر
الهی حق را از باطل و شمس را از ظل فرق گذارند و بهیچ

بندی از صراط مستقیم ممنوع نشوند و بهیچ سدی از نبأ
 عظیم محروم نگردند فیا لیت من ذی بصر لینظر الی
 کلماتهم التی تحکی عن انفسهم و ذواتهم لیعرفهم ویکون
 من العارفین . قسم بسلطان اعظم که اگر نفسی در کلمات
 معرضین ببصر حديد ملاحظه نماید شأن و رتبه و مقام این
 نفس وهمیه را ادراک مینماید واليوم رؤسای بیان بهمان
 ادله که پست ترین اهل فرقان بر حقیقت خود استدلال مینمودند
 بهمان دلائل استدلال نموده و مینمایند من حيث لا يشعرون
 مثلا حکم وصایت را که ظهور قبلم بالمره از کتاب محو نموده
 چنانچه جمیع مطلعند که جز حروفات و مرايا در بیان از قلم
 رحمن نازل نشده و مرايا را هم محدود نفرموده اند چنانچه
 در دعوات میفرمایند الهی در کل حین بفرست مرايای
 ممتنعه و بلوپیات صافیه لیحکین عنک و یدلن منک و در جمیع
 الواح من قبل الله این کلمات نازل من شاء فلینظر الیها
 و یکون من العارفین حال بمثل امت فرقان که خاتم التبیین

۴۱

درست نموده از مرسل و مبعث آن محتجب مانده اند این
 اصحاب هم اراده نموده خاتم الولین برای نفس خود ثابت
 نمایند چنانچه مشهود شده و نفسی را که بقول او صد هزار
 ولی خلق شده و میشود در بئر بغضاء اند اخته اند و در کل
 حین احجار ظنون از کل جهات بروجود مبارکش میاندازند
 و در نفس خود صیحه میزند و دعوی مظلومیت نموده که شاید
 غل الله در انفس ضعیفه القاء نمایند این است شأن مرايا
 که ظاهر شده قل اليوم لویحکم الله لاسم الذی یکون بعض
 الاسماء عند النّاس بانه رب لكم او بالعكس ليس لاحد ان یقول
 لم او بم لانه جل و عزیحکم ما یرید ولا یسئل عما اراد
 و انه لهو المقتدر القدير و دراين ایام رسائلی در رد حق
 بانامل شرکیه نوشته و ارسال داشته اند قسم بافتات معانی
 که مثل اطفال بكلمات مزخرفه بی معنی تکلم نموده اند بل
 احقر لو انتم تعرفون حال کتب و رسائل این فئه را با آنچه
 از خدام این بیت ظاهر شده میزان نماید و خود انصاف
 دهید که شاید اليوم از فیض بحر معانی که جمیع ممکنات را
 احاطه نموده محروم نمایند و حال حق بشانی تنزل نموده که

از اطراف متتابعا از مسائل فرقانیه سؤال مینمایند و باید
جواب مرقوم دارد مثلا نفسی مرآت را یاقوت فرض گرفته و بعد
سؤال نموده که یاقوت قبل از رتبه او باین مقام تغییر نماید

ص ۴۲

و بعد از بلوغ چگونه تغییر مینماید یعنی مرآت قبل از وصول
باين مقام مرآتیت ممکن بوده تبدیل شود و یا تغییر نماید
ولکن بعد از بلوغ این مقام چگونه تنزل مینماید چنانچه اکثری
باين مطالب بدیهیه اليوم از سلطان احديه محروم مانده اند
اولا بگوای سائل نسئل الله بان یوفقک و یؤیدک بشأن تعرف
کلشیء فی مقامه و تقطع عن کل الاشارات و لن تشهد فی الملک
الا تجلی انوار التی احاطت العالمین و يمحو عن قلبک
کل الاذکار و تقوم علی ثناء ربک العزیز المختار لان فی مثل
ذلك اليوم لا ينبغي لاحد ان یلتفت الى شیء عما خلق بین
السموّات والارضین هل ينبغي لنفس بعد اشراق الشّمس
فی قطب النوال ان یشتغل بذكر النّجوم او یسئل عن السراج
ولو یكون سراجا منيرا لا فوجه الله المشرق المقدس
العزیز المنیر دع کل الاذکار عن ورائک ثم تمسک بهذا
الذکر الذی ظهر بالحق و ینطق فی کل شیء بانه لا اله الا
انا العزیز العلیم و اکرم موفق بآنچه در این آیات منزله که از سماء
احديه نازل شده نشدی و بجواب مسئله خود ناظر باشی
بشنونداء ابهی را از افق عز اعلی و اولا بدان که کل شیء
بکلشیء تبدیل شده و میشود و علم ذلك فی كتاب ربک الذی
لا یضل ولا ینسى و ثانيا اگر از تو سؤال شود که حق قادر
است بر تبدیل یاقوت یا نه جواب چه خواهی گفت باری

ص ۴۳

عجز لا زال شأن خلق بوده و حق منیع در قطب اقتدار قائم
بحرفی قادر است که جمیع من فی الارض را قطعه ای از یاقوت
رطبه حمرا فرماید و بحروفی کل را بحجر راجع نماید فتعالی
عما انتم ظنتنم فی قدرته و تضنون و از این مقام گذشته
یاقوت را در نار بگذار و بعد ملاحظه کن که چه میشود تا بر
تبدیل کلشیء عند الله موقن شوی و همچنین یاقوت قلب که
در نار نفس و هوی مبتلا شد البته از لطافت و لون و صفاتی خود

محروم ماند و الیوم بسی از قطعات یاقوت که بحجر راجع شده
 و خود شاعر نیستند و کذلک بالعکس لو انت من العارفین
 ای قوم ندای طیر بقا را از رضوان اعلی بشنوید و رحیق الطف
 ارق اصفی ازانامل قدس بهاء بنویشید و از کل ما سوی الله
 غنی و بی نیاز شوید تا بحور علم و حکمت ربانی از قلب و لسان
 جاری شود و از امثال این مسائل فارغ و مقدس گردند زینهار
 قلب را که ودیعه جمال مختار است بالایش کلمات فجار
 و شباهات اشاره میالاید چه که الیوم بكل حیل و مکر ظاهر
 شده‌اند و بهر نحو که ممکن شود القای شباهه در قلب مینمایند
 و از همه این بیانات گذشته آگر در عالم شیئی یافت شود که
 تبدیل نشود و تغییر نیابد این چه دخلی بمطلوب این قوم
 دارد مثلا یاقوت بزعم این قوم آگر تغییر نیابد چه مناسبت
 دارد با آنکه مقبل نمیشود که معرض شود و یا موحد مشرک

ص ٤٤

و مؤمن کافر در بعضی اشیاء ملیک اسماء امکان تغییر گذاشته
 در بعضی نگذاشته مثلا نحاس امکان دارد ذهب شود ولکن
 تراب بالفعل امکان ذهیت در او موجود نه و این مطلب
 را چون اهل علم از قبل ذکر نموده‌اند این عبد دوست نداشته
 که مفصل ذکر نماید ولکن در انسان امکان علم و جهله و اقبال
 و اعراض و ایمان و کفر موجود و مشهود است و آگر مقصود سائل از
 ذکر ذهب و یاقوت در رتبه جماد بوده این از مقصود او بغایت
 دور است چه آگر هم بالفرض ذهب نحاس نشود و یاقوت رماد
 از این نمیتوان در سایر مصنوعات صانع قیاس نمود و این نزد
 اهل بصر که بمنظر اکبر ناظرند واضح و لائح است و آگر
 مقصود در رتبه انسان است معلوم بوده که ذهب و یاقوت در
 رتبه مؤمن ایمانه بالله و عرفانه نفسه بوده و خواهد بود و این
 بسی واضح است که تبدیل نمیشود چنانچه بسا از عباد که
 در اول ظهور جمال رحمن بایمان فائز شده‌اند و بعد معرض
 و آگر از عالم وهم متصاعد شوی و قلب را از اشاره قولیه مقدس
 نمائی تبدیل کلشیء را در کل حین بكلشیء مشاهده نمائی
 و من فتح الله هذا البصر انه من اولى الابصار لدى المقتدر
 المختار جوهر بیان طلعت رحمن آنکه امر الله لازال مقدس
 از ذکر و وصف و تحدید بوده و خواهد بود و هر نفسی باین

ص ۴۵

نماید ابدا موفق نخواهد شد بقوت سلطان بقا حجبات اسماء
و دون آن و فوق آن را خرق نماید و بمدینه اعزّ امنع ارفع
اقدس ابھی وارد شوید که اليوم جز ظلش نار و جز حبس مردود
بوده و خواهد بود و همچنین نفسی از عدد آیه منزله
اقربت السّاعه و انشق القمر سؤال نموده بگوان یا
ایها النّاظر الى الكلمات عدد را بگذار و بخود آیه ملاحظه نما
و اگر اليوم کلّ من فی السموات والارض باين آیه مبارکه ناظر
شوند و در معانی مستوره آن تفکر نمایند جميع را کفايت نماید
چه که امروز شمس باطن از افق ظاهر آیه اشراق فرموده و
سیفی است قاطع در ردّ نفوسيکه غير الله را ولی اخذ نموده اند
و معنی این آیه تا اين ظهور منيع ظاهر نشده چه که در حین
ظهور نقطه اولی ولی علی زعم ناس نبوده تا منشق شود
بلکه علما بوده اند و تعبير از علما بنجوم شده و از ولی بقمر
واز نبی بشمس اينست که در اين ظهور شمس از افق الله
شرق و قمر و هم منشق شده اذا قل فتبارك الله اقدر
الاقدرين حال در اين آیه منزله تفکر نماید و انصاف دهید
ولا تكونوا من الّذينهم يعرفون نعمة الله ثم ينكرون و ایکاش
این ناس باين ولی و مرآت که برای خود من دون الله اخذ
نموده اند مطلع میشندند قسم بافتا بعّ صمدانی که اصل
امر که در باره مرآت شنیده اند با آن نحو نبوده و هر نفسی

ص ۴۶

ادعای علم نماید کذب برب البقاء و آنچه نظر بحكمة الله این
عبد مذکور داشته بین الناس اشتھار یافته و مقصود از کلمات
نقطه اولی جل جلاله را احدي ادراک ننموده و این عبد
اصل امر را از کل مستور داشته لحكمة لا يعلمها الا نفسی
العليم الحکیم فو الله فعل بموجده الّذی خلقه بنفخة من
عنه ما لا فعل احد في العالمين و اگر خلق لوحی از الواح
بدیعه که از اسماء عزّ احديه در این ایام نازل شده ببصار الله
ملاحظه نمایند از حق محتجب نمیمانند و ما سوایش را معلوم
مشاهده میکنند و موقن میشوند که مادونش غير مذکور بوده و

خواهد بود تا چه رسد بمعرضین و بعضی الیوم بعصمت
 بعضی من دون الله قائل شده‌اند چنانچه اهل فرقان من
 غیر شعور تکلم مینمودند و مقصود از عصمت را ایدا ادراک ننموده‌اند
 حکم عصمت الیوم محقق می‌شود هر نفسیکه بعد از استماع
 کلمات الله و ندائه بکلمه بلی موقن شد از اهل عصمت
 بوده و من دون آن از عصمت خارج چنانچه نقطه بیان روح
 ما سواه فداه می‌فرمایند مخاطبا للعظیم فان الامر قد رقت
 عن الحدودات انت تصفی عبادا حین ما تجلی الله لهم بهم
 قد عرفوا الله بارئهم و ما صبروا فيه و ما شکوا حتی اجعلنهم
 مثل ما جعلت من قبل من الانبياء والوصیاء والشهداء و
 المقربین و لعمرى لو تحضرن بعدد کلشیء لا جعلنے ولا ينقص

ص ٤٧

عن ملک الله قدر شیء ولا يزيد قدر شیء ولكن تری ینبغی
 لتلک الدرجة العصمة الكبری ولم يكن العصمة بما تری
 عند النّاس احتیاطاً لهم فی دینهم لأنّهم حین ما سمعوا نداء
 السّت بریکم ما قالوا بلی و ان الله لم یقل لاحد الا بمظہر
 نفسه فی کل ظہور انتهی .
 وبعد از این بیان که اصرح کل کلمات من قلم الله نازل شده
 دیگر که میتواند برای خود عصمت ثابت نماید الا بعد از تصدیق
 این امر اعظم افخم الیوم کل ناس فی ای رتبه کان از عصمت
 خارجند مگر آن نفوسيکه باين ظہور قدس صمدانی موقن
 شده‌اند ای عباد الله بشنوید نداء الله را و آذان فطرت
 را از استماع کلمات اهل فرقان طاهر نموده تا بیان ابدع
 لسان رحمن را ادراک نماید آخر تفکر نماید این فئه در
 کدام قول صادق بوده‌اند هزار و دویست و شصت سنه بختم
 ظہورات قائل بوده‌اند و بهمچنین به کون قائم علی هیکل
 مخصوص در ارض معینه و همچنین در علائم ظہور که بهزار
 روایات تمسک جسته بشائیکه منکرین این اقوال را کافر
 میدانستند و بعد معلوم شد در ظہور نقطه بیان جل ذکره
 که جمیع مخطی بوده و مظاہر عز احديه لم یزل طالع
 و لا یزال مشرق خواهند بود و همچنین در سایر اقوال این
 هیاکل اضلال ملاحظه کن که کل توهّم بوده و خواهد بود
 معبدهم هویهم و مسجودهم اوہامهم ان انتم تعرفون

مع آنکه جمیع اهل بیان مشاهده نموده‌اند که آنچه دردست این فئه بوده غیرحق بوده معذلک متصلاً بکلمات اهل فرقان استدلال مینمایند و متکلمند چنانچه تازه این فئه بذکر وصایت قبل میخواهند ناس را از فرات قدس الهی و شریعه عزّ صمدانی ممنوع نمایند قسم بجمال الله العلي الابهی که اگر هزار مظہر ظہور در ظہور نقطه بیان موجود بود و در اقرار بر امر مليک مختار اقل من حین اصطبار مینمود از اهل نار عند الله محسوب میشد خرق کنید حجبات وهم را و بسماء عزّ ابھی رجوع نمائید و اگر میخواهید حق بر جمیع معلوم شود چند نفر از منصفین حاضر شوند در این مدینه و آثار الله و کلماتش را ملاحظه نمایند و همچنین مدعیان هم در این ارض حاضرند درست استفسار نمائید تا آثار حق از دونش مبرهن گردد و بر جمیع محقق شود که دونه فقراء لدی باهه و عجزاء عند حضرته و فقداء لدی ظہورات انواره در بیان فارسی لسان الهی فرموده قوله تعالی " متهی جد و جهد خود را نموده که در یوم ظہور حق از کلمات او بر او احتجاج نگردد که کل بیان کلام ظہور قبل اوست و اوست عالم‌تر از آنچه نازل فرموده از کل خلق زیرا که روح کل در قبضه اوست و در نزد کل نیست " انتهی .
این بیان جمال رحمن حال ملاحظه نمائید با اینکه کل را

منع فرموده‌اند از احتجاج بآن جوهر وجود و ساذج معبد و صریح فرموده‌اند بکلمات بیان بمنزل آن در ظہور بعد احتجاج نمائید معذلک الیوم مشاهده میشود که کل باحتجاج برخواسته‌اند و میگویند فلاں را در بیان باسماء حسنه موسوم نموده معذلک چگونه میشود از این مقام تنزل نماید و همچنین میفرماید عزّ ذکره " او را شناخته بآیات او و احتیاط در عرفان او نکرده که بقدر همان در نار خواهی بود انتهی . و نظر باین کلمات محکمه الیوم کل محتاطین در این امر امّن اقدس در نارند لا شک فی ذلك و قوله عزّ ذکره و اگر در مابین خود و خدا توجه میکنید مثال اوست که در افتدہ

شماست باو از او محتجب نگردید و بشناسید کسی را که از برای
عرفان او خلق شده اید" انتهی و قوله تعالیٰ :

"در نزد هر ظهوری از ظهور شجره حقیقت مؤمنین باو و کتاب
او از قبل بظهور او و کتاب او از بعد محتجب میشوند بحیثیتی
که نمیمانند الا مؤمن خالص و او اعز از کبریت احمر است" انتهی
چنانچه الیوم کل ممتحن شده‌اند و اکثری از بریه از سلطان
احدیه اعراض نموده‌اند و میگویند فلاں در بیان باسم الله
نامیده شده و همچنین بامثال این کلمات از سلطان عز لا یزال
محروم مانده و ملتفت نشده آنچه را عامل شده‌اند و برفرض
تسلیم غافلند از اینکه کل اسماء در آن ساحت اقدس در صقع

ص ۵۰

واحدند عطا میفرماید کیف یشاء و اخذ میفرماید کیف یرید
قوله تعالیٰ چه کسی عالم بظهور نیست غیر الله هر وقت شود
باید کل تصدیق بنقطه حقیقت نمایند و شکر الهی بجای
آورند معدلک بعضی معارضه در قرب ظهور نموده چنانچه
ملل قبل کل باین معارضات مشغولند قل ویل لكم چه زود
تبديل نموده‌اید نعمت الهی را و بسیل وهم و خطا سالک
شده‌اید با آنکه هنوز از ظهور چیزی نگذشته که کل بقدم
اول راجع شده‌اید باری حق لم یزل مختار بوده ولا یزال
مختار خواهد بود بهر نحو بخواهد ظاهر میشود و انه لهو
المختار و ما سواه مقبوض فی قبضة قدرته المهيمن القيوم
فو الذى نفسی بیده لم یکن الیوم ظلم اعظم من ان الذى
ینطق فی کلشیء باتی انا الله لا اله الا هو اراد ان یثبت لعباده
بانه یکون مقتدرانه بان یبدل اسماءً من اسمائه بعد الذى
یکون ملکوت الاسماء خاضعة لسلطنته و جبروت الصفات
مشفقة من خشیته ولا هوت العماء منقاده لحضرته و منجعلاه
بارادته و بدئت بامرها ویرجع اليه این است شأن این خلق
نا بالغ نا قابل مقتدریکه کل اسماء خلق شده باراده او و کل
صفات ظاهر شده بسلطان مشیت او و اهل ملأ اعلى طائفند
حول او باید استدلال نماید براینکه قادر است از نفسی
قمیص اسمی از اسماء را انتزاع فرماید و مع آنکه اطلاع بر آن اسم

ص ۵۱

نداشته و ندارند و مربیین در قدرت سلطان یافع می‌شاء
 و این ظهور ابدع امنع اعلیٰ ید الله را مغلول دانسته‌اند
 ولو بلسان اقرار نمایند بذلک یشهد لهم لسان المختار
 ولو هم ینکرون قوله جل شنائے اذ عند الخلق لم يكن الا کلماتا
 ما اطلاعوا بمرادک فيها ولذا قد احتجبوا اليوم عن ظهورک
 انتهى . اینست که اليوم کل بکلمات بیان از منزل آن محتاج
 مانده‌اند مع آنکه بمراد الله مطلع نبوده و نخواهند بود
 چنانچه آن جمال قدم برؤسای بیان مرقوم فرموده‌اند که
 مراد الله را از کلمات او از حرف حی که تلقاء وجه بوده
 سؤال نماید چه که شما عارف بمراد الله نیستید و حرف حی
 مذکور جناب آقا سید حسین بوده و هو استشهاد فی سبیل
 الله مولا و فائز نشد نفسی بلقاء او تا از معانی کلمات صمدانیه
 استفسار نماید و مقصود از این بیان که لسان رحمن فرموده
 آنکه رؤسا بدانند که عارف بر معانی کلمات الهیه نبوده و
 نیستند و چون ظهور مبین قریب بود لذا سید مذکور بمقرّ اعلیٰ
 ارتقاء جست تفکروا فی ذلک یا اولی الافکار و قوله جل شنائے
 و ان کلما ذکرت لک فی مقام الاستدلال رشح من طمطم
 الظاهر و ان اردت سر الفؤاد بحکم طلعة الباطن لا تشير
 اليه الاشارة ولا يواريها الحجبات الله نهاية ولا يحتاج
 احد بذکر دلیلها لانها هو نفس الظهور و تمام البطون

ص ۵۲

فسبحان الله عما یصفون " انتهى
 جمالی را که می‌فرماید اشاره بآن ساحت عز احادیه سبیل نه
 اعزازا لحضرته و اخبارا لصفاء کینونه و لطافة اینیه مع ذلک
 بعد از آنکه بكل ظهورات الهیه و تمام شئونات احادیه
 شمس جمال خود را از افق بقا ظاهر فرموده از کل جهات
 سهام کین بر جمال مبین رب العالمین انداخته و اول من
 رمانی هو الّذی حفظته تحت جناحین فضلى و ریناه تحت
 عبّی و علّمناه فی ایامی و هو الّذی قتلنی بسیف الاعراض و سفك
 دمی و ضیع حرمة الله فی نفسی و انکر آیاتی بعد الّذی کان
 خاضعا لحرف منها و خلق بنفحة عنها و جاحد حق الله
 فی حقی و حارب بنفس الله فی نفسی و افتی علی قتلى
 فی الظاهر و لمّا منعه الله بسلطانه و اظهر خفیات قلبه

على الذين هاجروا في سبيل الله اذا قام على الافتاء وارجع
 فعله وظلمه الى نفسى المظلوم اطمئنا من الذينهم اتبعوه
 تالله انفطرت سموات الامر من فعله وشقت اراضى القدس
 من ظلمه وقدت ستر حجاب الملوك من اقواله وبكت سكان
 مداين البقاء من اثمه وهو يضحك في نفسه كانه ما ارتكب
 في الملك شيئا تالله اذا يبكي كلشىء ولكن انه لا يكون
 من الشاعرين فسوف يعلم حين الذي يأتيه الموت ويدور
 عيناه من سطوة القهوة يقول هل لى من رجوع لاستغفر عما

ص ٥٣

فعلت اذا يضرب على فمه طين الهاوية وكذلك قدر للمستكرين
 على الله المهيمن العزيز القدير قوله عز شانه فسبحانك
 اللهم يا الله ان تقل قد عفوت عن البيان ومن فيه فاذا كل
 في غفرانك ورضائك وان تقل لا فائنى انا الاخذ باذیال
 جودك والمستشفع اليك بنفسك "انتهى
 وشكى نبوده كه ذات قدم تكلم نيمينمايد مگر بلسان مظهر نفس
 خود و مشاهده نمائيد كه در آن بیانات چه مقدار خصوص از
 محبوب امکان ظاهر شده كه جمیع بیان و مافیه را بنعم و آلای
 سلطان بقا در ظهور اخري منوط فرموده اند و حال مليک
 غیب و شهود بر جمیع مشهود و بشائی ضرر بر وجود مبارکش
 وارد شده كه اگر جمیع بحور غیب و شهود مداد شوند وكل من
 في الملك اقلام و جمیع من في السموات والارض راقم الیه
 از ذکر ش عاجز شوند و ایکاش كه از اهل ایمانش میشمرند
 فلعنة الله على الظالمین والمشرکین و معدلك بیان میخوانند
 واستکتاب مینمایند فرب تالی بیان و بیان یعنیه و رب
 عامل فيه و العمل یبرئ منه و رب ذاکر و الذکر یفر منه اعادنا
 الله و ایاکم يا ملا الموحدين من هؤلاء و شرهم و مکرهم
 و خدعهم و همچنین در مناجات يا مليک اسماء و صفات ذکر
 مینمایند فاسئلک اللهم بعنائک عن کل شیء ان تقبلن بیان
 و من فيه فائی قد سمیت کلما قد ظهر منی ذلک الاسم و جعلت

ص ٥٤

کل ذلک كتابا و ورقا من اوراق الحدائق اليك ان تقبلنے
 يا محبوبی فان ذلک من ظهور فضلک و رحمتك و ان ترده

یا محبوبی فانَ ذلک من ظهور عدلك و غناء ریوبیتک "انتهی
 مع آنکه جمیع بیان بقول آن کینونت سبحان و طلعت رحمن
 منوط بوده حال به پست ترین خلق او مشغول و از جمالش
 محروم مانده اند فویل لهؤلاء ثمَ ویل لهؤلاء تالله ما یمرون
 هؤلاء علی شیء الاَ و آنَه یستعیذ بالله منه و یبرء عنہ و
 بلسان سرّه یقول یا ایها المشرک الغافل باعَ حجَّةَ آمنت
 بظهور علی قبل نبیل و باعَ برهان کفرت بحسین قبل علی
 لا یا ملعون تالله ما آمنت من قبل باحد من رسول الله ولو
 آمنت فی عهد ذلک الایمان ما کان ایماناً حقيقةً بل کان
 شبحاً ولو کان علی التحقیق ما کفرت بالذی به حقّ رسالت
 کلّ رسول و بعث کلّ نبی و ایمان من فی السموات والارضین
 ترجمه این کلمات امنع صمدانی بلسان ابدع فارسی خالصاً
 لوجه الله ذکر میشود که شاید نفوس از آلایش نفس و هوی
 پاک شده بسماء عزّبقا که مقام عرفان نفس رحمن است عروج
 نمایند و له الامر یهدی من یشاء الى جماله المقدس المنیر
 الیوم هر نفسیکه از وجه معبد حقیقی اعراض نماید مرور
 نمینماید بر هیچ شیء مگر آنکه آن شیء بلسان سرّ میگوید
 ای مشرک بالله بکدام حجت و برهان بجمال رحمن در ظهور

ص ٥٥

قبل ایمان آورده‌ای و بکدام دلیل از ملیک سبیل در این
 ظهور کافر شده‌ای قسم بافتاً عزّ تقدیس که لم یزل کافر
 و مشرک بوده‌ای و اگر در عهدی اظهار ایمان نموده‌ای از روی
 حقیقت نبوده بلکه شبھی بوده در تزوی در این ظهور اخذ
 شد دام الایمان فی الایمان و رجع الشیطان الی مقره فی
 اسفل الجحیم و اگر ایمانت علی التحقیق بود کافر نمیشدی
 بنفسی که باو محقق شد رسالت کلّ رسول و بعث کلّ انبیاء
 و ایمان جمیع آنچه در آسمانها و زمینها است ای عباد
 قدری بقلب طاهر و نظر انصاف در امر الله ملاحظه نماید که
 شاید از حرم رتانی محروم نشوید و از کعبه قدس صمدانی
 ممنوع نگردید ای علی اگر چه تو سائلی و جواب باسم تو مرقوم
 میشود ولکن بسیار مشکل بنظر میاید که الیوم مذعن بحقّ شوی
 و از کلّ ما ذکر فی اللوح متذکر گردی چه قلبت بمحاجبات
 غلیظه محتجج شد و بصرت بسبحات لا نهایه مستور ولکن

نظر الله و لحظاته سرًا بقلوب دیگر در این کلمات متوجه است و عنقریب بقدرتی ظاهر شوند که جمیع ما سوی الله را در ظل خود مشاهده نمایند ولکن نظر بسبقت رحمت رحمانی و احاطه فضل سبحانی باسم تو نازل شده لعل یأخذک نفحات ایام الله و ینقطعک عن العالمین بیانه جل احسانه لم یزل لتضرین المثل بالشمس و ما دونها بالمرايا کل مرأت

ص ۵۶

علی قدر ما تجلت لها بها من نفسها اليها فاذا یستدل عليها کل بها قائمون ولو یرفع عنها آیة التي قد تجلت لها بها فيها فاذا لم يكن في المرأة من شيء یدل على الله كذلك اذا یرفع الله ما یرفع لن یحکم من بعده بآیات افتئدة الناس ولو ان کلهم یقولون انا بالله و بآیاته موقنون ما شهد الله عليهم بما هم فيه ینطقون اي مدھوشان خمر اوھام بشنويد ندای رب على اعلى را که در این کلمات بالغه و آیات محکمه متقدنه مرتفع شده که شاید بر خود و انفس عباد رحم نموده بر سدره امریه الهیه احجار ظنیه بغضیه میندازید و اگر هم خود مهتدی نشوید عباد را از شریعه رب الایجاد در این ایام شداد محروم نسازید میفرمایند کل مرايا مدل و حاکیند از شمس باندازه و مقام خود على قدر تجلی شمس در آن مرأت بنفس مرأت در این وقت استدلال میشود باينکه کل بشمس قائم و موجودند و اگر اخذ شود آیه تجلی شمس که در مرأت بنفس مرأت تجلی فرموده باقی نمیماند در مرأت شیئی تا دلالت کند بر مجلی و خالق خود و با این کلمات محکمه غیر متشابهه بالغه اهل بیان شبهه نموده اند که چگونه میشود مرأت از تجلی انوار شمس محروم ماند و در این رتبه بشأنی توقف نموده اند که ذکر آن ممکن نه و بر نفسی که از یک تجلی ازانوار اسم انورش صد هزار مرايا مستضیء

ص ۵۷

و مستور و مستنیر میشوند و از یک تجلی اخذش کل بحدود نفس خود مردود اعتراض نمایند و از جمالش اعراض و بعد از اشراق شمس جمال در قطب زوال میگویند انوار و دلیلش چیست؟ ای بیخبران سر از نوم غفلت بر دارید و انوارش که

عالٰم را احاطه نموده مشاهده کنید بعضی میگویند زود اشراق
نموده ای بی بصران یا قریب و یا بعد حال اشراق فرموده
شما ملاحظه نمائید فی الحقيقة این اشراق محقق است یا
نه دیگر قرب و بعد آن در دست شما و این غلام نبوده و
نخواهد بود حکمت الهیه که از انظر بریه مستور است اقتضاء
نموده یا قوم فارضوا بما رضی الله لکم و قضی علیکم فو الله
لوکان الامر بیدی ما اظهرت نفسی ابدا ای صاحبان
بغضاً قسم بافتاً فلک بقاء که اگر امر بدست این عبد بود
هرگز خود را معروف نمینمودم چه که اسم مذکورم ننگ دارد
از ذکر این السن غیر طاهره کاذبه و در هر حین که ساکن
شده و صمت اختیار نمودم روح القدس از یمین ناطق شده
وروح الاعظم از قدام وجهم و روح الامین فوق رأسم و روح
البهاء در صدرم نداء فرموده و حال اگر بسمع لطیف
استماع شود از جمیع اعضاء و احشاء و عروق و اظفار
نداء الله را استماع نمائید حتی از شعراتم میشنوید با آن
لا اله الا هو و ان هذا الجمال لبهائه لمن فی السموات

ص ٥٨

والارضین و لوکان هذا ذنبی تالله هذا ليس من عندي بل من
لدن من ارسلني و بعثني بالحق و جعلني سراجا للعالمین
ای قوم فو الله رایحه صدق از کذب بسی واضح و معلوم است
مپسندید بر نفس حق آنچه بر خود نمی پسندید آخر قدری
تأمل نمائید مقصود این غلام در این آخر ایام در این سجن
کبری چه بود و چه خواهد بود فتأملوا یا ملاً الغافلین
یا قوم فاستحیوا عن الله ولا تشكوا فی امره ولا تسئل الدلیل
عن الشّمّس و اشراقها لان دلیلها هو ضیائها و انوارها
وانک لا تکن مربیا فی ظهورها لانها اشرقـت ولا مرد لها بل
فاسئل الله بـان یفتح بـصرک لـتدرک انوارها التـی احاطـت
الکونین قـل تـالـله قـد رـقـم قـلم الـقـدـس مـن رـحـیـق الـمـسـک عـلـیـ
جبـیـنـیـ الـبـیـضـاءـ بـخـطـ اـبـهـیـ اـنـ یـاـ مـلـاـ الـارـضـ وـ السـمـاءـ اـنـ هـذـاـ
لـهـوـ الـمـحـبـوبـ الـذـیـ مـاـ شـهـدـتـ عـینـ الـابـدـاعـ مـثـلـهـ وـ لـاـ عـینـ الـاـخـتـرـاعـ
شـبـهـ وـ اـنـهـ لـهـوـ الـذـیـ قـرـتـ بـجـمـالـهـ عـینـ اللهـ الـمـلـکـ العـزـیـزـ
الـجـمـیـلـ حـدـیـثـ قـبـلـ اـسـتـ کـهـ صـفـحـهـ اـیـ اـزـ تـورـیـهـ درـ دـسـتـ
یـکـیـ اـزـ اـصـحـاـبـ رـسـوـلـ اللهـ بـودـ حـضـرـتـ فـرـمـودـ چـهـ درـ دـسـتـ

داری؟ عرض نمود توریه حضرت فرمود بگذار آنرا آگر
میبود صاحب آن اطاعت مینمود مرا حال ملاحظه کن کتاب
الهی که امر کل از نبی و حروفات و مرایا و ابواب و ارکان باو
محقق و ثابت شده اخذ آن و قرائت آن ممنوع شود جایز

ص ۵۹

ولکن تبدیل یکی از مرایا علی زعمکم که بوجود حروفات محقق
شده که آن حروفات بکتاب ثابت و محقق شده جایز نه
فویل لكم تقولون ما لا تشعرون و تحسبون انکم مهتدون کما
یظنون ملل القبل و بذلك یفرحون تالله لا عاصم لاحد من
امر الله الا بان ينقطع عن كل من فى السموات والارض و يتوجه
إلى الله المهيمن القيوم نظر را مظهر ساخته تا جميع اشیاء
را الیوم در صقع واحد مشاهده کنید و انوار شمس تقدیس را
از افق قمیص بچشم و بصر ظاهر و باطن مشاهده نمائید
واز جمیع این براهین گذشته در میرزا اسد الله که نقطه اولی
باو خطاب فرموده ان یا مظهر الاحدیه چه میگوئید؟ حال انصاف
دھید کسی که محل ظهور سلطان احدیه باشد بقول الله
چگونه ابو الشرور مینامید و اگر بگوئید این شأن را مرأت از
او نفی نموده برفرض جواز آن حال اگر نفسی نقطه قمیص
قبول را از مرأتی از مرایا انتزاع فرماید چه اعراض بر آن جمال
قدم وارد و اگر بگوئید از کجا محقق شد که این نقطه
مشهوده و کلمه جامعه در ادعای خود صادق باشد میگوئیم
بهمان حجت و برهان که از ظهور قبیل کلما ظهر من عنده و
نزل من لدنه را مسلم داشته اید حال بهمان حجت و برهان
ناظر شوید و بخواهید ان رأیتم لا تکفروا بالله الذي
خلقکم با مره ان انتم من المنصفین و همچنین بمیرزا اسد الله

ص ۶۰

میفرماید ان یا حرف الثالث المؤمن بمن يظهره الله
و همچنین در رساله جعفریه که مخصوص او از اسماء هویه
نازل شده در صدر رساله مکتوب و هذه صورة ما نزل لحضرۃ
الاَسَدِ وَالْفَرَدِ الْاَحَدِ الْمُسْتَشْرِقِ بِالنُّورِ الصَّمَدِ اَسَدُ الله
الدیان الواحده لله الواحد المعتمد وبعد میفرماید
جل ذکره ان یا اسم الدیان هذا علم مکنون مخزن قد

او دعنّاک و اتیناک عزا من عنّدا اذ عین فؤداک لطیف تعرّف
قدره و تعزّبهائه و بعد میفرماید عزّ قدره ان یا اسم
الاجل لا تنظر الى ذلک الحق الا بمثیل اغنم یذهبه
راعیه کیف یشاء و من دون آنچه ذکر شده کلمات قدس
صمدا نیه که در توصیف او نازل در کتاب موجود فانظروا اليه
و این بنده نظر به اختصار ذکر ننموده ای اکمه وجود بصر
بگشا و ملاحظه بوهم خود نما که همان فعلی را که خود مرتكبی
و با آن عامل حال از آن متعجب و متحیر مانده ای چنانچه
دیان را دنی میگوئی و فرد الاحد که از اعظم اسماء الهی
بوده ابوالشّور نامیده ای و مع ذلک اعتراض بر سلطان
یفعل ما یشاء نموده ای حلوم شود و یا مرأت حجر گردد
با اینکه اسد الله انکار حق ننموده و حین ورود مدینه الله
بین یدی العرش حاضر و یانچه اهل بیان در آن یوم با آن مقر
بودند اقرار نموده و مع ذلک ورد علیه ما ورد بلکه اکتفاء

ص ۶۱

با وحده ننموده بر جمعی حکم قتل جاری نموده کتاب
مستيقظ موجود ملاحظه نماید قسم بافت این معانی که
در آن کتاب بر کلّ مظاہر احادیه فتوای قتل داده با آنکه
حکم قتل بالمره از بیان و اهل آن مرتفع شده بنصّ منزل
بیان یک دو افتراء با آن بیچاره زده اند و حکم قتل جاری
نموده اند من غیر اذن الله و ربّ مقتول شعر منه خیر من الف
قاتلیه چنانچه حال بر جمال احادیه ظلم باین واضحی و
مبرهنه وارد و بقتلش قیام نموده اند مع ذلک با اطراف نوشته و
چه ظلمها که بجواهر عدل و منبع و معدن آن نسبت داده که
شاید غل و بغضا در صدور بعضی از متوجهین القا نماید ولکن
غافل از آنکه وله تحت ظلال اسمه البصیر عباد یشقن الشّعر
بالشّعر و لن یمنع ابصارهم حجبات العالمین و هم چنین
بسید ابراهیم میفرماید عزّ ذکرہ ان یا خلیلی فی الصّحف
ان یا ذکری فی الكتب من بعد الصّحف ان یا اسمی فی البیان
الی آخر ما نزل این بیان الهی که در ذکر او از قلم قدس
صمدا نی جاری شده و حال بابوالدواهی مشهور شده
با اینکه خود افتخار مینماید که بذکر الله فی العالمین در کتب
الهی ذکر شده اند و نفسی که بخلیل در صحف الهیه و

بذكر الله در کتب منزله و باسم الله در بيان متسم شده به ابوالدواهی تعبير مينمايند و در دونش که اعتراض از نفس

۶۲

مشیت الله و عظمته نموده تغيير جایز نمیدانند قدرت الهی را مثل قدرت خود فرض گرفته‌اند و قلم اعلى را معطل دانسته‌اند قسم بمظلومیتم که قلم قدرت کل حین در محو و اثبات مشغول ولا يعقل ذلك الا المنقطعون كذلك يمحو الرحمن ما يشاء و يثبت و عنده ام البيان و عجب از این نفوس که باين اسماء افتخار مينمايند و از حق معرض گشته‌اند بلی این اذکار و اوصاف در هر نفسی موجود مادامیکه از حصن امر الله خارج نشده‌اند و الا ليس لهم قدر عند الله على قدر سواد عین نملة میته و از این گذشته کل اشیاء ذکر الله فی العالمین بوده و خواهد بود چه که کل اشیاء بکینونتها اسم الله بوده و اسم او تعالی شانه ذکر او بوده بین عباد ولم يزل چنین بوده ولا يزال چنین خواهد بود فو الذى تغز بالعلو والبهاء که اگر نمیبود که نظر الله خلق را نابالغ مشاهده نموده هر آینه در هر ذره‌ای از ذرات وجود ابواب علمی میگشودم که جمیع خلق خود را از عرفانش عاجزو قاصر مشاهده نمایند ولکن چون اغيار موجود اسرار مستور به كذلك قدر من لدن مقتدر قدیر قل یا ملا البيان انتم خلقتم للقائی بعد استغنای عنکم و وعدتم بنفسی و عرفانها بعد غنای عن عرفانکم و بشرطم بجمالي بعد استغای عنکم و عما خلق بین السموات والارضين مع ذلك باوهن اسماء اليوم تثبت نموده از سلطان اسماء

ص ۶۳

دور و غافل مانده‌اید اگر بکلمات ناظرید معادل بيان از اسماء رحمن نازل و بشانی ظاهر که احدی را مجال اعراض نه مگر مشرکین که مرض قلبي آن نفوس را از عرفان و ادراك منع نموده از این گذشته کلمات نفوسيکه اليوم حول امر الله طائفند با کلمات من اتخذتموه من دون الله لانفسکم ولیا ميزان نمائید تا بر عظمت امر مطلع شوید که لعل بر جمال قدم بمجرد وهم ضرّ وارد نياورید قسم بحق که اهل هر ملتی از ملل قبل اگر در احتجاب خود از مظاهر عز باقیه بمعاذیر نالایقه متغدر شوند

شاید ولکن از برای اهل بیان هیچ حجت و عذری باقی نه
چه که سلطان احديه ذکر ظهور بعد را باصرح بیان واوضح
تبیان فرموده‌اند بشانی که کلّ بیان و مانزل فیه را بقول او
منوط فرموده چنانچه از قبل از قلم قدم تحریر یافت فطوبی
للعارفین و از جمله در ابطال حقّ و اثبات باطل معرض
بالله باین کلمات تمسک جسته و چون لایق نبود که کلماتش
بعینه ذکر شود لذا ما تحرک علیها قلم الله و مضمون آن این
است که از قلم عزّ صادر میشود محبوب شما صاحب بصر بوده
یا نه اگر نفی شود حکم بصر از منظر اکبر هذا ظلم علی الله
و اگر آن سلطان قدم صاحب بصر و علم بوده چگونه میشود
نفسی را وصف فرماید و باسماء حسنی ذکر نماید از مقام خود
تنزل کند و از معرضین محسوب گردد اولاً اینکه قائل این

ص ٦٤

قول حقّ جلّ ذکره را يفعل ما يشاء ندانسته و قدرت محیطه
الهیه را انکار نموده و چنین نفسی ابعد عباد بوده و خواهد
بود بنص نقطه بیان چنانچه از قبل مذکور شد قل اللهم
انک انت الهان الالهین لتوتین الالهیة من تشاء
ولتنزعن الالهیة عمن تشاء الى انک علی کلّ شیء قدیرا
قل اللهم انک انت رب السموات والارض لتوتین الربویة
من تشاء ولتنزعن الربویة عمن تشاء الى آخر ما نزل . حال
میگوئیم در این کلمه جامعه که از ساذج فطرت سلطان احديه
جاری شده چه میگوئی؟ اگر حقّ جلّ و عزّ را ثابت دانسته‌ای
سلطان مقتدری که قادر است باینکه الوهیت و ربوبیت را که
اعظم مقامات بوده عطا فرماید بهر نفسیکه اراده فرماید
و همچنین اخذ نماید از هر نفسی که بخواهد البته قادر
است برآنکه خلعت وصف را از نفسی انتزاع فرماید این
ذکری است که کلّیه فرموده‌اند تخصیص باحدی نداشته و
ندارد و اگر بتخصیص وصف ناظری وید الله را مغلول
دانسته‌ای و قدرت محیطه را انکار مینمایی پس چه میگوئی
در میرزا اسد الله که بنص صریح در باره او میفرمایند ان یا
حرف الثالث المؤمن بمن يظهره الله و این بسی واضح است
که حرف ثالث من يظهره الله جلّ اجلاله بصد هزار رتبه از
حروفات بیان و مرایای او عند الله مقدم بوده چه که خود

نقطه بیان روح ما سواه فداه میفرمایند نطفه یکساله زمان
من یظهره الله اقوی است از کل من فی البیان حال
انصاف ده نقطه بیان صاحب بصیرت بود یانه آگرا ورا
صادق و صاحب بصر میدانی چرا نفسی را که باین علو امتناع و
سمو ارتفاع در اصل کتاب ذکر فرموده اند ابو الشّرور نامیدی
و برقتش امر نمودی ان یا ذی عین واحده شهدت عیوب
النّاس و غفلت عما فی نفسک آگر بگوئی از حق اعراض نمود لذا
این حکم براو جاری شد برفرض تسلیم میگوئیم حرف ثالث
من یظهره الله که ابهی و اعلای از خلق بیان عند الله
بوده بنص قلم امر آگر جایز است معرض و کافر و مشرك شود
پس چرا جایزن نمیدانی که مرأتی از مرایای لا يحصی از حق
اعراض نماید فبہت الذی كفر فو الله احدی بر اصل این امر
مطلع نه ولو يطلعون لیعرفون و در توقع وحید اکبر و رقاء بقاء
بابدغ نغمات تغنى فرموده فیا روحًا لمن یسمع و یکون فی
آیات الله لمن المتفکرین بیانه عزّ بیانه فو الذی فلق الحبة
و برئ النّسمة لو ایقت بانک یوم ظهوره لا تؤمن به لارفت
عنک حکم الایمان فی ذلک الظہور لانک ما خلقت الا له ولو
علمت ان احدا من النّصاری یؤمن به لجعلته قرة عینای
و حکمت عليه بالایمان فی ذلک الظہور من دون ان اشهد
علیه من شیء "انتهی" . میفرماید قسم بمقتضاییکه شکافت

حبه قلوب را و خلق فرمود انسان را که آگر موقن بودم که تو
در ظهور بعد ایمان نمیاوری بآن مشرق آفتاب حقیقت
هر آینه مرتفع مینمودم از تو حکم ایمان را در این ظهور چه که
تو خلق نشده ای مگر از برای عرفان آن شمس سماء ایقان
و هرگاه بدانم یکی از نصاری موفق میشود بعرفان آن جمال
رحمن و ایمان باو هر آینه میگردانیدم او را قره چشمهای
خود و حکم مینمودم براو در این ظهور بایمان من دون اینکه
ملحوظ شود از او امری حال ای اهل بصر ملاحظه نماید
که امر الله چه مقدار الطف و ارق بوده و رحمت منبسطه الهیه
چگونه کل وجود را احاطه فرموده که درباره نفسی از نصاری

که الیوم کافرو مشرک است بمجرد ایمان در ظهور بعد آن سدره
الهی او را بالطف و ارق اعضای مبارک خود نسبت داده و
منسوب ساخته‌اند و معذلک این همچ رعاع ارض در چه رتبه
واقف و ناظرند فسحقاً لكم یا ملأ الغافلین فو الّذی
جعل الیوم دلیله نفسه و سلطانه ما یجری من قلمه المنیر که
اگر کلّ من فی الیان الیوم معرض شوند و یک نفر از نصاری
مؤمن هر آینه اسماء کلّ از لوح محفوظ محو خواهد شد و اسم
نصاری ثابت یمحوا اللّه ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب
واز جمیع گذشته آیا حکایت بلعام که در کتب الهی مسطور است
نشنیده‌اند که با آنکه یکی از اوصیای انبیای قبل بوده و جمیع

ص ۶۷

اهل اقطار عالم خدمتش را فرض می‌شمردند و طاعتش را اطاعت
الله میدانستند و اشتهر اسمش جمیع دیار را احاطه نموده
بود و چون جمال کلیم از افق عرّتسلیم ظاهر شد بمعارضه
آن جمال احدیه قیام نمود و همچنین یهودی اسخريوطی که
از حرف اثنی عشر انجیل بود حضرت روح را بید یهود
تسلیم نمود زینهار از افتتان و امتحان الهی آسوده
نشوید و در کلّ حین پناه بخداوند متعال برده که شاید
الیوم از صراط واضح منحرف نشوید و نلغزید فطوبی
للباثین چه که امتحان برای کلّ بوده و خواهد بود واحدی
از کمندش خارج نه الا من شاء ربّک اگر نسیم عدلش مرور نماید
صد هزار جوهر نور را در ظلمت نفس و هوی مشاهده نمائی و
اگر نسیم فضیلش هبوب فرماید صد هزار هیاکل فانیه را بمقرّ
عرش باقیه ملاحظه کنی فو الله یا قوم مطلع نیستید و بمجرد
وهم حرکت مینمایید بشنوید نصایح بدیعه الهیه را و در
امر الله تجری ننمایید و خود را بعداب لا متهی معدب
مسازید و از بحر اعظم مواج بسراب بقیعه خود را مشغول
نکنید و از شمس عرّباقی بظل فانی قانع مشوید بیان حق را
از لسان رحمن بشنوید احدی الیوم بریان و ما کنتر فیه
مطلع نه و علمه عندهم لو انتم من العارفین از سلطان مسمی
که ملکوت اسماء بقول او خلق شده بقمیص اسم محتجب

ص ۶۸

نشود چه که جمیع اسماء بمنزله قمایص اند یلبسها علی من
 یشاء فضلا من عنده و ینزعها عنمن یشاء عدلا من لدنه
 ولا یستئل عما یفعل و انه لهو المقتدر القدیر والیوم اکثری از
 اهل بیان عبده اسماء بین یدی الله مذکور بوده و خواهند
 بود چنانچه اگر بمنقطه اولی بنفسه لنفسه عارف شده بودند
 فو الله اقل من آن در این ظهور قدس صمدانی و تجلی عزّ
 رحمانی توقف نمی نمودند پس معلوم شد که عارف بنفس او
 جلّ و عزّ نبوده اند بلکه بقمیص اسم او تعالی شأنه عارف
 شده اند چنانچه ایامی نگذشته و بنفسه لنفسه ظاهر شده
 او را نشناخته اند و براو وارد آورده اند آنچه را که قلم حیا
 میکند از ذکر شود و این عدم عرفان نشده مگر آنکه تبدیل قمیص
 فرموده اند یعنی اسم اعلی باسم ابھی تبدیل شد و احدی
 عارف بآن نشده الا الّذین هم انقطعوا عن کل من فی الملک
 و صعدوا الى الله بکلّهم الى ان دخلوا مقر عزّکریم اوئلک
 اولیائی تحت ظلال عنایتی و ینزل علیهم سکینه من عندي
 و هم علی سر الاستقلال هم مستقرّون اوئلک حفظهم الله
 عن رمی الشبهات و هم علی وسائل القدس متکئون والی طرفی
 ناظرون علیهم فی کل حین بهائی ثم رحمتی و عنایتی ثم
 فضلی و افضلی و کذلک اختصهم الله لنفسی و جعلهم
 من المؤمنین ای عباد سعی نموده که شاید از بداع فضل

ص ۶۹

رب الارباب در ظل قباب آفتاب قدس عنایت وارد شود و از
 حرارت نفس و هوی آسوده و محفوظ مانید این است نصایح
 قلم امر فمن سمع فلنفسه و من اعرض فلها و انه لمقدس عن
 العالمین و ای کاش که اهل بیان در بیان فارسی که از قلم
 رحمانی نازل نظر مینمودند که شاید در این ظهور قدس صمدانی
 خود را از سلسلی عنایت ربی و تسنیم مکرمت سبحانی
 محروم نمینمودند و بشائی شبهات بر قلوب غیر طاهره وارد شده
 که لن تعرف ایاً من ای و اگر قلبی از کوثر بی زوال سلطان
 لا یزال از شبهه مطهر شود فی الحین بشبهه دیگر بیالاید
 سبحان الله با اینکه اهل بیان خود مقر و معترفند که نبوت
 برسول الله ختم شده و سنه ستین اول ظهور الله است
 معذلک و مع اینکه حق حال بنفسه و کینونته مشهود و از افق

اَنَّى اَنْ اَحَى فِي الْاَفْقِ الْاَبْهِي ظَاهِرٌ وَطَالِعٌ مَجَدِّدًا ذَكْرٌ
 وَصَاهِيْتُ وَامْثَالٌ آنْ مِينَمَايِنْدُ وَبَقِيَهُ وَهُمْ مَا تَرَكَ مِنْ مَلَلِ الْفَرْقَانِ
 اَرَادَهُ نَمُودَهُ اَنَّدُ اَنْوَارَ شَمْسِ يَقِيْنِ رَاكِهُ دَرْسَمَاءُ قَدْسِ بَيْنَوَالِ
 ذَوَالْجَلَالِ مَشْرُقُ شَدَهُ سَتْرَنَمَايِنْدُ نِيكُو اَسْتَ ذَكْرَ اَيْنِ دُوْفَرَدِ
 دَرَ اَيْنِ مَقَامَ : اَى ضَيَاءُ الْحَقِّ حَسَامُ الدِّينِ وَدَلِ
 اَى دَلِ وَجَانِ اَزْقَدُومِ تُوْخَجَلِ
 قَصْدِ اَيْنِ دَارَنَدِ اَيْنِ گَلِ پَارَهَهَا
 كَزْ حَسَدِ پَوْشَنَدِ خُورَشِيدِ تَرَا

ص ٧٠

بَكَذَارِيدِ اَيْنِ اَقْوَالَ لَا يَغْنِيَهُ رَا وَبَاصِلَ اَمْرَوْ مَا حَقَّقَ بِهِ الْاسْمَاءُ
 نَاظِرُ شَوِيدِ ظَهُورِ قَبْلَمِ مِيفَرْمَايِدِ :
 اَكْرَنَاسِ ضَعِيفِ مَلَاحِظَهِ نَمِيشَدَنَدِ هَرَآيِنَهِ ذَكْرِ مُشِيْتِ نَمِيِ فَرْمُودَمِ
 حَالِ تَقْدِيسِ اَمْرَوْ اَرْتَفَاعِ مَا اَرَادَ اللَّهُ لَكُمْ رَا مَشَاهِدَهِ نَمَائِيدِ
 وَقَدْرُ وَرَتَبَهُ خَوْدَ رَا مَلَاحِظَهِ كَنِيدَ كَهُ حَالَ بَادَلَهُ پَسْتَتْرِينِ
 عَبَادَ اَزْ اَهَلِ فَرْقَانِ تَمْسِكَ جَسْتَهُ وَمَسْتَدِلَ شَدَهُ اَيْدِ فَوَا
 حَسْرَهُ عَلِيْكُمْ يَا مَلَأُ الْغَافِلِيْنِ . بَارِي اِيَامِ ظَهُورِ اَسْتَ وَحَقِّ
 چَوْنِ شَمْسِ فِي وَسْطِ الْسَّمَاءِ ظَاهِرٌ وَزَخْرَفِي اَزْ دَنِيَا دَرْسَاحَتِ
 قَدْسِشِ مَوْجُودَهُ نَهِ كَهُ مَحْتَاجِ بُوصِي باشَدَ آنَرَا قَسْمَتِ نَمَائِيدِ وَاَكْرَ
 مِيَگَوِينَدِ درَامِرْشِ مَحْتَاجِ بُوصِي اَسْتَ هَذَا بَغْنِيَ مِنْكُمْ عَلِيَ اللَّهِ
 الْمَهِيْمِنِ الْقَيْوَمِ چَهَ كَهُ اَمْرَ طَائِفِ حَوْلَ نَفْسِشِ بُودَهُ وَخَوَاهِدِ
 بُودَ وَلَنِ يَفَارِقَ مِنْهِ اَبَدًا اِيَّاَكُمْ انْ تَجَعَلُوا اللَّهُ وَزَيْرَا اوْ نَظِيرَا
 اوْ ضَدَّا اوْ نَدَّا اوْ وَصِيَا اوْ قَرِينَا اوْ مَثَلَا وَدَرْبِيَانِ اَيْنِ
 اَسَامِي وَمَا حَدَّدَتُمْ بِهِ اَنْفُسِكُمْ جَمِيعَ رَا مَحْوِ فَرْمُودَهُ اَنَّدِ اَيْنِسَتِ
 كَهُ ذَكْرِ مَرَايَا دَرْبِيَانِ مِنْ قَبْلِ الرَّحْمَنِ نَازِلَ شَدَهُ وَآتَهُمْ مَحْدُودَ
 نَبُودَهُ وَنَخَوَاهِدَ بُودَ اَمِيدَوَارِيْمِ كَهُ اَزْ رَشَحَاتِ سَمَاءِ تَقْدِيسِ
 اَمْطَارِ قَدْسِيَهِ بِرْ قَلُوبَ غَبَرَهُ مَكْدَرَهُ مَبْنَوَلَ شَوَدَ كَهُ شَایِدَ اَزِ
 اَشَارَاتِ ظَاهِرَشَدَهُ بِمَنْظَرِ مَلِيْكِ اَسْمَاءِ وَصَفَاتِ تَوْجَهِ نَمَائِيدِ
 فَوَالَّهِ يَا قَوْمَ مَقْصُودَ اَزْ ذَكْرَ اَيْنِ بَرَاهِينِ مَتَقَنَهُ وَادَلَهُ مَحْكَمَهُ
 وَكَلِمَاتِ غَيْرِ مَتَشَابِهِ اَثَابَتِ نَفْسَمِ نَبُودَهُ چَهَ كَهُ هَرَنَفْسِيَ كَهُ بَاقِلِ

ص ٧١

عَمَا يَحْصِي بِبَصَرِ مَعْنَى فَائِزَشَدَهُ الْبَتَهُ اَنْوَارَ شَمْسِ اَبْهِي رَاكِهُ
 درَكَلَشَيِّعَهُ عَلَى هَيَّةِ اَنَّهُ لَا اَلَهَ اَلَّا اَنَا الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ تَجَلَّى

فرموده مشاهده مینماید بلکه مقصودی من یاتی فی المستغاث
 تالله اذا یکی قلمی و اناملی ثم عینی و قلبی و کبدی و عروقی
 و دمی و عظمی و جلدی بما یرد علیه من هؤلاء الّذین هم
 کفروا بالله و حاربوا بنفسه و جادلوا بآیاته و انکروا فضله
 و افتوا علیه بعد الّذی ظهر بكلی الآیات والحجج والعلامات
 فو الله فعلم ما لا فعل احدهن ملل القبل و ارتکبتم ما شق
 عنه هیکل العظمة رداء الصبر ولكن انتم تمشوون على وجه
 الارض کمن لا ذنب له فاف لکم يا ملأ المشركين تالله
 يا قوم ان فی الكذب روایح وکذلک فی الصدق لو انتم تطهرون
 قلوبکم و اسمائکم و تستنشقون لتجدن رائحة الله المھیمن
 القيوم قلم متحیر است که چه ذکر نماید و حال امر بمقامی
 رسیده که ساذج روھی که آگر محل خطاب ابهی کلمات
 عالیین واقع شود خود را محزون مشاهده مینماید باید
 باستماع اذنی کلمات مشغول شود که چگونه میشود ذب
 راعی اغnam شود بگوای فقیر بی صبراولا راعی را نشناخته ای
 و ثانیا سالها ذئاب راعی شما بوده چنانچه بعد از ظهور نیر
 الھی از افق سماء معنوی ادراک نموده اید که متابعت
 قومی مینمودید که صد هزار مرتبه ذئب از آن نفوس عند الله

ص ۷۲

ارجح بوده چه که بفتوای آن ذئاب مظہر رب الاریاب بتمام
 ظلم شهید شد لعنة الله عليهم وعلى اتباعهم و آگر بگوئی
 قبل از ظهور متابعت آن قوم مجری و عند الله مقبول بود
 وبعد از ظهور و توقف این قوم در امر الھی از نار محسوب
 شده اند حال هم در این ظهور قدس صمدانی همان حکم را
 جاری کن بشنوید نصوح الھی را و قلب را از اشارات کلمات
 اهل حججات مطھر سازید بگوای بندگان هوی قدمی بسوی
 خدا بردارید و از ارض ظن بهوای یقین طیران نمایید ان یا
 قلم القدم دع حینند ما اردت ان تذکره لعباد الله ثم
 اذکر اخیک الّذی حارب بنفسک و جادل بآیات الله لیکون
 ذکری للعالمین لعل یفتح بذلك ابصار الّذین ارادوا الوجه
 فی العشی والاشراق و ما زلت اقدامهم فی هذا اليوم الّذی
 فيه التفت الساق بالساق فو الّذی نفسی بیده که بیست
 سنه در تعلیم و تأدب و تربیت و حفظش سعی بلیغ و وجه

منع مبذول شده که ذکر ش ممکن نه تا آنکه هجرت واقع و باین
ارض وارد شدیم چندی گذشت سید محمد اصفهانی از بیت الله
و حصن حبه خارج و بمقدار دیگر مستقر و اخوی فو الله الّذی لا اله
الّا هو در صدد قطع سدره ربانیه برآمده الى ان اظهار الله
خافیه نفسه و اشتهر مکره بین المهاجرین و ارتفع الضجیح
عن کلّ انان و ذکور و صغیر و کبیر و این عبد بالمره از جمیع

ص ۷۳

گذشته خارج شد که شاید حرارت حسد بیفسرد و نار بغضا
ساکن شده و ابواب خروج و دخول بر کلّ مسدود نمودم و اهل
حرم جمیع از استماع این امر منکر در نوحه و ندبه مشغول
فو الله لن یقدراحد ان یذکر ما ورد علينا و لن یستطیع ان
یسمعه احد من المحبین و در حین خروج سه نفر برای
خدمت معین شد دو نفر مخصوص اخوی مذکور و کلیم و یک
نفس برای خود و همچنین دراهم معدوده که از دولت علیه
میرسید ما بین کلّ قسمت شده بعد کلّ متفرق شده در اماکن
متعدده ساکن و این عبد در بیت وحده جالس مغلق الباب
و مرخی الحجاب و ابدا بنفسی از احباب و غیره معاشرت
نموده و بالمره باب لقا مسدود و جمال بقا مستور و بعد از
ستر جمال قدم سید محمد با خوی پیوست و بعض الله سبب
و علّت اتحاد این دو شده بخدعه و مکر مشغول شدند چنانچه
نفسی را بدر اهم فریب داده که به بلاد رود و آنچه ارتکاب
نموده اند بسدره امر نسبت دهند . دیگر تفصیل بسیار
ولکن اشتغال باین اذکار را جایز نمیدانم البته شنیده اید
بقدرت ضرورت اظهار میشود که مبادا ناس از کلمات کذبه
فانیه از صراط امریه بلغزند تا آنکه نفس مأمور نادم شده نزد
بعضی رفته تفصیل امور را مذکور نمود و چون مراسلاتیکه باو
همراه نموده مشاهده نمودند جمیع را تحریر دست داده چه

ص ۷۴

که آنچه عامل شده بحق راجع نموده اند و همچنین رساله
در رد الله نوشته که با طرف برده انتشار دهند فو الله
الّذی لا اله الا هو بمثیل صیبان بل ادنی تکلم نموده لو انتم
تعریفون و آنچه را بزعم خود در رد الله نوشته اند کلّ مثبت

این امر ابدع بوده لو کان النّاس يبصر الله في كلماتهم ينظرون
 و دیگر چه مقدار مفتریات بملیک اسماء و صفات نسبت داده اند
 و آنچه دون خیر بوده باصل شجره رویه راجع نموده ائمّا
 اشکوبشی و حزني الى الله اذا يتکلم لسان الله ويقول
 هل من ماء صافی يظهر حولی عن هؤلاء المعرضین و هل
 من ذی استقامة ينصرنی فی هذه الايام التي احاطت المنکرین
 و هل من ذی انقطاع يعرفنی بعینی وينقطع عن العالمین
 و هل من ذی بصر لینظر فی امری و ما ورد علی من جنود
 الشیاطین و هل من ذی قلب رقيق طاهر لیکی ببكائی و بما
 ورد علی من هؤلاء المستکبرین و هل من ذی علم يصد
 السیوف الرّد البغضاء عن وجه الله الملك العزیز الجميل
 ان یا قلم الاعلی قل تالله الحق ما استنصرت من احد
 حين الذي حارب معی کل الملل و كان الله على ذلك شهید
 و علیم وكلما استنصرت من احد و نأمر به العباد هذا لم يكن
 الا لبلوغهم الى ذروة الفضل ومن دون ذلك ان الله لغنى
 حمید . باری رسایل متعدده در در سلطان احديه نوشته اند

ص ٧٥

تالله بطل بذلك اعمالهم و ضلّ سعیهم فی الدنيا والآخرة و
 هم لا يشعرون و آنچه را سبب و علت اعراض ناس دانسته اند
 باين عبد نسبت داده اند از جمله نسبت دنيا و این برکل
 ذیشور واضح بوده که این عبد در ما بين معرضین چون
 شمس واضح و لائح بود و قسم بجمال قدم که در هیچ صبحی
 امید نبود که لیل ادراک شود و همچنین هیچ لیلی گمان
 مشاهده فجر نه چه که مشرکین بکمال جد در قطع سدره
 رب العالمین بوده تا آنکه شمس قدرت ید الله فوق ایدیهم
 از افق جیب عظمت اشراق فرمود و مشرکین مغلوب و جمال انه
 لهو الغالب على کلشیء بر عرش قدرت و اقتدار مستوى و باعزار
 تمام از عراق حرکت نمود و این معلوم بوده که اراده آن بود که
 وحده عازم اسلامبول شوم و چون جمعی جزع و فزع لا يحصى
 نمودند بعضی اذن خروج داده شد و بعضی هم من غير
 اذن حرکت نمودند تا آنکه وارد ارض مشهور شدیم و ابدا
 بدولت عليه مطلب اظهار نشد و هر نفسمی که بین يدی حاضر
 شد ملاقات واقع و الا فلا چنانچه جميع استماع نموده و در نفس

مدينه کيده هم شنيده اند که اراده الهی چه بوده تا آنکه
چند نفر مستضعفین حفظا لانفسهم و نسائهم مضطرب شده
و جزع نمودند لذا ترحا لانفسهم حکم بدا نازل حال کدامیک
از اين امور متعلق بدنيا بوده باري قياس بنفس نموده اند

ص 76

کذلک صفت لهم المستهم الكذبة يقولون ما لا يشعرون والله
الذى لا اله الا هو قلم حيا مينمايد از آنچه عامل شده اند
ذکر نماید و اگر ذی بصری یافت شود از رسائل حضرات که از
قلم جهل و بغضا ظاهر شده مقام و شأن معرضین مشهود
گردد دو سنه قبل شعری جناب آقا محمد علی و جناب سلمان
سؤال نموده و اخوی جواب نوشتہ بعد سید اصفهانی بین
یدی حاضر و مذکور داشت میرزا علی ملتفت معنی شعر نشده اند
و مصلحت نیست این مکتوب بسلمان داده شود این بند
سکوت نمود بعد با حاجی میرزا احمد نزد اخوی در بیت حکیم
ذکر نمودند اخوی بعد از کلمات لا یغاییه بالآخره متذر شد که
شاید سائل اصل شعر را غلط نوشتہ باشد بعد شعر را
مالحظه نمودند صحیح نوشتہ بود و آن نوشتہ نزد سلمان
موجود است و جمیع ملاحظه نموده اند ابدا نفسی شاعر نشد
چه کل بحجبات و همیه محتج بند حال ملاحظه نماید تا
مقدار معرضین معلوم شود و معدلک بنیع و مصدر علم ریانیه
اعتراض مینمایند فو الذی قامت ملکوت التقدیر علی فناء بایه که
کل آنچه از قلم جاری نموده اند بهمین نحو بوده و خواهد بود
ولکن عمت الابصار احباب الوهم والهوى ولذا لا یلتفتون الا
الذین جعل الله ابصارهم مطهرا عن الحجاب و هم ببصر
الحدید فی کلشیء ینظرون ای عباد ملاحظه نماید که ضر

ص 77

بمقامی رسیده که قلم اعلی باین کلمات مشغول شده چه که
ناس ضعیف و نابالغ مشاهده میشوند که مبادا از کلمات
جعلیه معرضین از جمال مبین غافل شوند و الا اگر فی الجمله
شعور و بصر ملاحظه میشد ابدا ذکر معرضین و ما ظهر من هم
تحریر نمیشد چه که الیوم کل مکلفند که در نفس امرو ما یظہر من
عنه ناظر شوند و من صعد الی ذلک المقام یشهد بانه

هو الظاهر الباهر المشرق المضيء في وسط السماء يحكم ما
يشاء ولا يسئل فيما اراد وانه لهو المقتدر المختار واز جمله
نسبة ظلم باين مظلوم داده اند حال در همین فقره تفكّر
نمایید و انصاف دهید جمیع اهل بیان باین عبد ملاقات
نموده و بچشم ظاهر دیده هرگز بضرر نفسی راضی نشده
لا فور رب العرش لو انتم تنصفون وقد كان نفس الرحمن في
فم الثعبان عشرين من السنين و معدلك ابدا اظهار نشد
و حال هم اگر این مکاتیب مجعلوه دیده نمیشد ابدا اظهار
نمیرفت و یشهد بذلك کل من یعرفنی و کان علی بصیرة منیر
بیست سنه اخوی نزد این عبد بود واحدی از او مطلع نه
و مع قدرت براو و اطلاع بما فی سرّه و قلبه کمال شفقت در حقّش
معمول شد و یشهد بذلك کل الاشياء ان انت تسمعون ولكن
چون ناس را مقلد و بی بصر یافتہ اند لذا باینگونه کلمات
اراده نموده اند این فئه را از بحر البحور من نمایند و بترجمیع

ص 78

اهل بیان و غیره واضح و مبرهن که این عبد باحدی معاشرت
در این ارض ننموده و همچنین در ورود مدینه کبیره الا من
حضر بین یدینا وما تحرک لسانی الا علی ما یصعدهم الى
جبوت الامر مع ذلك نوشتہ اند که نزد اهل سنه ما را راضی
نماییده اند فو الله الذي لا اله الا هو که خود این نفوس
معرضه نزد اعجمان نسبت دون ایمان بسدره رحمن داده اند
و عند اهل سنه و جماعت نسبت رفض حال نفسی خالصا لله بیايد
صدق و کذب را معلوم نماید و میزان حق و باطل را بصدق
و کذب همین قول قرار میدهیم اذا ینادی لسان القدم من
عرشه الاعظم ويقول لعن الله اول ظالم ظلم نقطة الاولی في
ظهوره الاخری و کفر بآیاته و حارب بنفسه و جادل بسلطانه
واشرك بذاته والحد کلماته و اعرض عن جماله و کان من المشرکین
في الواح الله من قلم القدس مكتوبا فو الله در هر وقتی از اوقات
که در ارض طا و یا عراق و مواضع دیگر حرفی در اخذ این
طایفه مذکور میشد اخوی خود از عراق باطراف میرفتند
چنانچه اکثری شنیده و میدانند و این عبد وحده ما بین
اعدا بوده تا آنکه از قدرت ربّانی امر مرتفع شد و جمیع از
نفوس خود مطمئن شده از خلف ستر بیرون آمده اول کاری که

با آن مشغول شدند قطع سدره امر بوده و چون خود را خائب
و خاسر مشاهد نمودند عما ارادوا بعد باطراف نوشته و اراده

ص ۷۹

خود را باراده الله و مشیتیه نسبت داده با اینکه این عبد
حکم قتل را که ما بین این فئه شهرت تام داشت مرتفع نمود
و در اکثر الواح من قلم الله جاری شده البته بنظر بعضی رسیده
از جمله سؤال شده که مقصود از نصری که در آیات بدیعه
الهیه نازل شده چیست و ما نزل عن جهة العرش فی جوابه
این است که سواد آن بعینه ذکر میشود و هو هذا :
مقصود از نصرتی که در الواح منیعه ذکر شده معلوم احباء الله
بوده که حق جل ذکر مقدس است از دنیا و آنچه در اوست
و مقصود از نصر این نبوده که احدی بنفسی محاربه و یا مجادله
نماید سلطان جلال جمیع ارض از بر بحر آنرا بید ملوک
گذاشته و ایشانند مظاہر قدرت الهی علی قدر مراتبهم
و اگر در ظل حق وارد شوند از حق محسوب ومن دون ذلک
ان ریک لعلیم و خبیر و آنچه حق جل ذکر از برای خود
خواسته قلوب عباد اوست که کنائز و حی صمدانیه و خزانی
حب الهیه اند و لم یزل اراده سلطان لا یزال این بوده که
قلوب را از اشارات دنیا و ما فیها و علیها طاهر نماید تا قابل
شوند از برای انوار تجلیات ملیک اسماء و صفات پس باید
در مدینه قلب بیگانه راه نیابد تا دوست بمقر خود شتابد
یعنی تجلی جمالش نه ذات و نفس او چه که لا زال مقدس از
صعود و نزول بوده و خواهد بود پس نصرت امر الله الیوم

ص ۸۰

اعتراض باحدی و مجادله بنفسی و محاربه مع شیئی نبوده و
نخواهد بود بلکه محبوب آن است که مدارین قلوب بسیف لسان
و حکمت و بیان مفتوح شود نه بسیف حدید پس هر نفسی که
اراده نصر الهی نماید باید اول بسیف معانی و بیان مدینه
قلب خود را تصرف نماید و از جمیع ما سوی الله او را مطهر سازد
و بعد بمدارین قلوب توجه کند این است نصرت امر الله که
الیوم از مشرق اصبع ملیک اسماء اشراق فرموده ابدا فساد
محبوب نبوده و نیست و آنچه از قبل شده من غیر اذن الله

بوده باری الیوم باید احبابی الهی بشائی در ما بین عباد
ظاهر شوند که جمیع را بافعال خود برضوان ذوالجلال هدایت
نمایند قسم بافتاًب صبیح عَزَّ تقدیس که ابداً حقّ و احبابی او
که منسوب باویند ناظر بارض و اموال فانیه در او نبوده و نخواهند
بود چه آگر مقصود تصرف در ارض بود البته قادر و مقتدر بوده
و بكلمه‌ای جمیع عالم را تصرف میفرمود ولکن سلطنت بسلاطین
عنایت فرموده و حکمت بمتفرسین و عرفان بعارفین و حب قلوب
عباد خود را مخصوص خود مقرر داشته و بدون آن ناظر نبوده و
نخواهد بود و این هم نظر بعنایت کبری است که شاید نفوس
فانیه از شئونات ترابیه طاهر و مقدس شوند و بمقام باقیه که
رضوان عَزَّ احادیه است وارد گردند و الا آن سلطان قدم
بنفسه لنفسه مستغنى از کل بوده نه از حب ممکنات نفعی

ص ۸۱

باور ارجع و نه از ضریشان ضری باو واقع کل از امکنّه ترابیه
ظاهر و باور ارجع خواهند شد و آن جمال قدم متوجهاندا منفردا
بر مقر خود که مقدس از مکان و زمان و ذکر و اشاره و دلاله
و وصف و علو و دنو بوده مستقرو لا یعلم ذلك الا کل ذی فطن
بصیر" انتهی مع ذلك آنچه را خود عامل و فاعل بوده‌اند
بحق تعالی شائنه نسبت داده‌اند مع آنکه بر کل واضح است
که حق یفعل ما یشاء بوده و بر هر چه حکم فرماید قادر و لیس
لاحد ان یعرض علیه و معذلک فو الّذی نفسی بیده که آگر
راضی بضری نفسی بوده و یشهد بذلك قلم الله ان انت
تشهدون و از جمله در مکاتیب خود ذکر نموده‌اند که این عبد
درس خوانده و این کلمات منزله از علم اکتسابی حاصل شده
چنانچه در احیان هر ظهور این کلمات نا لایقه مذکور شد
چنانچه نسبت بظهور قبلم همین نسبت را داده‌اند و من قبله
بمحمد رسول الله ائمّا یعلّمه بشر لسان الّذی یلحدون الیه
اعجمی و هذلا لسانُ عربی مبین حال نفسی در کل ایران
و عراق تفحص نماید تا صدق و کذب معلوم شود فویل لهم و
بماهم به یتكلّمون . ای بی خردان منبع این علوم ذات قدم
بوده و معین این حکم نفس الله الاعظم لو انت من المستشرين
و آگر بسمع فطرت استماع نمائید آنچه را در حین ظهور نقطه
جل و عز علماء و جهال عصر اعتراضا على الله باآن تکلم

مینمودند حال هم آن کلمات را استماع مینماید فو الله يا قوم
انی لاکون متحیرا فی امری و ما ورد علی فیالیت ما ولدت من
امی و ان ولدت ما رضعت و ما صرت کبیرا ولكن ظهر ما ظهر
ونزلت جنود الوحی و قضی الامر من لدی الله الواحد القهار
يا قوم اسمعوا قولی ثم اخرقوا الاحجاب ولو يكون مرايا السموات
والارضين ایاکم ان لا یمنعکم شيء عن نفحات تلك الايام
تالله لن يعادلها کنائز الابداع ولا خزائن الاختراع وکان
الله على ذلك شهید وعلیم قسم بآفتاب فلک باقی که اگر
امر بdest این عبد بود یک آیه ما بین این قوم تلاوت نمیشد
چه که ناس بالمره از فطرت اصلیه الهیه منحرف شده‌اند
ولکن الله قضی ما اراد وامضی ما شاء لا رادا لمشیته ولا مرد
لقضائه وانه بکلشیء حکیم و اگرنه این بود که اهل این
مملکت مضطرب ملاحظه میشد هر آینه اذن داده میشد که کل
بین یدی الله حاضر شوند لیشهدوا ما لا شهد احد
من العالمین و از جمله نوشته که مقام شمسیه در ظل مرأت
واقع میشد و این رتبه فوق مقامات است و از این مرأت شموس
مشرق سبحان الله چه مقدار ناس را جاھل فرض نموده مع
آنکه بسی واضح و مشهود است که خلق مرأت وجود آن بجهت
آن بود که حکایت از اشباح و امثال نماید و برهزادی بصری
واضح است که ظهور عکوس امثال و اشباح هم در او بنفسه لنفسه

تحقیق نداشته و ندارد و این فقره بر هر آگهی ظاهر است
تا چه رسد بذی بصر مع ذلك باین عباراتیکه فو الله الذی
لا اله الا هو هیچ جاھلی بآن تکلم نمینماید در رسائل
خود نوشته و اراده نموده باین کلمات ناس را از موحد
و محقّق اسماء و صفات محروم نماید و این نیست مگر آنکه عباد
را در بحور وهم و هوی مستغرق دید و گمان نموده که آنچه
مذکور دارد مسلماً مقبول است و الا باین کلمات که کذب آن
اظهر از شمس در وسط السماء است مشغول نمیشد و متمسک
باين شده که نقطه بیان روح ما سواه فداه خود را در یک
مقام مرأت الله نامیده و لذما مرأتیت فوق رتبه شمسیت است

فو الّذى انطقنى بالحقّ و اشرقنى عن افق القدس على العالمين
كه اگر نفسى در اين يك فقره تفكّر نماید بر جمیع مطالب این
همج رعاع مطلع میشود اولاً اینکه آن ذات قدم بكلّ اسماء
خود را موسوم فرموده اند و بكلّ صفات موصوف چه از اعلى
مراتب اسماء و چه از ادنی مراتب آن چنانچه در ابتدای
احسن القصص میفرمایند قوله جلّ کبریائه :

"الحمد لله الّذى انزل الكتاب على عبده ليكون للعالمين
سراجاً وهاجاً" حال میتواند کسی قائل شود که رتبه سراج
فوق شمس بوده لا والله نمیگویید این سخنان را مگر نفسی که
بر هوی تکلم نماید و بخواهد در قلوب صافیه منیره شبھه القاء

ص ٨٤

نماید فبیس ما هم یفعلنون باری بیقین دانسته که در آن ساحت
قدس جمیع اسماء در صدق و احذنند چه که آن کینونت قدم
در حینی که میفرماید انا رب الارباب و انا الارض و التراب
در آن منظر اکبر این هر دو یک رتبه بوده و خواهند بود و این
بيان الطف ارق اصفی را قلوب مکدره ادراک نخواهند نمود
چنانچه آن جمال قدم میفرماید قوله عزّ ذکرہ "قل تنزلت
حتّی قلت انى انا ذرّ و دون ذرّ مثل ما قلت انى انا ربّ
و مربّ کلّ ذی رب لاستغفرن الله عن کلتیهم و انى الى
الله ربّى لمن الرّاجعين" انتھی .

حال ای سالکان بواحی جهل و ضلال که کأس حمیم نوشیده اید
و سیل قدس مختوم دانسته اید در نار هوی محترق شده و از
اهل ررف اعلی خود را شمرده اید زهی حسرت که یک آن در
حکمت بالغه رحمن تفکّر نکرده اید و در یک حین در امر مالک
یوم الدین ببصر منیر توجه ننموده اید کلمات رحمن را که
بکمال انبساط و احاطه من دون حدود نازل شده بحجاب
نفس خود چنان محجوب نموده اید که السن عالمین از ذکر شی
عاجزند حال در این فقره ملاحظه نماید که از قلم قدس الھی
جاری شده میفرماید تنزل فرمودم تا بمقامی که میفرمایم منم
ذره و دون ذره مثل آنکه فرمودم منم رب و مربّ کلّ ریوب
بلکه استغفار میکنم از این هر دو ذکر حال ملاحظه نماید

ص ٨٥

آن جمال قدم خود را بکل اسماء نامیده‌اند معدلک میتوان
 گفت که ذره فوق شمس است و یا تراب فوق رب الارباب فانصفوا
 ان انت من المنصفین فو الّذی جعلنی مظہر ذاته ثمّ کینونته
 و عزّه وبهائه که اگر در این کلمات مبارکة الهیه تفکر نماید
 ابواب علوم ما لا نهایه بروجه قلوب مفتوح شود بشانیکه دیگر
 مضطرب نشود از اینکه فلان را باسماء الله نامیده یا
 بذات الله و مراتت الله چه که جمیع اسماء در آن ساحت
 مساوی و لا فرق بینها و کل این اسماء طائف حول مظہر
 نفس قدم بوده و خواهد بود مثل اینکه در این حین اگر
 جمال قدم شجری را بکل اسماء حسنی و صفات علیا موسوم فرماید
 انه لیقدرو و لیس لاحد ان یعترض علیه لانه هو المختار و ما سواه
 فی قبضته الاقتدار لا الله الا هو العزیز العجیز و دیگر آنکه کل
 خلق را مرایای لطیفه نامیده‌اند و میفرمایند اگر مس کند
 آن مرایا را جذبات حب الهی جذب میفرماید و اگر مس نماید
 دون حب نازل میشود بر عین آن مرایا غباری که حایل میشود
 ما بین آن مراتت و بین عرفان امر پروردگار قادر علیم بقوله
 جل و عزّان الخلق مرایا لطیفه ان یمسها حب یجذب و ان
 یمسها دون حب ینزل عینها غبار یحولن بینه و بین امر
 ریه " انتهی اذا تفکروا يا ملأ الغافلین . واین بیان را
 نقطه بیان جلت عظمته عموما فرموده‌اند اگر بتخصیص ناظری

ص ۸۶

بجناب آقا سید جواد خطاب میفرماید قوله عز و جل که تؤیی
 آن مراتت اولیه که لم یزل از حق حکایت نموده‌ای ولا یزال
 حکایت خواهی نمود و همچنین اورا علت اولیه فرموده‌اند
 فو الله که این رتبه فوق کل اسماء است چه از ذات الله
 وکینونة الله و ذکر الله و مراتت الله چه که از قبل هر نفسمی که
 این رتبه را در حق رسول الله قائل شد حکم بکفرش نموده‌اند
 زیرا که علت اولیه حق را دانسته‌اند و همچنین در باره او
 نازل قوله جل ذکره انا جعلناک نبیا علی العالمین حال
 با جمیع این مراتب و وصف که فوق آن دریان ذکر نشده
 اگر العیاذ بالله از حق اعراض نماید جمیع اقرب من آن ازا او
 مرتفع خواهد شد و اگر ببصر منیر ملاحظه نماید کل اشیاء را در
 بیان بکل اسماء حسنی نامیده‌اند ولکن لن یعقلها الا

المخلصون و این کلمات دکر میشود که همچه ندانند که اوصاف
منزله در بیان مخصوص نفسمی دون نفسمی بوده بلکه در کل
ثابت مادامیکه در ظل حق مستقر باشند و بعد از خروج کل
محروم و منع و همچنین در رتبه جناب قدوس روح العالمین
فداه میفرمایند عز ذکره که بعد هشت واحد از مرآت الله
بر مقعد خود بوده و از شدت نار محبت الله کسی قدرت بر
قرب بهم نرسانده " انتهی .

حال ملاحظه نمایید که هشت واحد از مرآت الله را در نفس

ص ۸۷

مبارکشان ذکر فرموده اند فتفکرُوا یا اولی الافکار و در این
بیان کنایت علمیه مستور است و این عبد مذکور نداشت خوفا
من نمود الظلم و فرعون الجهل و همچنین در جمیع مقامات
از قلم عز نازل که مرآت بنفسه لنفسه تحقیق نداشته الا بتقابلها
بالشمس و شمس را لم یزل ولا یزال واحد فرموده اند واحدی
را باین اسم موسوم نفرموده جز ذات قدم را در هر ظهوری
معدلک نوشته مقام شمسیت تحت رتبه مرآتیت است و شموس
از مرآت مشرق میشوند فو الله یا قوم ما انطق عن الهوى که
اگر در همین قول تفکر نمایید بیقین شهادت میدهید که
این اقوال از جهل صرف و بغضای بحث ظاهر شده اقسامکم
یا قوم بالله الذی خلقکم و سویکم که در اول بیان فارسی
ملاحظه نمایید که میفرمایند قوله عز ذکره اگر مرآت بگوید
در من شمس است در نزد شمس ظاهر است که شبح اوست که
او میگوید " انتهی معدلک نوشته که مرآت فوق شمس است
و شموس در ظل مرآتند اگر مراد از این شموس که ذکر نموده
شموس حقیقت مقصود است فتعالی عن ذلک چه بیک تجلی
از تجلیات شمس حقیقت صد هزار مرآت اقل من حین مبعوث
میشوند و من دون ذلک ان المرآت خلقت لانطباع تجلی
من تجلیات الشمس علیها ان کانت صافية و من دون ذلک
یحکم علیها حکم الحجر چه که بر هر ذی بصری مشهود است

ص ۸۸

که مرایا از برای اخذ عکوس اشیاء خلق شده اند چنانچه ذکر
شده و اگر مقصود شموس اسماء و دون آن بوده این مخصوص

بنفسی نه چه که در کل این شموس موجود و یظهر منه فی
 حین الّذی قدر اللّه له و من فتح عین فؤاده لیشهد فی کل
 ذر شمسا ثمّ فی هذه الشّمس شمسا ثمّ فی شمس الشّمس شمسا
 بحیث لا نهاية لها ولكن حکمة اللّه ذکر این مقام ننموده لئلا
 یزد اقدام العارفین فیا اللّه یا قوم من هذا الظلم الّذی ورد
 علی جمال القدم من الّذی یفتخر ان یقوم بین یدیه فلما
 اشتهر اسمه کفر بالله المھیمن القيوم و چون ظھور قبلم عالم
 بود بر اینکه مرآت در ظھور بعد دعوی شمس مینماید لذا
 این حکم از قلم عزّ صدور یافت و بشانی در بحر کبر و غرور مستغرق
 شده که بكلمات قبلم در علو شان خود تمسک جسته و بر منع
 و معدن و مظھر و موجد و منزل آن معرض شده فبعدا للقوم
 الظالمین و همچنین خود را شجره عظمت نامیده فو اللّه جمیع
 این کلمات نظر بآن است که ناس را احمق یافته و اگر از
 شجره عند اللّه محسوب شود من شجرة التي ينبغي لها ان
 تقطع وتلقى فی التّار الّا بان یتوب الی اللّه و یستغفر عما فعل
 و یکون من التّائین و بر جمیع واضح است چه از مهاجرین این
 ارض و چه بر فطن بصیری که ببصر اللّه در امور ناظرند که این
 کلمات غروریه از لسان مجعلویه کذبه شرکیه جاری نشده مگر

ص ۸۹

آنکه چون این شمس بدیع ابدع اعلی را از افق فجر بقا طالع
 و بنغمه اتنی انا حی فی افق الابھی بین ارض و سماء ناطق
 دیده لذا تعجیل نموده و من حیث لا یشعر باین کلمات
 تکلم کرده که شانی فوق شان اللّه از برای خود ثابت نماید
 و هذا لم یمکن ابدا لآن ما دونه مخلوق بامرہ و من جعل
 بارادته و متحرک باذنه و ما بعده الا عبده و رعیته و خلقه
 و بربیته و عباده هل یکون فوق شان اللّه شان لیشتبه احد
 لنفسه و انه قام بنفسه لنفسه فی علو نفسه مقام الّذی لا له
 فوق ولا تحت ولا یمین ولا یسار ولا امام ولا خلف و انه قد
 خلق الجهات لا من جهة بمشیته و الاشیاء لا من مثال
 بارادته و انه لخالق کل شان و منزل کل امر و یستحق لدونه
 بان یفتخر بنفسه و انه لا یفتخر باحد من الموجودات و انه
 لهو المقدس المتنزه المقتدر المطاع . ای قوم بشنوید ندایم
 را و بر جمالم وارد نیاورید آنچه را که در کل الواح ممنوع شده اید

تالله این است ید قدرت منبسطه الهیه که احاطه فرموده کلّ
من فی السموات والارض را و این است لسان حقیقت ریانیه که
بر اعلی سدره عز احادیه تغیی میفرماید و این است قلم قدم که
در ایام و لیالی بحور اسرار و معارف الهی از او جاری و ساریست
و این است مخزن لثائی حکم بالغه و معدن علوم الهیه و لم یزل
و لا یزال در افاضه بوده و خواهد بود زینهار که خود را از رشحات

ص ۹۰

فضلش محروم منمائید و متابعت هر نفس بی بصری را واجب
مشمرید و همچنین در رساله خود مذکور داشته که بمحض
دانستن چند کلام و عبارت مهمی این دعویه‌انموده و مقصودش
از این کلمات مزخرفه این هیکل قدس صمدانی بوده فو الذی
تفرد بالقدرة والاقتدار که در کلّ لیالی و ایام مثل آنکه
معلمین اطفال را حروف هجایه تعلیم مینمایند بهمان قسم
در تعلیمش جهد بلیغ مبذول شد فیا لیت قومی یعلمون ما صغر
حده و حقر شأنه و کثر غروره و کبر قوله و این بر هر ذی بصری
واضح و مبرهن است احتیاج بذکر و تفصیل نداشته و ندارد
واز جمله نسبت داده که این عبد نسبت بنقطه اولی بخلاف
ادب تکلم نموده و حال اینکه این عبد ناطق است در ما بین
سموات و ارض بانّی انا نفسه و ذاته و روحه و هیکله و بھائه
و مع ذلک چگونه میشود بآن جوهر اعلی و ساذج ابھی روح من
فی ممالک البقاء فداه بغير رضاء الله تکلم نمایم باری بعینه
مثل ملأ الفرقان که در اول فجر ظهور نسبت میدارند که این
طایفه حب ندارند که شاید باین مزخرفات عباد را از عرفان
نفس الله فی يوم المعاد محروم نمایند چنانچه نموده و مینمایند
الا لعنة الله على المفترین با آنکه جمیع عالم را آثار بدیعه
احاطه نموده و جمیع اهل بیان شاهد و گواهند و
معادل ما نزل فی البیان از این ظهور بدیع نازل و از اهل بیان

ص ۹۱

نفسی نه که اثر الله نزدش موجود نباشد و من دون ذلک آنچه
در این ارض موجود کتاب از تحریرش عاجز مانده‌اند چنانچه
اکثری بی سواد مانده مع ذلک نوشته بمجرد عبارت مهمی
و چهار کلمه این دعویه‌ها نموده‌اند حال شما انصاف دهید

قولی که کذبش مثل شمس در وسط السماء مشرق ولائح واضح
 است معدلك بچه جرئت و جسارت تکلم نموده اگرچه فو الله
 الذی لا اله الا هو که این عبد ابدا اراده نداشته که آنچه
 از سماء مشیت بداعا نازل شده به بلاد استهار یابد چه که
 انظر مطهّره بسیار قلیل مشاهده میشود که قابل ملاحظه
 آثار الله باشند لذا لازال مستور میداشتم و چه مقدار از آیات
 الله که در عراق نازل و جمیع در شط محوش حال معادل
 صد هزار بیت در این ارض موجود و هنوز سواد نشده تا چه
 رسد بجلد چه که این امور متعلق بخود نمائی بوده لازال این
 عبد از او مقدس بوده و خواهد بود و چند مرتبه بعضی خواسته اند
 که آنچه موجود است مجلدات نموده با طراف ارسال دارند
 و هنوز اذن داده نشده اند چنانچه نقطه اولی روح ما سواه
 فدah خود بنفسه اعتنا باین امور نفرموده و فرموده اند که بعد
 باحسن نظم منظم شود و میفرمایند عزّ ذکرہ :
 "فطوبی لمن ينظر الى نظم بهاء الله و يشكر ربّه فانه يظهر
 ولا مرد له من عند الله في البيان " انتهى .

ص ۹۲

و همچنین از قبل رسول الله بعد از ارتقاء آن ذات قدم
 قرآن جلد شد و من قبله انجیل و با آنکه آیات عزّ قدس
 شرق و غرب عالم را احاطه نموده باین کلمات تشبث جسته اند
 و بچهار کلمه تعبیر نموده اند چنانچه اعمال حج در سنّه قبل
 متعدد از قلم عزّ صدور یافت و معدلك ارسال نشد مگر یک
 سوره که بسوره حج معروف است هرگز این عبد در استهار
 اینگونه امور اوقات صرف ننموده و نخواهد نمود شان نزول
 شان حقّ است و انتشار شان خلق و انه لناشر امره بید
 النّاشرات من ملائكة المقربین لابد از خلف سرادر عصمت
 ریانی عبادی روحانی ظاهر شوند و آثار الله را جمع نمایند
 و باحسن نظم منتظم سازند و هذا حتم لا ریب فيه و دیگر
 آنکه بعضی عبارات نوشته اند و نسبت ببنقطه بیان روح ما سواه
 فدah داده اند هذا کذب صراح و حینئذ بیره نقطه البيان
 منهم و من کلماتهم و کان الله يشهد بذلك ان انت
 لا تشهدون و چه مقدار باسماء افتخار مینمایند والله الذی
 لا اله الا هو که شبه این نقوص در ابداع دیده نشده شب و روز

اوقات صرف نموده که کلمه‌ای در کتاب الله بیابند و بخود
تفسیر نمایند و این عبد در حین تفریق از اخوی یک جعبه
از خطوط و دوائر و هیاکل که بخط نقطه اولی بوده نزد
اخوی فرستادم و پیغام نمودم که چون تو بسیار مایلی که بعد از

ص ۹۳

اعراض از حقّ باثار آن افتخار نمائی لذا نزد تو ارسال شد که
این هیاکل را بجهت بعضی از اهل دیار مختلفه ارسال
داری و اظهار شان نمائی و یا آنکه هر نفسی نزد حاضر
میشود انتشار دهی چنانچه الیوم بهمان عمل مشغولی
و بلکه بعضی کلمات مجعلویه خودرا با آن کلمات منضم ساخته
لعل یزل بها اقدام العارفین باری ای عباد از این مراتب
چشم بردارید و دل را مقدس نمایید چه که الیوم فضلی ظاهر
شده که در یک یوم ولیل اگر کاتب از عهده برآید معادل بیان
فارسی از اسماء قدس ریانی نازل میشود و کذلک بشأن الایات
علی لسان عربی بدیع فاحضرها بین یدی العرش لتشهدوا
بعيونکم ولا تقاسوا کلمات الله بكلمات دونه و تكونن على
بصيرة منير يا قوم فاشهدوا بما شهد الله ولا تلتفتوا الى دونه
ولا تكونن من المرييین شهد الله انه لا الله الا هو و ان نقطة
الاولی عبده وبهائه کذلک نزل من قبل من قلم الله العلی
العظيم و اگر بمعنى همین آیه بتمامه فائز میشید ابدا از صراط
اعظم الهمی محتاجب نیکگشید چنانچه الیوم اکثری از اهل
بیان شهادت میدهند و چون باین اسم مبارک میرسند
اذا تسود وجوههم و تضطرب قلوبهم و ترل اقدامهم و یکون
من المتوفقین تالله الحق هیچ عملی نزد حقّ مقبول نه
مگر اقرار باین اسم مبارک مطهّر فطوبی للذّاکرین و للراسخین

ص ۹۴

و دیگر آنکه در رسائل افتخار نموده که جناب طاهره و عظیم
باو مذعن شده‌اند اگر چه این عبد افتخار باینگونه امور را
مفقود صرف و معدوم بحث میشمرم و این نه از غرور و استکبار
است چه که این عبد در خود شانی ندیده و نخواهد دید
ولکن نظر بااظهار شان الله ذکر شده چه که کینونات حروفات
باصلها و اسرها بقولی مبعوث بوده و خواهند بود حقّ

را لایق نه در اثبات ظهورش بغير نفسه و ما يظهر من عنده استدلال فرماید چه کل دلیل بانتسابه اليه محکم بوده و خواهد بود و کل سبیل بنسبته اليه مستقیم ولكن چون ناس ضعیف مشاهد میشوند و غیر بالغ لذا این عبد ذکر مینماید که آنچه از کلمات الهی که مخصوص این امر نازل شده خارج از احصای این نفوس بوده و خواهد بود و اگر ناس ببصار الله ناظر باشند همین یک بیان نقطه بیان جل شأنه جمیع را کافی است که میفرماید اتنی انا حی فی الافق الابهی چنانچه الیوم از افق ابھی ظاهر و لائح و مشرقند و حینند یسمع ویری کل ما یقال ویرتکب به الخلائق اجمعین و من دون ذلک شهادتیکه در الواح ذکر فرموده اند و جمیع را بقرائت آن امر نموده اند دلیل واضح لمن کان ناظرا بعین الله ربه قوله تعالی شهد الله انه لا الله الا هو و ان نقطة الاولی عبده و بھائه و این آیات دلیلی است واضح و برهانی است

ص ٩٥

قاطع و لكن لا يزيد المتشوّهين الا خسارة چه كه متوجهين جميع آيات را بفهم تفسير نموده اند و همچنین میفرماید عز ذکره و اتنی انا العرش البهاء بالحق الاکبر قد كنت فوق مطلع ياقوته السیال فوق الطور و مقصود حق در این آیه منزله مبارکه اگر تفکر رود بر علو ظهور ارفع امنع اقدس مطلع میشود و همچنین میفرمایند قوله عز شأنه و لقد خلق الله في حول ذلک الباب بحورا من ماء الاکسیر محمرا بالدهن الوجود و حیواناً بالثمرة المقصود وقدر الله له سفنا من ياقوته رطبة حمرا بربحر کبیراً جاری و ساری است ای اهل بها منقطع از ما سوی الله شده در فلک احديه و سفینه عز باقیه در آئید و راکب شوید که هر نفسی که تمسک جست باین فلک عند الله از اهل اثبات و نجات و علیین و رضوان مذکور و هر که تخلف نمود از اهل نار و هلاک و سجین و هاویه محسوب زینهار دین را بدینار مدهید و یوسف عز احديه را بالاء دنیا و آخرت مبادله ننماید عنقریب آنچه مشهود مفقود خواهید دید پس بکمال جهد و اجتهاد بظل رب الایجاد بستاید که

مکمن امنی جز ظلّش نبوده و نخواهد بود و قوله عزّکیریاّه
و اما الغلام فهو من نار شجرة الخضراء الموقدة من هذا

ص ٩٦

العين الصّفراء قد قتلناه في هيكل المرئي لـما قد قدر الله
في الكتاب حظا من ابويه فخشينا ان يرمقهما خلال النار
في جمال البهاء طغينا بلا علما حال بسى واضح است که
کلّ براین جمال اطهر انور ابھی طغیان نموده بشائیکه
جز علم الله احدي محصی آن نه و کاش بطغیان واستکبار کفايت
مینمودند بلکه در کلّ حين در انهدام بيت الله و حرمہ
مشغول بوده و خواهند بود ولكن لا يسكن قلوبهم الا بشرب
دمی بعد الّذی خلقناهم و حفظناهم لاعلاء امری و نصرة
جمالی فلما اشدّ ظهرهم و وجدوا الاطمینان من انفسهم
قاموا على قتلى بطغیان عظیم فلما بلغت الى ذلك المقام
ناد المناد عن خلف سرادق البقاء ان يا قلم الاعلى لا تجعل
امرک محدودا بذکر دون ذکر قل تالله قد نزل البيان کله
لامری البدیع المنیع ولو لاک ما نزل حرف من البيان ولا صحائف
عزّکریم دع الموتی لان الّذینهم ما آمنوا بک اموات غير لحیاء
لا يسمعون ولا يعقلون ولو يلقی عليهم کلمات الاولین
والاخرين والّذین احیاهم الله بک اوئک في حبک قرئوا کلّ
الكتب ولن يحتاجوا بشیء سواک لان ظهورک بنفسه جعله
الله حجّة على العالمین فلما سمعت النداء اكتفت بما رقم
من اصبع قدس منیر باری آیات عزّ احديه در این اسم
و ظهور زیاده از آن است که احصاء توان نمود و معذلك این

ص ٩٧

همج رعاع این اسم مبارک را بارض طا تفسیر نموده اند چه که
حضرت اعلی روح ما سواه فداه او را از ارض بها نامیده و آنقدر
شعور نداشته که ادراک نمایند که مقصود حضرت آن بوده
اخبار فرماید از ظهور جمال مقدس در آن ارض ای ارض یمشی
عليها البهاء و سکن فيها هذا الاسم المشرق المنیر
چنانچه این اسم مبارک را در کلّ مراتب اسبق از کلّ اسماء
ذکر فرموده و همچنین در دعای قبل ملاحظه نماید که اقدم
اسماء این اسم مبارک ذکر شده بقوله اللهم انى اسألك من

بهائک بابهاء و همچنین شهور که باسماء جدید نامیده‌اند
 اول آنرا باین اسم منسوب فرموده‌اند در هر شیء اگر ملاحظه
 نماید احسن آنرا باین اسم مذکور نموده‌اند و معذلک
 ملاحظه نماید که بغضاً بچه رتبه رسیده که این اسم مبارک
 را بارض تفسیر نموده‌اند که ذرة من ترابها خیر منهم و من
 ذواتهم و حقایقهم فاف لهم و بما في صدورهم من نار الحسد
 و البغضاء و يحرقون بها في كل حين ولا يشعرون .
 و دیگر جناب قدوس جل ثنائه الواحی چند در ارض بدشت
 مرقوم فرموده و ارسال داشته ابداً این عبد اظهار ننموده واز
 جمله در این امر بدیع اخبار فرموده‌اند تصریحاً من غیر تلویح
 قوله جل ثنائه و اذا اظهر الرب سرا من افق البهاء في
 ارض او ادنی فقد کان ذلک الطلعۃ المتلامعة من نقطة

ص ۹۸

البهاء طرزاً و اذا قامت السموات الجذبية باسطر السر
 السطريّة فذلك من امرنا لاهل العلماء قد کان طليعاً و آن
 الواح مبارکه الان موجود است و جميع در ذکر این امر باصرح
 کلمات شاهد و گواه فور رب العرش و العماء که حیا مانع است
 از ذکر این کلمات چه که این عبد لازال اراده ننموده که
 بكلمات قبل شأنی از برای خود ثابت نماید لان شأنی شأنه
 و آنه مشهود فی وسط سماء الاستقلال و ما من ذی بصر
 الا وقد يشهد و يرى وللعمیاء ليس له من نصيب قل تالله
 شأنی شأنه و قدرتی قدرته و سلطانی سلطانه و ظهوره
 حجتی و ما جری من قلمه برهانی کما ان ظهوری حجتی
 و ما جری من قلمی برهانی ولكن نظر بحفظ عباد نا بالغ
 تحریر میشود و از جمله نقطه جذبیه جناب طا علیها بهاء الله
 الابهی مدنها با این عبد بوده و آنی لقای این غلام بملک دنیا
 و آخرت مبادله نمی‌نمود و ما ارادت ان تفارق عنی اقل من آن
 ولكن قضی ما قضی و چه مقدار از آیات و اشعار که در این امر
 بدیع ذکر فرموده از جمله در وصف طلعت اعلیٰ غزلی گفته
 و یک فرد آن اینست :

" گر براندازد بها از رخ نقاب

صد هزار همچون ازل آید پدید "

و همچنین در دون این عبد هم بسیار وصف نموده و فوق جميع

این بیانات کتاب مکنون نقطه اولی روح ما سواه فداه که کل
در این امر بدیع نازل شده و از انتظار مستور گشته از خدا
بخواهید تا با آن فائز شوید فوالذی نفسی بیده که آگر
مدعی جمال الهی الیوم از اینگونه دلائل در کتاب خود مذکور
نمیداشت و تمسک نمی جست که باین ادله سبب اضلال خلق
شود هرگز این عبد باین ادله استدلال نمینمود باری
ای عباد ندای علی اعلی را در ظهور اخراج او بشنوید و
جمعی این دلائل را از قلب محو نمایید چه که آگر بکلمات و
اشارات و صحف و کتب در این ظهور بعد رحمانی تمسک
جوئید ابدا بجوهر عرفان طلعت رحمن و سلطان امکان فائز
نخواهید شد بلکه ناظر باشید بهمان حجتیکه نفس نقطه اولی
جل و عزیزان اتیان فرموده و امر خود را ثابت نمود و همچنین
از قبل آن جمال قدم محمد رسول الله و من قبله ابن مريم و من
قبله کلیم فوالذی نفسی بیده که یک حرف از آیات الله
اعز است نزد این عبد از کل من فی السموات والارض و اینکه
ذکر شده که در حین ظهور ناظر بکلمات و اشارات و دلالات و
اسماء و صفات نشوید این حکمی است که خود نقطه اولی روح
ما سواه فداه فرموده و مقصود آن جمال الهی آنکه مباد در حین
ظهور اهل بیان بمثیل اهل فرقان با حدیث و آیات تمسک
جویند و بمظهر و موحد و متزل آن اعتراض نمایند . باری

آگر قدری در این ظهور ابدع امنع تفکر نمایید بر اسرار لا یحصی
مطلع شوید و مشاهده نمایید که از اول ابداع تا حین چنین
ظهوری ظاهر نشده آگر چه نظر بعدم استعداد عباد اسباب
منع هم موجود لیفصل به الجوهر عن العرض والروح عن
الطین تالله الحق الیوم آگر ذره ای از جوهر در صد هزار من
سنگ مخلوط باشد و در خلف سبعه ابحر مستور هر آینه
دست قدرت الهی او را ظاهر فرماید و آن ذره جوهر را از او
فصل نماید . ای قوم نسمة الله در هبوب است و روح الله
در اهتزاز و جذب الله از افق مشرق جمال رحمن طالع
سر از نوم نفس و هوی بردارید و مشاهده کنید که چه ظاهر شده

در ابداع زینهار گوش بمزخرفات قوم مدھید چه که الیوم
 اگر سمع طاهریافت شود میشنود از این طایفه آنچه از اهل
 فرقان می شنید و آنچه از اهل توریه و انجیل استماع مینمود
 و من دون اقوال بلکه همان افعال را بعینه ببصر ظاهر و باطن
 مشاهده مینماید چنانچه الیوم کسی که بنفس حق محاربه
 نموده و استکبر علی من خلقه در کلماتش مذکورداشته که اگر
 حق ظاهر شود چه از اهل بیان و چه از غیر آن چه عبد و چه
 حرّ چه سیاه و چه سفید این عبد مطیع است حرفی ندارم
 حال ملاحظه نماید این سخن را در وقتی میگوید که در همان
 حین بمحاربه با جمال الله مشغول است و در کمال اعراض

ص ۱۰۱

عرض حال شما تفکر کنید و ملاحظه نمایید که حجت حق
 چه بوده و علامت ظهور حق چه این ظهور باین مشهودی که
 انوارش عالم را احاطه نموده از آن معرض و بر قتله ایستاده و
 بعد باین کلمات مشغول شده لاجل توهمناس مثل اول
 ظهور که علمای فرقان سبجه ها بر دست و در کمال خصوص و
 خشوع در معابد بعبادت مشغول و بشانی اظهار زهد
 مینمودند که چون اسم حق مذکور میشد بر می خاستند و بکمال
 خصوص و تواضع مینمودند و در همان حین تواضع و خصوص
 بر قتله ای فتوی میدادند و حکم دون ایمان در حقش جاری مینمودند
 و بزیان متکلم که چگونه میشود ما معرض از حق باشیم و حال آنکه
 شبها آمل بوده ایم و روزها از حق سائلیم هر وقت ظاهر شود
 مطیعیم و منقاد حال معرض بالله فو الله الّذی لا اله الا
 هو رأس مظہر نفس حق را بسکین بگی و فحشاء و سیف
 غل و بغضیاء قطع می نماید و در آن حین با گردن خاضع باین
 کلمه ناطق که حق هر وقت ظاهر شود من مطیعیم فو الله
 یا قوم شما را نا بالغ یافته که باین گونه هذیانات تکلم می نماید
 و اینقدر شما را متوجه یافته که حقی که بجمعی ظهورات ظاهر
 شده فتوی بر قتله ای داده و در کل حین بمحاربه با جمالش
 مشغول و معذلک باین اقوال تکلم نموده حسرتا و اسفا
 علیکم بما غفلتم عن الّذی کان اظهرا من کل ظهور و استغلام

ص ۱۰۲

بِالَّذِي فَوْأَلَهُ لَوْكَنْتُمْ مَطْلُعاً عَلَيْهِ لَتَفَنْ مِنْهُ الْفَمَانَزْ
وَنَسْئَلَ اللَّهَ بَانِ يَفْصِلُ بَيْنِهِ وَيَطْهُرُ أَرْضَ الْتِي أَكُونَ
عَلَيْهَا عَنْ رَجْسِ هَؤُلَاءِ الْفَاسِقِينَ أَوْ يَسْكُنْتُنِي فِي دِيَارِ أُخْرَى
وَأَنَّهُ لِذَوِ فَضْلِ عَلَى الْعِبَادِ وَأَنَّهُ لِعَلَى كَلْشَىٰءِ قَدِيرٍ.

بَكْوَىٰ جَاهِلَ نَفْسَ مَحْبُوبٍ ظَاهِرًا سَتْ وَچُونَ شَمْسَ لَائِحَ وَتَوْ
بَعْرَفَانَ أَوْ الْيَوْمَ فَائِرَ نَشَدَهَا إِلَيْهِ أَوْ رَأَيْهَا جَمِيعَ حَجَجَ وَبَرَاهِينَ
كَهْ عَالَمَ رَايَهَا نَمُودَهُ إِزَاهِلَ اِيمَانَ نَمِيَ شَمْرِي مَعْذَلَكَ
بَكْلَمَاتِشَ تَمْسِكَ جَسْتَهُ اِرَادَهُ نَمُودَهَا إِلَيْهِ رِيَاسَتِي بِرَأْيِ نَفْسَ
خَوْدَ ثَابَتَ كَنِيٰ تَالَّهُ الْحَقَّ إِذَا يَكْذِبُكُمْ كُلَّ الْأَشْيَاءِ وَلَكِنْ اَنْتُمْ
لَا تَشْعُرُونَ مُثْلَ شَمَا عَنْدَ اللَّهِ مُثْلَ اَهْلَ فَرْقَانَ اَسْتَ كَهْ بِقُولَ
رَسُولَ رِيَاسَتِ خَوْدَ رَايَثَبَتَ نَمُودَهَا نَدَ وَبِرَاعَرَشَ عَزَّتْ وَحَكْمَ
جَالِسَ وَبَنْفَسَ أَوْ وَارِدَ آرَدَهَا نَدَ آنِچَهَ رَاكَهَ هِيَچَ بَصَرِي دَرَابِدَاعَ
نَدِيدَهَ وَادِرَاكَ نَنْمُودَهَا إِلَيْهِ مَسْتَ خَمَرَ نَفْسَ وَهُوَيَ اِزْسَلَطَانَ
مَعْلُومَ چَشَمَ پُوشِيدَهَ وَبِمَوْهُومَ خَوْدَ تَمْسِكَ جَسْتَهُ هَمِينَ ذَلَتَ
تُورَا كَافِيَ اَسْتَ كَهْ اِنْكَارَ نَمُودَهَايَ آيَاتِي رَاكَهَ بَايِنَ دِينَتَ ثَابَتَ
شَدَهَ وَبَاوَ اِفْتَخَارَ مِينَمَائِي وَازْبَرَى خَوْدَ شَأْنَ ثَابَتَ مِيَكَنِي
وَمَعْذَلَكَ شَاعِرَ نِيَسْتَيَ اِذَا لَمْ يَكَنْ لَكَ شَأْنَ عَنْدَ اللَّهِ الْاَكْشَانَ
اَذْلِينَهُمْ اَعْرَضُوا بَعْدَ مَا آمَنُوا وَانْكَرُوا بَعْدَ الَّذِي اَعْرَفُوا
اَنَّ اَنْتَ مِنَ الْعَارِفِينَ تَالَّهُ الْحَقَّ عَرَرَوْهُ الْاَمِينَ رَأْسَهُ عَنْ
فَعَلَكَ وَأَنْكَ مَا اَسْتَشَعَرْتَ بِذَلِكَ وَكَنْتَ مِنَ الْغَافِلِينَ

ص ١٠٣

وَجَلَسَ حُورِيَاتِ الْغَرَفَاتِ عَلَى الرَّمَادِ مِنْ ظَلْمِكَ وَأَنْكَ تَكُونَ
فِي نَفْسِكَ مِنَ الْفَرَحِينَ تَالَّهُ الْحَقَّ يَنْوُحَ كَلْشَىٰءِ فِي نَفْسِهِ
وَيَبْكِيَ وَلَكِنْ أَنْكَ غَفَلَتْ وَكَنْتَ مِنَ الْمَعْرِضِينَ وَأَنْتَ الَّذِي
تَذَكَّرُ الْمَحْبُوبُ بِلِسَانِكَ لَتَشَهِّدُ عَلَى النَّاسِ وَتَقْتَلُ مَحْبُوبَ
الْأَوْلَى وَالآخِرَى لَوْ يَفْتَحَ اللَّهُ بَصَرَكَ لَتَشَهِّدُ بَانِ بَظَلْمِكَ
قَدْ عَلَقَ الْمَحْبُوبُ فِي الْهَوَاءِ وَتَرْمِيَهُ فِي كُلِّ حِينٍ بِرْمَى الْحَسَدِ
وَالْبَغْضَاءِ ثُمَّ بِسَهَامِ الْغَلِ وَالْعَنَادِ ثُمَّ بِرَصَاصِ الْأَعْرَاضِ
وَكَانَ اللَّهُ عَلَى ذَلِكَ لَشَهِيدٌ وَعَلِيمٌ اِذَا يَنْوُحُ مُحَمَّدٌ فِي الْاَفْقَ
الْاَعْلَى وَيَبْكِي الرَّوْحُ فِي الرَّفِيقِ الْاَبْهَى ثُمَّ الْكَلِيمُ عَنْدَ
سَدْرَةِ الْمَنْتَهِيِّ ثُمَّ عَيْنَ النَّبِيِّينَ وَالْمَرْسِلِينَ . اَيَّ مَسْتَ
بَادِهِ غَرْوَرِ اَقْلَى مِنْ حِينٍ بِشَعُورِ آيَ درَخَوْدَ وَافْعَالِ خَوْدَ
تَفَكَّرْ نَمَا گَيْرِمَ بِرَايِنَ گَرُوهَ نَا بَالِغَ اَمْرَ اللَّهِ رَايَشَتِيَهُ نَمُودَى وَجَمِيعَ

هم تورا من دون الله ساجد شدند چه نفعی برای تو حاصل
لا فورب العالمين جز خسaran دنيا و آخرت حاصلی نداشته
وندارد و آگراليوم برسير ياقوت جالس شوي عند الله برا رض
هاویه ساکنی فو الله آگر بسمع فطرت استماع نمائی میشنوی که
همان ارضی که بر آن جالسی پناه میبرد بخدا از تو و میگوید که
ای غافل بچه حجت و دلیل حق خود را ثابت مینمائی و حق
من له الحق و به حق الحق را انکار میکنی فاف علیک و
علی الّذین اتخدوک لانفسهم من دون الله حبیب بحق موقن

ص ۱۰۴

نشدی دیگر چرا بر قتلش قیام نمودی آخر بیست سنه در حفظ
توسعی نمود مع آنکه عالم بوده بما فی قلبک و آگر آنی اراده
میفرمود موجود نبودی مع ذلک متنبه نشدی و باطراف عالم
 فعل خود را بحق نسبت داده ای تالله نیست در این قلب
مگر انوار تجلیات فجر بقا و بر ضرر نفسی راضی نه . ان یا اخی
اسمع نداء هذا الّذی وقع من ظلمک فی هذا البئر الّذی لم
یکن لها من قعرو کان قمیصه مرسوشا بدم صادق من غلک
وفی قعر البئر ینادی و یقول یا اخی لا تتعل بالخیک کلما
فعل ابن آدم بالخیه یا اخی اتق الله ولا تجادل بآیاتی
ولا تحارب بنفسی ولا تقتل الّذی جعل صدره محل لسیف
الاعداء لئلا یرد علیک من ضر و کان ان یحفظک فی کل
اللیالی والایام و فی کل بکور و اصیل یا اخی تالله الحق ما
انطق عن الهوی ان هذا الا وحی یوحی علمنی شدید الروح
عند سدرة المنتھی تالله یا اخی ان هی من تلقاء نفسی بل
من لدن عزیز حکیم کلما اقبلت الیک لئلا تحدث من فتنه
لیفتنن بها العباد حفظاً لامر ربک تالله رمیت نحوی رمی
الشقاق و کلما تقربت بک لعل تسکن بذلک نفسک قمت علی
بالتفاق و یشهد بذلک ارکانک ان انت من المنکرین تالله
یا اخی کلما کنت صامتا عن بداعی ذکر ربی روح القدس
اقامنی علی امره و روح الاعظم ایقظنی عن رقدی و انطقنی

ص ۱۰۵

بالحق بین السموات والارضین ان کان هذا ذنبی فلست
انا اول من اذنب فقد ارتكب ذلک الّذین هم کانوا من قبلی

ثمَّ الَّذِي سَنَى بَعْلَى فِي مُلْكُوتِ الْاسْمَاءِ ثُمَّ بِمُحَمَّدٍ فِي جِبْرِيلٍ
 الْقَصْوَى ثُمَّ بَابِنِي فِي الْمَلَأِ الْأَعْلَى ثُمَّ بِالْكَلِيلِ فِي هَذَا السِّينَاءِ
 الْمَقْدَسِ الْمَبَارَكِ الْعَزِيزِ الرَّفِيعِ يَا أخِي فَانظُرْ فِي كِتَابِ
 النَّبِيِّنَ وَالْمَرْسَلِينَ ثُمَّ مَا فِي أَيَادِيهِمْ مِنْ حَجَجِ اللَّهِ وَبِرْهَانِهِ
 وَدَلَالَتِهِ وَآثَارَهُ وَظَهُورَتِهِ وَآيَاتِهِ ثُمَّ أَنْصَفْ فِي أخِيكَ وَلَا تَكُنْ
 مِنَ الَّذِينَ هُمْ ظَلَمُوا نَفْسُ اللَّهِ ثُمَّ اسْتَظْلَمُوا لِيَدْخُلُوا الشَّكَ وَالرَّيْبَ
 فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ تَالَّهُ لِمَا عَرَفَ أخِيكَ بَانِكَ قَمَتْ عَلَيْهِ وَلَنْ
 تَسْكُنْ نَارُ الْحَسْدِ فِي صَدْرِكَ خَرَجَ بِنَفْسِهِ وَأَهْلِهِ وَحْدَهُ وَدَخَلَ
 بَيْتًا أُخْرَى وَغَلَقَ عَلَى وَجْهِهِ بَابُ الدُّخُولِ وَالْخُرُوجِ وَكَانَ فِيهِ
 لَمَنِ السَّالِكِينَ وَمَعَ ذَلِكَ أَنْكَ أَنْتَ يَا أخِي مَا سَكَنْتَ فِي نَفْسِكَ
 وَكَتَبْتَ وَأَرْسَلْتَ مَا أَرْسَلْتَ تَالَّهُ أَنَّ الْقَلْمَ يَسْتَحِي لِيَجْرِي
 عَلَى مَا ذَكَرْتَ وَبِمَا افْتَرَيْتَ عَلَى أخِيكَ تَالَّهُ بِذَلِكَ ضَيَّعْتَ حَرْمَتِي
 وَحَرْمَةَ اللَّهِ بَيْنَ الْعِبَادِ فَسُوفَ تَشَهَّدُ وَتَرِي وَانْتَكُونُ
 حِينَئِذٍ لِمَنْ الْغَافِلِينَ إِذَا قَمَ عَنْ رَقْدِ نَفْسِكَ وَهُوَكَ وَقَصَّ
 شَارِبُ الْحَسْدِ وَقَلْمَ اظْفَارُ الْبَغْضَاءِ ثُمَّ تَطَيِّبُ مِنْ طَيْبِ الْوَفَاءِ
 ثُمَّ غَسْلُ بِمِيَاهِ الْقَدْسِ وَضَعُ وَجْهَكَ عَلَى التَّرَابِ بِخُصُوصَةِ وَخُشُوعِ
 وَانْبَاتِهِ وَرَجْوِهِ مُحْبُوبٌ وَقُلْ إِيْ رَبِّ إِنَّا الَّذِي فَرَطْتَ فِي جَنْبِ
 أخِي فِي هَذِهِ الْلَّيَالِيِّ وَالْأَيَامِ وَكَنْتَ غَافِلًا عَنْ بَدَائِعِ ذَكْرِ الْحَكَمِ

ص ١٠٦

إِذَا يَا الْهَى فَارْفَعْ الْحِجَابَ عَنْ بَصَرِي لَا عِرْفَ نَفْسِكَ وَاقْوَمَ
 بِشَنَائِكَ وَانْقَطَعَ عَمَّا سَوَّاكَ وَاقْبَلَ إِلَى وَجْهِكَ الْكَرِيمِ ثُمَّ
 أَجْعَلْنِي مِنْ عِبَادِكَ الَّذِينَ جَعَلْتَ لَهُمْ مَقْدَدَ صَدَقَ عَنْدَكَ ثُمَّ
 أَرْزَقْنِي مِنْ تَسْنِيمِ عَنْيَاتِكَ وَكَوْثَرِ افْضَالِكَ ثُمَّ الْحَقْنِي بِعِبَادِكَ
 الْمُخْلَصِينَ الَّذِينَ مَا التَّفَتُوا بِالدُّنْيَا وَلَا بِرِيَاسَتِهَا وَلَا بِمَا
 فِيهَا وَعَلَيْهَا وَانْقَطَعُوا بِأَنْفُسِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ فِي سَبِيلِ بَارِئِهِمْ
 وَكَانُوا مِنَ الْمُنْقَطِعِينَ إِيْ رَبِّ لَا تَدْعُنِي بِنَفْسِي ثُمَّ خَذِ يَدِي
 بِيَدِ قَدْرَتِكَ ثُمَّ انْقَذْنِي مِنْ غُمَرَاتِ النَّفَسِ وَالْهُوَى وَلَهِبِّهَا
 ثُمَّ اجْعَلْ تَلْكَ التَّارِيَّ بِرْدًا وَسَلَامًا وَرُوحًا وَرِيحَانًا ثُمَّ
 أَكْتَبْنِي مِنْ عِبَادِكَ الْمُنْقَطِعِينَ إِيْ رَبِّ وَفَقَنِي لِخَدْمَتِكَ وَتَبْلِيغَ
 آيَاتِكَ ثُمَّ أَجْعَلْنِي نَاصِرًا لَأَمْرِكَ وَحَافِظًا لِدِينِكَ وَنَاطِقًا
 بِشَنَائِكَ وَمَعِينًا بَدَائِعِ افْضَالِكَ وَأَكْرَامِكَ وَانْكَ أَنْتَ الْمُقْتَدِرُ
 عَلَى مَا تَشَاءُ وَانْكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ . إِيْ رَبِّ لَا تَخِيبْ مِنْ
 تَمْسِكِ بِحِلْ عَنْيَاتِكَ وَلَا تَطْرُدْ مِنْ عَلَّقْ سَبَابَةَ الرَّجَاءِ عَلَى جَلَّ

جودك و افضالك . اى رب لا تتحججني عن منبج رضاك
ثم ارضني بالاقرار بما رضيّت و نزلته عن غمام فضلك و سحاب
عَزّ مكرمتك و انت المعطى في كل الاحوال و انك انت الغفور
الرّحيم . اى رب لا تعر جسدی عن قميص الانصاف ولا قلبی
عن برد الاعتراف بنفسك الرحمن الرحيم . اى رب فاجعل
قدمي ثابتة على صراطك بحيث لا انكر ما دعوتني به في كل

ص ١٠٧

آياتك والواحد و زيرك و كتبك و اسفارك و صحائف قدسك
المنع اى رب فاجعلني ناظرا الى شطر مواهبك و راجعا
الى بحر غفرانك فلا تعرني عن جميل ثنائك و انك انت القادر
على ما تشاء و انك انت المقدير على ما تريده و ايدني بان لا انكر
ما حقق به ايمانى و ثبت ذكرى و رفع اسمى و بعث كينونتى
و ذوت حقيقتك و كنت من المؤمنين . اى رب لا تحرم من
وقف تلقاء مدين رحمتك و تثبت بذيل احسانك و فضلك
اى رب اكتب لي الكلمة من عندك لا تكون متذكرا بها في
العشى و الاشراق و في كل حين كذلك تنطقك لسان المظلوم
في قعر الجب لعل تتخذ الى شطر الانصاف من سبيل اذا
يخاطب الله نسيم قدسه الذي يهبه عن شطر العرش و جعله
رسولا من عنده على العالمين لانه لم يوجد في تلك الايام
من رسول يرسله الى العباد ببيانات امره و يجعلهم من
الذاكرين والمستبشرين لانه وقع في سجن الذي انقطعت
عنه ايادي المربيين و ارجل القاصدين ومن دون السجن
و قع في بئر الحسد التي ما اطلع بقعرها الا نفسي المحسى
العليم الخير كذلك قص الله من قصص الحق بسانه
الصادق المتكلّم العليم الامين . اى نسيم صبا چون
قادسي ملاحظه نميشود تو برائحة قميص بها از رضوان بقا
بر مریدین از احبابیم مرور نما و بنفات روح و آیات ظهور

ص ١٠٨

جميع را آگاه کن که شاید بعضی از نفوس از جمیع من
علی الارض و تعلق با آن پاک و مقدس شده بفردوس اعظم
راجع شوند ولکن اى نسيم بانقطاع تمام مرور نما بشائیکه اگر
ضر عالمین بر تو وارد شود صابر شوی و اگر نعمت آن بر تو

نازل گردد توجه ننمائی چه که اگر از جهات حب و بغض
ورد و قبول و سکون و اضطراب جمیع من علی الارض مقدس
نشوی قادر بر تبلیغ این امر بدیع و فائز بحمل اسرار ریانی
نگردی کذلک یامرک لسان ریک لتکون من العالمین
بگوای احباب و ای اولی الالباب آخر قدری نظر را از توجه
بدنیا و شئونات آن مقدس نمائید و بدیده بصیرت در امورات
ظاهره و شئونات لامعه که از شطر عرش ابھی ظاهر و هویدا
است ملاحظه نموده تفکر نمائید که شاید در این ایام که سکر
غفلت جمیع اهل سموات و ارض را احاطه نموده خود را بمدینه
احدیه الهی کشانید و از بداعی رحمت بی زوالش محروم نمائید
که مباد نعوذ بالله از مقصود اولیه رحمانی محجوب گردید
واز معرضین در کتاب رب الارباب محسوب شوید من دون آنکه
شاعر باشید فن نعوذ بالله عن ذلک یا اولی الالباب جمیع
انبیاء و رسول ناس را بسیل عرفان جمال رحمن دعوت
نموده اند چه که این مقام اعظم مقامات بوده و خواهد بود
قدیم ملاحظه نموده در ارسال رسول الهی که بچه سبب

ص ۱۰۹

وجهت این هیاکل احادیه از غیب بعرصه شهود آمده اند و
جمیع این بلایا و رزایا که شنیده اید جمیع را تحمل فرموده اند
شگی نیست که مقصود جز دعوت عباد بعرفان جمال رحمن
نبوده و نخواهد بود و اگر بگوئید مقصود اوامر و نواهی آن بوده
شکی نیست که این مقصود اولیه نبوده و نخواهد بود چنانچه
اگر بعبادت اهل سموات و ارض قیام نماید و از عرفان الهی
محروم باشد هرگز نفعی بعاملین آن بخشیده و نخواهد
بخشید و در جمیع کتب سماویه این مطلب مشهود و واضح
است و اگر نفسی عارف بحق باشد و جمیع اوامر الهی را ترک
نماید امید نجات هست چنانچه نزد اولی البصر واضح
و مبرهن است پس مقصود اولیه از خلق ابداع و ظهور اختراع
وارسال رسول و انزال کتب و حمل رسول مشقتها لایحصی را
جمیع بعلت عرفان جمال سبحان بوده پس حال اگر نفسی
بجمیع اعمال مشغول شود و در تمام عمر بقیام و قعود و ذکر
و فکر و مادون آن از اعمال مشغول گردد و از عرفان الله
محروم ماند ابدا ثمری با و راجع نخواهد شد و عرفان الله

هم لا زال عرفان مظہر نفس او بوده در میانه خلق او چنانچه
در جمیع کتب خاصه در بیان که در جمیع الواح آن این مطلب
بلند اعلی و این لطیفه اعزّ قصوی مذکور گشته و مبرهن آمده فطوبی للعارفین .

ص ۱۱۰

و اگر بصر اطہر ملاحظه شود مشهود میگردد که جمیع هیاکل
احدیه که جان و مال و ننگ و نام را در سیل محبوب اتفاق
نموده اند در رتبه اولیه مقصودی نداشته اند جز آنکه عباد را
بشرطی عرفان کشانند حال ملاحظه در انبیاء نماید که چقدر
بلایای لا یحصی حمل نموده اند که شاید ناس حجبات وهم را
خرق نمایند و از کوثر یقین مشروب گردند و چون حجبات غلیظه
و همیه در انتظار بسیار بزرگ و مهیمن بود لذا هر رسول که از
جانب حق ظاهر شد جمیع براعتراض با آن نفحه ربانیه قیام
نموده اند تا آنکه ارسال رسیل منتهی بهادی سبل در سنه
ستین شد ملاحظه شد که چقدر ناس بوهمیات نفس خود از
شاطی قدس یقین دور مانده اند بشانی که از خدا جز هوی و
از یقین جز ظن مبین در ما بینشان مذکور نه و چون جمال علی
اعلی امر بخرق احباب فرمود جمیع براعتراض قیام نمودند
تا آنکه معدودی قلیل با صل مقصود عارف شده جمیع حجبات
و همیه و سبحات ظنونیه را بنار سدره ربانیه محترق نموده
عرفان جمال رحمن فائز گشته تالله الحق اگر نفسی در آنچه
بر آن جمال مبارک وارد شده از اعراض علماء و بلایای لاتحصی
تفکر نماید در تمام عمر بناله و نوحه و ندبه مشغول گردد تا
آنکه اهل کین آن جمال مبین را در هوا معلق نمودند و
بر صاص شرک و بغضباء آن سدره عزّ منتهی را قطع نمودند و آن

ص ۱۱۱

جمال مبارک در حینی که معلق بهوا بود در سرسر بسان
ناطق مبین باین کلمات محکم و متین تکلم میفرمودند که
ای اهل بیان قدری تفکر در این خلق نماید که جمیع خود را
عارف بحق میدانند و سالک سبیل یقین میشمرند و در کل احیان
باذکار و کلمات رحمن مشغول شده اند بقسمیکه یومی از ایام
اوامر ملیک علام را ترک ننموده اند و اگر هم از نفسی ترک شده
خود را نادم مشاهده نموده و معذلک جوهر رحمن و ساذج

سبحان را که بعرفان او متنسک بوده اند معلق داشته و شهید
مینمایند و ابدا عارف باو نگشته و خود را از جمیع فیوضات الهیه
وعنایات عزّ رحمانیه محروم داشته اند در قعر نارند و خود را
از اهل جنت میشمرند در بحر عذاب مستغرقند و خود را از احباب
ربّ الارباب میدانند و در منتهی بعد از حقّ خود را از اهل
قرب فرض گرفته اند پس شما ای اهل بیان در کلّ حین توکل
بجمال رب العالمین نمایند و باو پناه ببرید که مبادا بر جمال
در ظهور اخرایم وارد آورید آنچه این گروه در این حین وارد
آورده اند ای اهل بیان فته فرقان حجتی در دست
نداشتند مگر فرقان که فارق بین حقّ و باطل بوده در آن ایام
و چون جمال عزّ رحمانیم از افق قدس سبحانیم طالع و مشرق
شد بهمان حجّت و دلیل بل اعظم نفس خود را ظاهر فرمودم
که شاید از حجّت قبل بحجّت بعد آگاه شده خود را از حرم

ص ۱۱۲

تصدیق جمال یقین محروم نسازند و مع ذلک در کلّ ایام
آیات فرقان را تلاوت مینمایند و از این آیات بدیعه که حجّتش
چون شمس ما بین سماء ظاهر ولایح است ممنوع و محروم گشته اند
چنانچه در حین ظهور آیات عزیه الهیه جمعی مذکور نمودند
که این آیات از کتب قبل سرقت شده و بعضی لسان غافلشان
باین تکلم نموده که این آیات از معدن نفس و هوی ظاهر
کذلک اشهدناهم ان انتم من الشاهدین تا آنکه امر بمقامی
رسید در حینی که بذکر تسلیم میجستند جسم را محروم
نمودند و در وقتیکه بعرفانم افتخار مینمودند بر جمال معروف
رصاص کین اند اختند این است شان دنیا و اهل آن تا آنکه
روح لطیفم از آایش انفس مشرکه فارغ شده بمقرّ اعزّ ارفع
اعلی و رفیق اقدس امنع ابهی طیران نمود و بعد از ارتقای
روح مبارکم باقی ابهی بطرف عنایت و لحاظ مکرمت بمدّیان
محبّتم ناظرم که کدام بوصایایم عمل مینمایند و با مردم مطیعند
اذا ینطق لسان القدم عن افق الابهی و یقول یا ملأ البيان
هذا جمالی قد ظهر بآیاتی ثم ظهوراتی لم کفرتم به و اعرضتم
عنه اذا یقنت بانکم ما آمنت بنفسی کما ثبت فی حین ظهوری
بان ملأ الفرقان ما آمنوا بمحمّد مظہر نفسی کما ظهر فی
ظہور محمد بان ملأ الانجیل ما آمنوا باینی کما ظهر حین

ص ۱۱۳

ثم انظروا الى ان ينتهي الامر الى ظهور الاول وكذلك نلقى
عليكم من اسرار ما كان لعل تكون في انفسكم لمن الشاعرين
واز شهادتم ايامى نگذشته که عنایت جدید از شطر قدس ابهی
ومکرمت منع از افق عزّ اعلى اشراق فرمود وساذج قدم بجمال
اعظم اکرم از رضوان غیب ظاهر شد بهمان حجتی که من
حجت قرار دادم و بهمان برهان که عند الله مقبول بوده بلکه
بجميع شئونات احادیث و ظهورات عزّ صمدیت و بطنونات غیب
لا یدرک و دلالات عزّ لا یعرف ظاهر شده مع ذلك شما ای
ملا بیان از کل جهات باسیاف غل و اشارات بر حول عرش اعظم
جمع شده اید و در کل حین از سهام کین بر این جمال عزّ
منیع وارد آورده اید قسم بجمالم اگر حال ملاحظه نمائید
وبطرف حقیقت بر فیق اعلی متوجه شوید ملاحظه مینمایید
که از جسم بحور دم جاری و از ارکانم آثار اسیاف کین ظاهر
آخر تفکر ننموده اید که بچه سبب نفسم را انفاق فرمودم و اینهمه
سیوف فحشاء و رصاص بغضا بر او وارد آید و این بسی واضح
است که مقصودی جز عرفان مظہر نفسم نبوده و چون مظہر نفسم
بتمام ظهور ظاهر شد اینگونه معمول داشته اید که مشهود
شده حال اگر در موقف حشر اکبر از شما سؤال شود و از آنچه
بان عامل شده اید استفسار رود در جواب رب الاریاب چه
خواهید گفت لا والله ابدا قوت تکلیم نخواهید داشت چه که

ص ۱۱۴

ایامی از غیبتم نگذشته و جمیع حجت ظهور و امور واردہ را بچشم
خود مشاهده نموده اید و معدلک از جمالی که بقول او کل شئونات قبلیه
و بعدیه محقق شده غافل شده اید و بحجبات نفس و هوی از منظر اعلی
محجوب مانده اید ای قوم در تمام اوراق بیان کل را باین ظهور قدس
صمدانی بشارت دادم و فرمودم که مباد در حین طلوع این نیر اعظم
به شیئی از آنچه خلق شده ما بین سموات و ارض مشغول شوید و از جمال
قدم محتجب مانید و همچنین تصریحا فرمودم که ایاکم ای قوم
اگر در حین ظهور بواحد بیان محتجب شوید و این معلوم بوده
که واحد بیان اول خلق بیان عند الله محسوب و بر کل سبقت

داده ام و هم چنین بنصّ صریح فرموده ام که ایا کم ای قوم اگر
 حین ظهور محتاج شوید بآنچه نازل شده در بیان و حال شما
 ای قوم بوصفی که در بیان نازل شده و نمیدانید که مقصود چیست
 و درباره کیست چه که ابداً نفسی از مقصود مطلع نبوده
 معذلک از موحد وصف و منزل و مظہر و محقّق آن که بقولی از او
 اینگونه هیاکل خلق شده و میشوند معرض شده اید و کاش باین
 اکتفاء مینمودید بلکه بر قتله فتوی داده اید و الله در کلّ
 احیان مثل ثعبان این جوهر رحمن را اذیت نموده اید
 مؤمن نشدید و بحقّ عارف نگشته اید دیگر بر قتل و ضرّش چرا راضی
 شدید قسم بجمالم که از کأس انصاف ننوشیده اید
 و از بحر رضایم نچشیده اید بیمن عدل قدم

ص ۱۱۵

نگذارده اید و در کوی متبصرین مور ننموده اید ضلالت را
 نفس هدایت شمرده اید و صرف شرک را جوهر توحید
 دانسته اید و جمیع شما بعین ظاهر دیده اید نفسی را که
 بیست سنه حفظ فرمود و الان موجود است و با قدرت بر او
 و اطلاع بما فی سرّ او در کنف حفظ رحمانیش حفظ فرمود
 معذلک بر قتله قیام نمود و چون اراده و فعلش بین مهاجرین
 انتشار یافت لذا محض ستر اعمال شنیعه خود و القای شبّه
 در قلوب متوجهه بمفتریات مجعلویه مشغول گشت و افعال و
 اعمال خود را بساذج قدم نسبت داده که شاید عباد را از یمین
 یقین بشمال و هم کشاند و شما آنچه را ببصیر دیده اید و
 ادراک نموده اید انکار نموده و بمفتریات مجعلویه از طلعت
 احديه محتاج مانده اید قسم بجمال عزّ تقدیسم که آنچه
 درباره این جمال مبین نوشته اند حجت است بر کلّ در کذب
 قائلین و اثبات این امر مبین چه که نسبتی دکر نموده که
 کذب ش اظهرا از شمس است در وسط سماء چه که جمیع با این جمال
 عزّ اعلی معاشرت نموده اید و بقدر ادراک خود ادراک نموده
 و معذلک باین کلمات مجعلویه از منزل آیات احديه معرض شده
 و سلّمنا که صادقند آیا حقّ را یفعل ما یشاء ندانسته اید
 و با آنّه یحکم ما یرید موفق نشده اید از جمیع این مراتب گذشته
 این جمعی که در این سفر مع الله هجرت نموده و اکثری از

امورات را ببصر و فؤاد خود ادراک نموده اند و شهادت میدهند
 که حق جل شانه بجمعیع شنونات از کل ما سواء ممتاز بوده و
 خواهد بود مع ذلک این نفوس را کاذب دانسته اید و کسانی
 که اصلا مطلع بر امر نبوده و نخواهد بود و در مناهج وهم و
 ظن سالکند صادق دانسته و میدانید فافت لکم یا
 ملا المتوهمین قسم بجملم که حجت بالله الهی بر کل تمام
 شده و کلمه تامه اش از افق صدق مشرق گشته و الیوم پناهی
 جز پناهش نه و ظلی جز ظلش مشهود نه و بشنوید ندای محبوب
 خود را و آنچه ببصر دیده اید متمسک شوید و از عروه وهم
 بگسلید و اگر ببصر حقیقت ملاحظه نمایید تالله اهل ملا اعلی
 در نوچه و ندبه مشغولند و جمیع حوریات غرفات در حنین و ناله
 اوراق سدره منتهی از ظلم این ظالمان پژمرده گشته تالله
 الحق اریاح رحمت رحمن از شطر امکان مقطوع و اشرافات
 انوار وجه سبحان از اهل اکوان ممنوع تالله الحق ظلمی
 نموده اید که کل اشیاء از حیات خود منقطع شده اند و الیوم
 خلقی باقی نه چه از اهل ملا اعلی و چه از اهل مداریں بقاء
 و چه عاکفین لجه اسماء مگر آنکه کل لطائف را بحزن تبدیل
 نموده اند و قمیص سود پوشیده اند و جمیع ملا کرویین و
 حقائق انبیاء و مرسیین در غرفات عز تمکین بنوچه مشغول و شما
 ای غافلین ارض مسروید و در ارض هاویه بکمال فرح سیر مینمایید

جوهر دین را کشته اید و بگمان خود بر سر دین و ایقان جالسید
 فو الله یا قوم شبه این ظهور ظاهر نشده و چشم امکان ندیده
 بشنوید ندایم را و نباشد از احتیاط کنندگانی که در ملا فرقان
 بودند بشانیکه احتیاط از دم بعوضه مینمودند و بر سفرک
 دم الله فتوی میدادند ذکر مشغول بودند و چون آیات
 سلطان ذکر بر آن گروه القا میشد صیحه میزدند که این اذکار
 را بگذار و ما را از ذکر الله غافل مکن این بوده اعمال و افعال
 آن گروه که مشهود گشت و شما ای اهل بیان در این ایام
 بجوهر آن اعمال مرتکب و عاملید و خود را از حق شمرده و
 میشمرید اذا اشهد الله و ملائکته و انبیائه و رسله و الذینهم
 یطوفن فی حول عرشه و کل ما خلق فی السموات و الارض بائی

ما قصرت في تبليغى اياكم وبلغتكم رسالات الله حين ظهورى
و حين ارتقائى وهذا الحين الذى اظهرت نفسى عن افق
الابهى والقيت عليكم الحكمة والبيان وعرفتكم جمال الرحمن
و اتممت الحجّة لكم والدليل عليكم والبرهان فيكم وما بقى
من ذكر الا وقد القيكم اذا يا الله انت تعلم بانى ما قصرت
في امرك بلغت هؤلاء ما امرتني به قبل خلق السموات والارض
و بینت لهم مناهج عدلك واظهرت لهم مسالك رضائكم اذا يا
الله فارحم على هؤلاء ولا تجعلهم من الذين اعرضوا عنى
وانكروا حقّي وجادلوا بآياتى الى ان سفكوا دمى وقطعوا

ص ١١٨

جوارحى اذا يا الله ايدهم على امرك ثم انصرهم بنصرتك
ولا تجعلهم محروما عن هذه النفحات التي هبت عن هذا
الرضوان الذى خلقته في قطب الجنان ولا تمنعهم عن
فوحات التي ارسلته عن افق اسمك الرحمن اذا فاحدث يا
الله في صدورهم من نور كلماتك نار انجذابك ليقبلهم من
قدرة المحسنة الى يمين عرش رحمانيتك ثم اشتعل يا الله
في قلوبهم مشاعل عشقك واشتياقك ليحترق بها حجبات
التي منعهم عن ساحة قربك ولقائك ثم خذ يا الله ايا دينهم
باليدي القدرة والاقتدار ثم انقذهم عن غمرات الوهم
والهوى وبلغهم الى مقر الذى قدسته عن اشارات كلما خلق
بين الارض والسماء ثم الق عليهم كلمة التي بها تجذب
افئدة العارفين الى سماء عز الطافك وقلوب المقربين الى هواء
قدس افضالك ثم اجعلهم يا محبوبى من الذين ما منعهم كل
من في السموات والارض عن التوجه الى شطر عنایتك والاستقرار
على امرك والاعتراف بحضورتك والايقان بلقائك انك انت
الغفور الرحيم المعطى العزيز الناصر الكريم " .

باب دوم

لوح مبارك در جواب سائل که کیفیت ادای
حقّ الناس در عالم بعد چگونه است؟

ص ١١٩

قوله تعالى :

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَفَى بِمَا أَوْحَى عَلَى كَافَةِ أَنْبِيَاءِهِ وَرَسُلِهِ وَبَشَرِ
الْكُلِّ بِأَيَّامِهِ وَمِنْهَا يَوْمُ الَّذِي وَعَدْنَا بِهِ فِي مَحْكَمَتِ كِتَابِهِ
بِقُولِهِ جَلَّ سُلْطَانَهُ يَوْمٌ يَعْنِي اللَّهُ كَلَّا مِنْ سُعْتِهِ وَإِنَّهُ هُوَ يَوْمُنَا
هَذَا إِذَا رَأَى بِأَنَّهُ أَغْنَى فِيهِ كُلَّ مِنْ دُخُلٍ فِي ظَلَمَةِ مِنْ سُعْتِهِ
عِلْمَهُ وَحُكْمَهُ بِحِيثُ قَدْ أَوْدَعَ فِيهِ زِمَامَ الْعِلُومِ فِي قَبْضَةِ أَقْلَى
عَيْبِهِ وَفِي صَفَقَةِ أَذْلِ رَعْيَتِهِ إِذْ تَمْسَكَ بِحَبْلِ حَبْهِ فِي أَيَّامِ
ظَهُورِهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي يَلْهُمُ مِنْ يِشَاءَ بِجُنُودِ وَحِيهِ وَيَقْدِفُ
فِي قَلْبِ مَنْ يَرِيدُ نُورَ عِلْمِهِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الظَّاهِرُ بِظَهُورِ نَفْسِهِ
بِحِيثُ مَا بَقِيَ لَهُ حِجَابٌ إِلَّا نُورُ جَمَالِهِ وَلَا سَحَابٌ إِلَّا فَرْطُ ظَهُورِهِ
ثُمَّ الْصَّلْوَةُ وَالسَّلَامُ عَلَى أَشْرَفِ صَفَوْتِهِ وَسِيدِ بَرِيَّتِهِ وَعَلَى الْهُوَّ
وَعَرْتَهُ ثُمَّ عَلَى أُولَيَّا إِلَيْهِ الَّذِينَ قَامُوا بِأَمْرِهِ وَاسْتَقَامُوا فِي حَبْهِ
وَبَعْدِ مَعْرُوضِ مِيرُودَ كَمَكْتُوبٍ آنَّ مَحْبُوبَ مَشْهُودَ رَفَتْ وَمَا يَهُ
بِهِجَّةٍ وَسَرُورٍ شَدَّ اِنْشَاءَ اللَّهِ هَمِيَشَهِ اِينَ تَوْفِيقَ رَفِيقٍ بَاشَدَ
وَاِينَ تَأْيِيدَ مَسْتَدَامَ مَانَدَ كَهْ گَاهَگَاهِی اِزْ حَالَ آوارَگَانَ بِیدَایِ
نَاکَامِی وَ گَنْمَانِی گَاهَگَاهِی خَواهَنَدَ وَتَفْقَدَ نَمَایِنَدَ فَجزَّاکَ اللَّهُ
اَحْسَنَ الْجَزَاءَ وَفَقَكَ لَمَّا يَحْبَّ وَيَرْضِي وَاِينَکَهْ سَؤَالَ نَمُودَهِ
بُودَیدَ كَهْ چَگُونَهِ اَحْقَاقَ حَقَّ درَعَالَمَ بَعْدَ مَوْتَ وَادَائِ حَقَوقَ
النَّاسِ درَقِيَّاتِ كَبَرَیِ کَهْ بِيَوْمِ الْجَزَاءِ تَعْبِيرُ شَدَهِ بِتَصْوِيرِ آیَدَ

ص ۱۲۰

وَامْكَانَ بِپَذِيرَدَ وَحَالَ آنَكَهْ اِينَ زَخَارَفَ وَامْوَالَ وَحَقَوقَ كَهْ
دَرِحَيَّاتِ بَاطِلَهِ مَطْلُوبَ وَمَشْهُودَ درَعَالَمَ بَعْدَ مَوْتَ وَجُودَيِ
نَدَارَدَ وَبِرَفْضِ وَجُودِ بَصَاحِبَانَ حَقَوقَ نَفْعِي نَمِيدَهَدَ وَثَمَرِي
نَمِي بَخْشَدَ پَسَ چَگُونَهِ درَآنَ عَوَالَمَ اَحْقَاقَ حَقَوقَ گَفَتَهِ مِيشَودَ
چَنَانِچَهِ درَالسَّنَهِ مَعْرُوفَ كَهْ خَداونَدَ رَحْمَنَ گَاهَ مِيشَودَ كَهْ اَزْ حَقَّ
خَودَ مِيَگَذَرَدَ وَعَفْوَنَمَایِدَ وَلَكِنَ اَزْ حَقَوقَ النَّاسِ نَمِيَگَذَرَدَ تَا آنَكَهْ اَدَائِ حَقَّ آنَهَا شَودَ .
يَا حَبِيبَ قَلْبِي اَزْ اَمْرِي سَؤَالَ نَمُودَيِ كَهْ بَغَايَتَ صَعَبَ وَمَسْتَصَبَ
اَسْتَ چَهَ كَهْ فَهَمَ اِينَ مَقَامَ مَوْقُوفَ بِفَهَمِ وَادِرَاکَ اِيَامَ بَعْدَ مَوْتَ
وَعَرْفَانَ يَوْمِ الْقِيَامَ اَسْتَ وَادِرَاکَ اِينَندَوْ مَقَامَ قَلْبَ فَارَغَ مِيَخَواهَدَ
وَ گَوشَ طَاهِرَ لَازِمَ هَرَگَوشِی لَايِقَ اَصْغَاءَ اِينَ سَرُوشَ نَهَ گَوشِی كَهْ
نَعْرَهَ صُورَ وَنَعْرَهَ نَاقُورَ رَا اَزْ سَمَاءَ ظَهُورَ اَصْغَاءَ نَمَایِدَ دِيَگَرَ
چَگُونَهِ زَمَمَهَ طَيَّورَ رَا شَنُودَ وَلَى چَونَ درَاجَاتَ فَرْمَانَ آنَ حَبِيبَ
مَكْرَمَ نَاصَارِمَ لَهَذَا بَاخْتَصَارَ مَجْمَلِي اَظْهَارَ مِيدَارَمَ وَبَذَكَرَ

بعضی اشباح و امثال اقتصار مینمایم ولا حول ولا قوّة الا بالله
الواحد القهار پس عرض مینمایم که آنچه در این عالم ناسوت
و عالم حدود به رسم و رسم و بهر صورت و وصف دیده و شنیده
در هر عالمی از عوالم الهی ظهوری و شهودی مناسب و ملایم
با آن عالم دارد و با اسم دیگر و رسم دیگر و صورت و وصفی دیگر
جلوه مینماید و رخساره میگشاید این فنائی که از عالم شنیده

ص ۱۲۱

راجع بصورت و قمیص است نه بحقیقت و ذات و البته حقایق
اشیاء بجلوه‌های مختلفه و ظهورات متغیره حقایقاً بعد
حقایق در هر عالمی جلوه نمایند و رخساره گشایند حکمای
بالغین که از رحیق معانی آشامیده‌اند بتعجم اعمال قائل
شده‌اند و الله در من قال حضرت ذو الجلال میفرماید :
سیجریهم وصفهم مطلع وحی رحمن فرموده النّاس مجزیون
باعمالهم ان خیرا فخیر و ان شرّا فشرّ پس معلوم میشود که
عمل باقی خواهد بود و هر وصف هستی خواهد داشت تا آنکه
بنفس وصف و عمل جزا داده شوند پس هر وصفی و هر عملی از هر
عاملی ظاهر شود در هر عالمی صورتی دارد و جلوه مینماید
لیجزی کلّ نفس بما کسبت و انه سریع الحساب و هرگاه بخواهیم
از برای تفہیم این مطلب و تشریح کیفیّت ظهورات اشیاء را در
عوالم لا تحصی ذکری نمایم و مثلی آرم که اقرب بفهم و ادراک
باشد بهتر از عالم نوم مثلی بنظر ندارم تا ذکر نمایم النّوم
اخ الموت گفته شد تا برادر را بمشابهت برادر بشناسی پس
ملاحظه نماید که در عالم رؤیا اموری مشاهده میکنید و بعد از
بیداری در این عالم او را باسمی دیگر و صورت و وصفی دیگر
تعییر میکنید و تفسیر مینماید و بعد هم بمرور ایام همان قسم
که تعییر و تفسیر شده مشهود میرود پس ای برادر هرگاه
خود از اهل رؤیا بوده و در عالم رؤیا چنین امری دیده‌ای که

ص ۱۲۲

در آنجا اسم دیگر و صرف دیگر داشت و در اینجا هم اسم
دیگر و صرف دیگر دارد پس در عالم بعد از موت هم
همین اختلاف صور را تصدیق نما و یقین بدان که حقیقت و
ذات واحدیّت و صورت و صرف مختلف و هرگاه خود این مقام

را بعین شهود ندیده رجوع به تعبیرات عارفین از معبرین
نما که از هر فعل و هر قول تعبیری کرده‌اند و از هر شیء تفسیری
نموده‌اند اصدق القائلین بذکر رؤیای حضرت یوسف علی ولی
عصرنا و علیه السلام و بذکر تعبیرات و تفسیرات آن حضرت
از رؤیای نفسین مذکورین در کتاب ناطق است حال تفکر نماید
که آن چه عالمی است که در آن عالم پدر و مادر بصورت شمس
و قمر دیده می‌شود و برادر بصورت کوکب بنظر می‌اید و این چه
عالمی است که بعکس دیده می‌شود چنانچه شمس و قمر بصورت
پدر و مادر مشهود رفت و کوکب بصورت برادر ملاحظه شد
قوله جلّ سلطانه اتی رأیت احد عشر کوکبا و الشّمس و القمر
رأیت هم لی ساجدین و تعبیر این رؤیا وقتی ظاهر شد که
آن‌حضرت بر سریر عزت جالس گردید و حضرت یعقوب عليه
السلام با یازده برادر بر قدم او افتادند پس بعد که این
مسئله ثابت و محقق شد احقيق هر حقی در هر عالمی بصورتی که
در آن عالم داده خواهد شد و البته اگر غیر این باشد احقيق
حق نشده مثلی برای تو می‌زنم شاید بتعدد امثال آنچه عرض

ص ۱۲۳

شده بفهم نزدیک گردد و مطلب تصدیق شود ملاحظه کن
هرگاه نفسی در فصل ریع حبه و هسته از نفسی غصب نماید
و در بستان خود بذر افشارانی کند تا آنکه سبز و خرم شود و
بالاخره در فصل صیف بمقام ثمر و یا شجر برسد و بعد سلطان
عادل اراده فرماید که در این فصل که صیف گفته شد اخذ
حق مظلوم نماید چه نحو معمول میدارد آیا در عوض حبه و یا
هسته اخذ می‌فرماید و یا آنکه نفس شجر را با ثمری که با اوست
اخذ می‌کند و تسليم میدهد البته خواهی گفت شجر را و حال
آنکه این‌صورت غیر‌آنصورت است و این اسم و وصف غیر آن اسم
و وصفی است که در فصل ریع داشت بلکه آن حبه و هسته
در فصل صیف بزعم تو وجود ندارد و برفرض وجود اگر بعین
ادا شود برای صاحب ثمری نمیدهد و نتیجه ندارد چه که
فصل ریع که هنگام بذر افشارانی بود منقضی شد و حبه و هسته
آلت معطله خواهد بود و این بنظر ظاهر قاصر است که گفته
شد که وجود ندارد و ثمر نمیدهد ولکن در حقیقت و واقع این
حبه و هسته موجود و بصورت شجر و ثمر که اعلی و اغلی است

مشهود و بسا میشود که احراق حق در همین عالم شده باشد
و تو آگاه نباشی چنانچه گاه میشود که زخارف و اموال قمیص
قضایا و بلایا میشود و بلا و قضا بصورت مال جلوه مینماید
چنانچه تلف اموال گاه میشود که سبب و علت رفع بلا میگردد و

ص ۱۲۴

در این مقام فرق نمیکند که این تلف اموال باسباب سماوی باشد
و یا آنکه نفسی ظلم کند و بعد آن اخذ نماید پس چنین مالی
هر که غصب کند و اخذ نماید قضا و بلا را از تورفع نموده و بر خود
وارد آورده آیا احراق حقی بهتر از این متصور است لا و رب
العالمین و اگر بخواهم از ظهورات اعمال و افعال و اقوال که
بصورتهای مختلفه غیر محسوبه در عوالم الهی جلوه مینماید
شرح دهم و پرده بردارم بیم آنست که از طرفی نفوس قدسیه
ابدان را بگذارند و بمقاعد عز رحممن عروج نمایند و نفوس شریه
ظالمه خوفا عما عملوا فی حیاة الباطلة قالب تهی کنند فیا
شوقا الی اخلاق روحانیة و اعمال طیبة و اقوال صادقة نافعة و
ما يظهر منها من سماء مرفوعة و ارض مبسوطة و شموس مشرقة و
اقمار لائحة و كواكب دریة و عيون صافية و انهار جارية و هواء
لطيفة و قصور عالية و اشجار رفيعة و اثمار جنیة و قطوف دانیة
و طیور متغّرّدة و اوراق محمّرة و اوراد معطرة ثم اقول الامان
الامان يا رب الرحمن من اخلاق سیئة و اعمال شریه
و افعال غير مرضیة و اقوال کذبه مضرة و ما يظهر منها که در امکان
بصورت نیران و جحیم و زقوم و ضریع و بصورت تمامی خبائث
ومکاره و اسقام و احزان و سموم و سیوف و سهام و سنان ظاهر
میشود الله اکبر بیش ازاین کشف اسرار جائز نه و اقول العظمة
ثم العظمة ثم الكبriاء لله الواحد القهار .

ص ۱۲۵

مثلی دیگر از عالم تشریع الهی که مقابل عالم تکوین است برای
تو میآورم و بشرایع الهی مثل را تمام مینمایم شاید بقدرتی که
بر عالم الهی آگاهی داری تشابه عالم را بدانی و بیابی
تا توانی در عالم لا یتناهی جاری نمائی مثل بشرع اسلام
و شرع قبل او میزنم که خود آگاهی داری و نمیتوانی قبول ننمائی
هر گاه یکی از نصاری بحسب قانون و زاکون کوبی از شراب

و یا مقداری از لحم خنزیر از مثل خود مطالب باشد و بعد
هر دو بشرف اسلام فائز شوند و نواب شرع اقدس بخواهند
احقاق حق مظلوم نمایند چه نحو معمول میدارند و اخذ
حق میکنند و حال آنکه در شرع اسلام شراب و لحم خنزیر بکار
نمیخورد و قیمتی هم ندارد و برای صاحب حق ثمری نمیدهد
چاره نداری الا آنکه بگوئی باید از آنچه در شرع اسلام حلال
است عوض بدهد و یا آنکه گوئی قیمت اورا مطابق آنچه در نزد
مستحلين او مقرر و معین است بدهد چنانچه مثل این حکم
در بعضی موارد در کتب فقهاء مذکور و مسطور است و اگر
بخواهم صد هزار مثل دیگر عارفانه و عامیانه برای تو بیاورم
بحول الله و قوته عجزی ندارم ولکن از آن میترسم که بطول
انجامد و توراکسالت اخذ نماید و از آنچه معروض رفت مانی
فاختم القول و اقول الحمد لله الذى هدینا الى عرفان
اسمه الاعظم و عرفنا ما لا عرفه الامم " انتهى

ص ۱۲۶

باب سوم

لوح مبارک در جواب سائل از اخت و مسیح

و نیز از خضر و غیره که شامل سیزده مطلب

است از اینقرار:

مطلوب اول :

مقصود از مسیح و اخت که در لوح مبارک نازل شده جمال قدم
جل جلاله در لوحی میفرمایند قوله تعالی :
"اینکه از فقره لوح امنع اقدس که میفرماید مسیح فی الری سؤال
نمودید مقصود حضرت حاجی میرزا مسیح نوری علیه بھاءالله
و رحمته بوده بکرات ذکر ایشان را از لسان قدم اصغا نموده اند
در سفری که مقصود عالمیان بشطر خراسان توجه فرموده اند
ایشان همراه بودند در سبیل الھی حمل شدائند نموده اند
و در لیالی و ایام از کوثر وصال میآشامیدند و بخدمت قائم
بودند و بعد صعود نمودند و ما بین حضرت عبدالعظیم و
شاھزاده حمزه مدفونند وقتی از اوقات این کلمه از لسان
عظمت اصغا شد عظیم و حمزه علیهمما بھائی بلقاء من فاز بلقاء فائز شدند " انتهى
حاجی میرزا مسیح خواهرزاده میرزا آقا خان نوری است جناب

نبیل زندی در باره ایشان مضامین ذیل را ذکر فرموده :

ص ۱۲۷

میرزا مسیح پسر خواهر وزیر لشکر بوده که بعدا بصدارت رسید
چون جمال ابھی از طهران عزیمت خراسان فرموده از شدت
حیی که بهیکل مبارک داشت تحمل فراق ننموده از طهران
حرکت کرده بلقای محبوب رسید و تا دره گز در موکب مبارک
بود در آنجا اجل محظوم رسیده در قدم سلطان قدم جان
سپرد و جسدش را بطهران نقل نمودند و مادرش در آن روز
حالتی از زاری و سوگواری داشت که خلقی را منقلب کرد
و اخلاق و احوال روحانیه میرزا مسیح و جمال و کمالش مشار
بالبان بود و در علو قدرش همین بس که قلم ابھی در حقبش
چنین فرمودند (من زار الاخت والمسیح فی الری کمن زارنی)
و مرقد وی در جنب مرقد عبدالعظیم مکنون و مرقد مطهر اخت در
بقعه ئی که بین طهران و شاه عبدالعظیم است واقع " انتهی

مطلوب دوم

مقصود از خضر در لوح ملا علی بجستانی نازل قوله تعالی :
" معلم کلیم تأییدات الهیه بوده که نفس تجلیات امیریه الهیه
است که الان نطق میفرماید و آن در هر عالمی باسمی از اسماء
مذکور و در کتاب الهی بخصر نامیده شد " انتهی

مطلوب سوم

ص ۱۲۸

راجح بایام رضوان در لوح ملا علی بجستانی نازل قوله تعالی :
" اگر اهل ارض طرا اراده کنند ذکر ایامی که در بستان
نجیب پاشا که بر رضوان نامیده شده نمایند هر آینه کل قاصر
و بر عجز مقرّفی الحقيقة چشم عالم شبه آن را ندیده و بصر ام
بمشاهده نظیر آن یوم فائز نگشته توجه مقصود عالمیان و ورود
در آن بستان و استقرار بر عرش بیان و ما خرج من فم المشیة
فی ذاک الان خارج از اذکار عالمیان بوده کل الاوصاف من

كُلّ واصف وكُلّ الثناء من كُلّ مثنى لم يصل إلى التراب الذي
تشرف بقدومه فكيف عرشه العظيم واستوائه المبين وبيانه
النافذ للمحيط باري اشراقات وتجليات آن يوم خارج از عرفان
وادراك عالم است ومحخصوص آن بستان باسم دريان مذكور
شده که رضوان باشد وکانت ایام تجلی الرّحمن بكلّ اسمائه
على من فی ارضه وسمائه جمعی از اولیاء بمشاهده و لقاء آن
یوم وما ظهر فيها فائزگشتند و درورود و خروج جمال قدم
آیات و بینات الھی ظاهر و باھر و هویدا و نور تجلی ساطع و لائح ۰۰۰۰۰ " انتھی

مطلوب چهارم

در لوح ملا على بجستانی خطاب بپسر میرزا احمد از غندی نازل قوله تعالیٰ :

ص ۱۲۹

"يابن از غند ۰۰۰۰۰ طوبی لا بیک ثم طوبی له انه اخبر عبادی
بظهوری قبل اظهاری ان ریک لا يعزب عن علمه من شیء
انه هو العزیز العلام انا ذکرناه فی الصحیفة الحمراء من قلمی
الاعلی ما يبقى به ذکرہ بین الاذکار و روحه بین الارواح ان
ریک هو العزیز الفضال ۰۰۰۰۰ " و نیز میفرمایند قوله تعالیٰ :
"انا بعثنا من الخاء من بشر الناس بهذا الظهور الذي
به نادی المناد الملک لله العزیز الحمید قد اظهرنا الاحمد
الازغندی وبعثنا المحمد الفروعی لیشرأ اهل الارض والسماء
بهذا النور الساطع المبين انا ذکرناهم من قبل بآیات قریت بها ابصار العارفین " انتھی ۰

مطلوب پنجم

جمال قدم جل جلاله در لوح مبارک با عزاز احبابی اشتهراد

میفرمایند قوله تبارک و تعالیٰ :

"یا سمندر علیک ثنائی اولیای الف و شین را از قبل مظلوم
سلام و تکبیر برسان وارد شد برایشان آنچه که بر نفس حق
وارد شد انا نأمرهم بالصبر والاصطبار و ندعوا الله ان يخلاصهم
من شر الاشرار الّذین نقضوا ميثاق الله و عهده اوئلک
عباد زینوا رؤوسهم بکرة الخضراء والبيضاء وافتوا على الّذی

ص ١٣٠

لقائه لعمالله تجسم اقوالهم واعمالهم وعقايدهم وجعلهم
من اصحاب السعير" انتهى .

مطلب ششم

ابراء ابرص و أكمه

جمال قدم جل جلاله در لوحى ميرمايند قوله تعالى :
"قل يا قوم قد جاء الروح مرة اخرى ليتم لكم ما قال من قبل
كذلك وعدتم به في الالواح ان انت من العارفين انه يقول
كما قال وانفق روحه كما انفق اول مرة حبا لمن في السموات
والارضين ثم اعلم بان ابن حين الذي اسلم الروح قد
بكت الاشياء كلها ولكن بانفاقه روحه قد استعد كلشيء كما
تشهد وترى في الخالقين اجمعين كل حكيم ظهرت منه
الحكمة وكل عالم فصلت منه العلوم وكل صانع ظهرت منه
الصناعات وكل سلطان ظهرت منه القدرة كلها من تأييد
روحه المتعالى المتصرف المنير ونشهد بانه حين الذي اتى
في العالم تجلى على الممكناط وبه ظهر كل ابرص عن
داء الجهل والعمى وبرء كل سقيم عن سقم الغفلة والهوى
وفتحت عين كل عمى وتركت كل نفس من لدن مقتدر قادر
وفي مقام تطلق البرص على كل ما يحتجب به العبد عن عرفان
ربه الذي احتجب انه ابرص ولا يذكر في ملوكوت الله العزيز
الحميد وانا نشهد بان من كلمة الله ظهر كل ابرص وبرء

ص ١٣١

كل عليل وطاب كل مريض وانه لمطهر العالم طوبى لمن
اقبل اليه بوجه منير ثم اعلم بان الذي صعد الى السماء قد
نزل بالحق وبه مرت روايحة الفضل على العالم وكان ربيك
على ما اقول شهيد قد تعطر العالم برجوعه وظهوره والذين
اشتغلوا بالدنيا وزخرفها لا يجدون عرف القميص وانا
وجدناهم على غفلة عظيم قل ان الناقوس يصبح باسمه
والناقور يذكره ويشهد نفسه لنفسه طوبى للعارفين " انتهى .

صورت صلاتی که برای برآورده شدن حاجات مشروعه مهمه
از قلم اعلی نازل شده است :
در هنگام شستن دست بگوید :

"ای رب طهرنی عمن سواک ثم استعدنی للقائک فی یوم ظهور
جمالک و قیام نفسک ثم قدسی عما احتجبی عن جمالک
المنیر و خلصنی یا الھی لعرفان نفسک العلی العلیم "

در حین شستن صورت بگوید :

"ای رب هذا وجهی اغسله كما امرتني بهذا الماء اذا يا
الھی اسئلک باسمک الّذی احتجب عنه العباد الا الموحدون
من بريتك بان تغسل وجهی بماء رحمتك الّذی جرى عن
يمين عرش عظمتك ليكون خالصا لوجهک المقدس المشرق
اللّمیع ای رب فاحفظه عن التوجه الى غيرك والاقبال الى

ص ۱۳۲

الذین هم کفروا بایاتک الكبری فی ظهور نفسک العلی الاعلی
باسمک القدس الامنع الابع الابھی ولا تجعلنی یا الھی
محرومًا عن لحظات اعین عنایتك ولا مأیوسا عن نفحات
قدس الطافک وانک قدکنت لمن دعاک مجيبا ولمن طلب
لقاک قریبا وانک انت ذوالفضل العظیم ای رب فاجعله
مستضیئا فی یوم الّذی تسود فیه الوجوه و مشرقا بانوار وجهک الکریم "
پس از آن خود را معطر نماید و روی بقبله بایستد و هر دو دست
بدرگاه خدا بلند کند و بگوید :

"ای رب اسئلک باسمک الّذی به تجلیت علی الممکنات و استعلیت
علی الكائنات بانک كما عطرتني بهذا عطرنی من نفحات
رضوان قدس رحمانیتک و فوحات التی تأتی بها رائحة
قمیص نفسک العزیز المنیر لثلا یجد منی الا روائح قدس فضلک
واحسانک و اکون بكلی مقبلًا الیک و منقطعًا عن دونک وانک
انت المقتدر علی ما تشاء وانک انت الکریم الرّحیم ای رب يا
محبوبی و مقصودی و رجائی و مالک ذاتی و نفسی فائز
حینتذ علی عبدک ما ینبغی لسلطان عنایتك و اکرامک و ما یلیق
لبدائع فضلک و امتنانک ولا تحرمنی یا الھی عما قدرته فی

سماء مشيتک و هواه ارادتك لاصفیاک الذین اختصصتھم
لنفسک العزیز الجميل ای رب انا الفقیر قد تمسکت بحبل

ص ١٣٣

عنایتک و انا الذلیل قد تشبثت بخیط عزک و اجالالک و انا
الضعیف قد استقریت الی خیام عز اقتدارک و خباء مجد
حکومتک و سلطانک فھا انا یا الھی قمت بین یدیک راجیا
فضلک و ناسیا سواک و هاریا عن دونک و مقبلًا الی حرم
وصلک و کعبة رضائک هل لدونک من وجود لاتوجه الیه
او لسوائک من ظھور لاقبل الیه لا فوجمالک بل کل ذی ظھور
معدوم عند ظھورات انوار قدس کبریائک و کل ذی علو مفقود
لدى شئونات عز علوک و ارتفاعک فازل یا الھی علی عبدک
ما يجعله غنیا عما خلق بین السموات والارضین وانک انت ارحم الرّاحمین " "
دستهای خود را بزیر آورده و یک قدم بسمت قبله پیش رود بایستد و بگوید :
"ای ربّ تجلّ علی فی هذا المقام ما تجلّیت به علی الكلیم
فی فاران حبک و حوریب عنایتک و سیناء عزّ رحمانیتک العزیز
المنیع ثم انقطعنی یا الھی عن الاسماء و ملکوتھا لئلا
احتجب بها عن الذی خلقھا بامر من عنده وانک انت علی
کل شیء قدیر ثم اسمعني یا الھی ندائک عن کل الاشجار
کما اسمعنته من سدرة امرک عبدک الذی اصطفیته و ارسلته علی العالمین " "
یک قدم پیشتر برود و بگوید :

ص ١٣٤

"ای ربّ تجلّ علی فی هذا المقام كما تجلّیت علی الروح
لا قوم علی ثناء نفسک و انطق بآیاتک بین عبادک الغافلین
لعل بذلك یطھر قلوبھم عن الشّک والرّیب فی امرک الذی
به انصعک کل من فی السموات والارضین الا معدود قلیل
ایرب قدّسني فی ذلك المقام عن الصفات وجبروتها التي
یكون حائلًا بینی و بین مشاهدة انوار الذات ثم اسقني یا
الھی کأس البقاء من ایادی ذکر اسم ربی العلی الاعلی
فی هذه الکرة الاخرى وانک لذو فضل عظیم ایرب اذقني
من کوثرالحیوان لاشتعل من حرارة حبک علی شأن یشتعل
منی عبادک ثم اجر من فمی سلسبیل العرفان فی عرفان
نفسک الرّحمن لاستدل به علی بربیتک الذین اضطربوا علی

صراطك الواضح اللائح المستقيم "

قدم سيم را برداشته پيشتر برود بایستد و بگويد :

"اى رب تجلّ على فى هذا المقام كما تجلّت على انبيائك
و اصفيائك المقربين ثم انقطعنى يا الهى عن الدنيا والآخرة
ثم ادخلنى فى جنة لقائك وفى رضوان بهائك العزيز المنير
اى رب فامح عن قلبي كل ذكر لاقوم على ثنائك بين السموات
والارضين اى رب فاغفر جريراتى الكبرى وخطيئاتى العظمى
وما فرطت فى جنب ربى العلى الاعلى وتوقفت على صراطه
الذى احاطت العالمين ايرب فالبسنى ثوب الغفران

ص ١٣٥

وخلع الايقان وانك قاضى حوايج الطالبين "

به سجده برود و در سجده بگويد :

"لک الحمد يا الهى على بداع احسانك و ظهور الطافك
في حقى بحيث علمتني سبل عرفانك و مناهج هدایتك اذا يا
الهى اسئلک بنور وجهك الذى به استضاء الممکنات واستئثار
الکائنات بان لا تجعلنى من الذين سمعوا ندائک و ما اجابوك
واظهرت لهم نفسک باعلى ظهورک و ابهی طلوعک و ما اطاعوك
ثم اجعل لى مقعد عزّ فى جوار اسمک الرّحمن فى رضوان
الذى خلقته فى قطب الجنان ثم الحقّنى بعبادک المقربين
ثم ارزقنى كلّ خير فى علمک ثم ابتعثنى يوم القيمة بين يدي
مظهر نفسک المتعالى العلى القدير" انتهى
پس از آن سراز سجده بردارد و حاجت خود را از خداوند
بخواهد ٠ انتهى

مطلوب هشتم

قبل از اظهار امر :

"بسمى الذى به فتح باب العطاء على من فى الارض والسماء
ذرات کائنات شاهد و حقائق ممکنات گواه که اين عبد از ظهور
واظهار امر مقصودی جز نجات عباد و اطفاء نار ضغينه و عناد
نداشته و ندارد ٠ در ليلاتی ندايش مرتفع و در اسحاق حنيش
و در ايام ضجيجش ٠ در کتب سماوي از قراری که بعضی از

احزاب ذکر نموده و مینمایند حرق کتب و قتل نفوس و منع از اتحاد که سبب اعظم است از برای ترقی عباد و ارتقاء بلاد بوده ولکن در فرقان و بیان اعظم از آن مذکور و مرقوم اینمظلوم در طفولیت در کتابیکه نسبتش بمرحوم مغفور ملا باقر مجلسی بوده غزوه اهل قریظه را مشاهده نمود و از آن حین مهموم و محزون بود بشائیکه قلم از ذکر ش عاجز اگرچه آنچه واقع شده امرالله بوده و مقصود جز قطع دابر ظالمین نبوده ولکن چون دریای عفو و فضل بیکران مشاهده میشد لذا در آن ایام از حق جل جلاله میطلبید آنچه را که سبب محبت و الفت و اتحاد کل من علی الارض بوده تا آنکه در دویم ماه مولود قبل از طلوع جمیع اطوار و ذکر و فکر منقلب شد انقلابی که بشارت عروج میداد این انقلاب تا دوازده یوم متابع و متواتی نازل و ظاهر بعد امواج بحر بیان مشهود و تجلیات نیز اطمینان مشرق و موجود الی ان انتہی الامر الی حین الظهور اذا فزت بما جعله الله مبدء فرح العالمین و مشرق العطاء لمن فی السموات والارضین وبعد از قلم اعلی آنچه سبب زحمت و مشقت و اختلاف بوده بامر مبرم محتوم برداشتم و آنچه علت اتفاق و اتحاد نازل و جاری لا ینکر فضل هذا الظهور الا کل غافل محجوب و ظالم مبغوض . الواح نازله مقدسه و لوح فدا شاهد و گواه طوبی للمنصفین و طوبی لکل صادق امین

انک اذا سمعت ندائی من لوحی و رأیت ما لاح من افقه فضلا من عندي قل الهمی الهمی لک الحمد بما اسمعنتی ندائک و عرفتني ما كان مکنونا فی علمک و مستورا من اعین عبادک استلک يا سلطان الوجود والحاکم علی الغیب والشهود ان توفقني علی ذکرک و خدمتك و خدمة اولیائک ثم ایدنی على استقامة لا تبدلها شئونات خلقک و شبها عبادک انک انت المقتدر العزیز الوهاب "

مطلوب دهم

در لوح ملا علی بجستانی راجع بوراث کلیم نازل قوله تعالیٰ :
"ابناء خلیل و وراث کلیم را محض فضل و عنایت از ارض غبرا
بافق اعلیٰ کشیدیم و از شمال وهم بیمین یقین راه نمودیم ٠٠٠٠
یا علی از حق بطلب وراث کلیم طرا را بامانت و دیانت و تقدیس
و تنزیه مزین فرماید بعضی در اطراف بما ینبغی عاملند از
حق بطلب کل را مؤید فرماید بر آنچه سبب ارتفاع و ارتقاست . انتهی ٠

ص ۱۳۸

مطلوب یازدهم

تعلیمات مبارکه و اعراض نفوس . در لوح ملا علی بجستانی نازل قوله تعالیٰ :
"یا علی از ضوضای غافلین و زماجیر مشرکین محزون مباش
عنقریب رایات عدل و انصاف در اطراف باسم حق مرتفع شود
جمعیع ملوک الیوم این طایفه را اهل فساد میدانند چه که
فی الحقيقة در اوائل اعمالی از بعضی از این طایفه ظاهر که
فرائص ایمان مرتعد در اموال ناس من غیراذن تصرف مینمودند
ونهب و غارت و سفك دماء را از اعمال حسنہ میشمردند حقوق
هیچ حزیی از احزاب را مراعات نمینمودند و آن نفوس
همچه گمان میکرند که این اعمال مقبول است مع آنکه بطراز
محبت الهی مزین و بافسر انقطاع مکلل از غایت سادگی
و عدم اطلاع باین اعمال مرتکب و جمیع را من عند الله
میدانستند و این اعمال سبب اجتناب ناس و ضوضاء و اعراض
خلق از حق شد حال ازید از سی سنه نار فساد و محاربه
و نزاع و جدال در جمیع اطراف واقطار افسرده و مخمود
مع ذلک هنوز در شک و ریبند سبحان الله در الواح الهی
آنچه سبب حزن است نهی شده تا چه رسد باعمالی که علت جزع و فزع ناس گردد " . انتهی

مطلوب دوازدهم

در تفسیر بیان مرحوم سید کاظم رشتی در خطبه کتاب شرح
قصیده . در لوح ملا علی بجستانی نازل قوله تعالیٰ :
"الحمد لله الذي تجلى على الكائنات بالنقطة التي كانت
مقدسة عن الجهات والنقاط وانها لهى التي لا يرى فيها
الله منزل الآيات وتنطق في كل الاشياء لا الله الا هو
المهيمن على من في الارضين والسموات وانها لهى التي
طرزت بها الالواح في ملکوت الانشاء وزينت جبروت
الاسماء والصفات وحكت عن تلك النقطة في مقام الاسماء
نقطة تحت الباء البارزة عنها الهاء وخبر عنها الكاظم
بقوله الحمد لله الذي جعل دیباچ کتاب الکینونة بسرّ
البینونة بطراز النقطة البارزة عنها الهاء بالالف بلا اشباع
ولا انشقاق وانه قد اراد من النقطة الباء وانها اذا اتصلت
بالهاء ظهر الاسم الاعظم الذي به ارتعدت فرائص الامم و
ترزل من في العالم وبه انصعق من في السموات والارض الا
من شاء الله مظہر البینات وانه لمکلم موسی من الشجرة في
السیناء وينطق من افقه الابهی ظاهرا باهرا انه لا الله
الا انا المقدس عن الاذکار " انتهى .

مطلوب سیزدهم

راجع بکتاب مبارک ایقان در لوح بجستانی ملا علی میفرمایند قوله تعالیٰ :

اینکه درباره کتاب مبارک ایقان مرقوم داشتند این سنه و سنه
قبل حسب الامر مجدد در حضور عرض شد و بطراز بدیع
مزین انشاء الله یک جلد از آن ارسال میشود تا طالبین
و مقبلین از روی آن بنویسند آگر چه کل ما ظهر من عنده هو
حق لا ریب فيه ولكن از آنچه نازل شد همان نسخه
اول باطراف رفت من غیر ملاحظه " انتهى .

باب چهارم

لوح مبارک در جواب سائل از بسیط الحقيقة قوله تعالیٰ :

هوا لله تعالى شأنه العظمة والكمال
 " وما سئل السائل في قول الحكماء بسيط الحقيقة كل الاشياء
 قل فاعلم ان المقصود من الاشياء من هذا المقام لم يكن الا
 الوجود وكمالات الوجود من حيث هو وجود ومن الكل الواجب
 وهذا كل لا يذكر عنده بعض ولا يقابلها جزو الحال كل ان البسيط
 الحقيقة لما كان بسيطا من جميع الجهات انه واجد ومستجمع
 بجميع الکمالات لا حد ولا نهاية لها چنانچه فرموده اند
 ليس لصنعه حد محدود بلسان پارسي ذكر میشود مقصود
 حکیم از اشیاء در عبارت مذکوره کمالات وجود من حيث هو
 وجود است و از کل دارائی یعنی واجد و مستجمع جميع

ص ۱۴۱

کمالات نامتناهیه است بنحو بساطت و امثال این بیانات
 در مقامات ذکر توحید و قوت و شدت وجود ذکر کرده اند
 مقصود حکیم این نبوده که واجب الوجود منحل بوجودات
 غیر متناهیه شده سبحانه سبحانه عن ذلک چنانچه خود
 حکماء گفته اند بسيط الحقيقة كل الاشياء و ليس بشيء من
 الاشياء وفي مقام آخر انوار بسيط الحقيقة ترى في كل
 الاشياء و این ببصرباص و نظر ناظر منوط است ابصار
 حديثه در کل اشیاء آیات احادیه را مشاهده مینمایند چه که
 جميع اشیاء مظاهر اسماء الهیه بوده و هستند و حق لم یزد
 و لا یزال مقدس از صعود و نزول و حدود و اقتران و ارتباط
 بوده و خواهد بود و اشیاء در امکنه حدود موجود و مشهود
 چنانچه گفته اند لما كان وجود الواجب في کمال القوة والشدة
 لو یجوز نحل بوجودات غير متناهية ولكن لا یجوز فما انحل
 در این بیان سخن بسیار است و مقصود حکماء اکبر بتمامه
 اظهار رود مطلب بطول انجامد چون قلوب احرار لطیف
 و رقیق مشاهده میشود لذا قلم مختار باختصار اکتفا نمود
 دو مقام در توحید مشاهده میشود توحید وجودی و آن این
 است که کل را بلا نفی میکنند و حق را بالا ثابت یعنی غیر حق
 را موجود نمیدانند باین معنی که کل نزد ظهور و ذکر او فنای
 محسن بوده و خواهند بود کل شیء هالک الا وججه یعنی

ص ۱۴۲

مع وجود او احدی قابل وجود نه و ذکر وجود بر او نمیشود
چنانچه فرموده‌اند کان الله و لم يكن معه شيء و الان يكون
بمثل ما قد كان مع آنکه مشاهده میشود که اشیاء موجود بوده
و هستند مقصود آنکه درساحت او هیچ شیئی وجود نداشته
و ندارد در توحید وجودی کل هالک و فانی و وجه که حق
است دائم و باقی و توحید شهودی آن است که در کل شیء
آیات احديه و ظهورات صمدانيه و تجليات نور فردانيه
مشاهده شود چنانچه در کتاب الهی نازل سنیهم آیاتنا
فی الافق و فی انفسهم در این مقام در کل شیء تجلیات آیات
بسیط الحقيقة مشهود و هویدا مقصود حکیم این نبوده که
حق منحل بوجودات نا متناهیه شده تعالیٰ تعالیٰ من
ان ینحل بشیء او یحد بحد او یقتن بما فی الابداع لم یزل
کان مقدسا عن دونه و متنزها عما سواه نشهد انه کان واحدا
فی ذاته و واحدا فی صفاتة و کل فی قبضة قدرته المهيمنة
علی العالمین و در مقامی کل ما ذکر او یذکر یرجع الی الذکر
الاول چه که حق جل و عزّ غیب منیع لا یدرک است در این
مقام کان و یکون مقدسا عن الاذکار و الاسماء و متنزها عما
یدرکه اهل الانتشاء السبیل مسدود و الطلب مردود لذا
آنچه اذکار بدیعه و اوصاف منیعه که از لسان ظاهر و از قلم
جاری است بكلمه علیا و قلم اعلى و ذروه اولی و وطن حقيقی

ص ۱۴۳

و مطلع ظهور رحمانی راجع میشود اوست مصدر توحید و مظہر
نور تفہید و تجرید در این مقام کل الاسماء الحسنی و الصفات
العلیا ترجع الیه ولا تجاوز عنہ کما ذکر ان العیب هو مقدس
عن الاذکار کلها و مقر نور توحید اگرچه در ظاهر موسوم باسم
و محدود بحدود مشاهده میشود ولکن در باطن بسیط
مقدس از حدود بوده و این بسیط اضافی و نسبی است نه
بسیط من کل الجهات در این مقام معنی چنین میشود یعنی
کلمه اولیه و مطلع نور احديه مربی کل اشیاء است و دارای کمالات
لا تحصی و از برای این کلمه در این مقام بیانی در کنایز عصمت
مستور و در لوح حفیظ مسطور لا ینبغی ذکره فی الحین عسی الله
ان یأتی به انه لھو العلیم الخبیر .
و دیگر اعتراض بعضی بر قول حکیم من غیر دلیل بوده چه که

مقصود قائل را ادراک ننموده‌اند فی الحقیقہ نمیتوان بظاهر
قول کفایت نمود و بشماتت برخاست مگر در کلمات نفوسيکه
متجاهر بکفر و شرک باشند قول چنین نفوس قابل تأویل نه
و حکماء فرق مختلفه بوده و هستند بعضی آنچه ذکر ننموده‌اند
از کتب انبیاء استنباط کرده‌اند و اول من تدرس بالحكمة
هو ادريس لذا سمی بهذا الاسم و اورا هرمس نیز گفته‌اند
در هر لسان باسمی موسوم است و در هر فنی از فنون حکمت
بيانات و افیه و کافیه فرموده‌اند و بعد از او بلینوس از الواح

ص ۱۴۴

هرمسیه استخراج بعضی علم نموده و اکثر حکماء از کلمات
و بیانات آن حضرت استخراج فنون علمیه و حکمتیه نموده‌اند
باری این بیان حکیم قابل تأویلات محموده و محدوده هر دو
بوده و هست و بعضی از بالغین حفظا لامر الله در ظاهر د
فرموده‌اند ولکن این عبد مسجون لا یذکر الا الخیر و دیگر
الیوم یومی نیست که انسان مشغول بادراک این بیانات شود
چه که علم باین بیان و امثال آن انسان را غنی ننموده و نخواهد
نمود مثلا حکیمی که باین کلمه تکلم نموده لوکان موجودا
والذین اقروا له فيما قال ثم الذين اعترضوا عليه كل در صق
واحد مشاهده میشوند هر یک بعد از ارتفاع نداء مالک اسماء
از یمین بقعه نوراء بكلمه بلی فائز شد مقبول و محمود و دون
آن مردود چه مقدار از نفوس که خود را در اعلی ذروه حقایق
و عرفان مشاهده مینمودند علی شأن ظنوا بان ماخراج من
افواهم انه قسطاس توزن به الاقوال و اسطلاب یؤخذ عنہ
تقویم المبدء والمال مع ذلك در ایام ریع رحمن و هبوب
اریاح امتحان ما وجدنا لهم من اقبال ولا من اقرار اگر
نفسی الیوم بجمعیع علوم ارض احاطه نماید و در کلمه بلی توقف
کند لدی الحق مذکور نه و از اجهل ناس محسوب چه مقصد
از علوم عرفان حق بوده هر نفسی از این طراز امنع اقدس
ممنوع ماند از میتین در الواح مسطور ای حسین مظلوم میفرماید

ص ۱۴۵

قول عمل میخواهد قول بلا عمل کنحل بلا عسل او کشجر بلا ثمر
در حکیم سبزواری مشاهده کن در ابیات خود شعری ذکر نموده

که از آن چنین مستفاد میشود که موسائی موجود نه والا زمزمه
انی انا اللہ در هر شجری موجود در مقام بیان باین کلمه تکلم
نموده و مقصود آنکه عارف بالله بمقامی صعود مینماید که چشمش
بمشاهده انوار تجلی مجلی منور و گوشش با صغا نداء او از کل
شیء فائز این مقامات را حکیم مذکور حرفی ندارند چنانچه
اظهار نموده اند این مقام قول ولکن مقام عمل مشاهده میشود
ندای سدره الهیه را که بر اعلی البعده ما بین برهه تصریحا
من غیر تأویل مرتفع است و با اعلی النداء کل را نداء میفرماید
ابدا اصغا نموده چه اگر اصغا شده بود بذکر ش قیام مینمود
حال باید بگوئیم آن کلمه عاریه بوده و از لسانش جاری شده
و یا از خوف ننگ و حب نام از این مقام و تصدیق آن محروم
مانده او عرف و ستر او عرف و انکر باری بسا از نفوس که تمام
عمر را در اثبات موهم خود صرف نموده اند و در حین اشراق
انوار حضرت معلوم از افق اسم قیوم محروم مانده اند الامر
بید اللہ یعطی من یشاء و یمنع عمن یشاء ما اراد آنہ
لهو المحمود فی امره و المطاع فی حکمه لا اله الا هو العلیم
الحکیم " در این ایام دریکی از الواح نازل :
"کم من ذی عمامة منع و اعرض و کم من ذات مقنعة عرفت و اقبلت

ص ۱۴۶

وقالت لك الحمد يا الله العالمين كذلك جعلنا اعلاهم
اسفلهم و اسفلهم اعلاهم ان ربک لهو الحاکم على ما يرید
يا حسين قل لمن سئل دع الغدیر والبحر الاعظم امام
وجهک تقرب اليه ثم اشرب منه باسم ربک العلیم الخیر
لعمري انه یبلغک الى مقام لا ترى في العالم الا تجلی حضرة
القدم و تسمع من السدرة المرتفعة على العلم انه لا الله الا هو
المقتدر العزيز القدير هذا يوم یینبغی لكل نفس اذا سمع
النداء من مطلع البداء يدع الوری و رائه یقوم و یقول بلی
یا مقصودی ثم لبیک یا محبوب العالمین قل يا ایها السائل
لو یأخذک سکر خمر بیان ربک الرحمن و تعرف ما فيه من الحکمة
و التبیان لتضع الامکان و تقوم على نصرة هذا المظلوم الغریب
و تقول سبحان من اظهر الجاری المنجمد و البسيط المحدود
و المستور المشهود الذي اذا یراه احد في الظاهر یجده
على هيكل الانسان بين ایدی اهل الطغيان و اذا یتفکر

فی الباطن يراہ مهینا علی من فی السموات والارضین استع
ما تنطق به النّار من السدرة المترفة النّوراء علی البقعة
الحمراء يا قوم اسرعوا بالقلوب الى شطر المحبوب كذلك قضی
الامرواتی الحکم من لدن قوی امین يا ایها السائل قد
ذکر ذکرک لدی الوجه فی هذا السجن المبین لذا نزل
لک هذا اللوح الّذی من افقه لاحت شمس الطاف ریک

ص ١٤٧

العزیز الحمید اعرف قدرها و اغل مهراها انها خیرلک ان كنت
من العارفین نسئل اللّه ان يؤیدک علی امره و ذکرہ و يقدّر لک
ما هو خیرلک فی الدنيا والآخره انه مجیب دعوة السائلین
وارحم الرّاحمین يا ایها العبد اذا انجذبت من نفحات
اشارات مالک الاسماء واستنورت بانوار الوجه الّذی اشرق
من مطلع البقاء توجه الى الافق الاعلی قل يا فاطر السماء و مالک
الاسماء اسئلک باسمک الّذی به فتحت ابواب لقائک علی^١
خلقک و اشرق شمس عنایتک علی من فی ملکک ان تجعلنى مستقیما
علی حبک و منقطعا عن سوائک و قائمًا علی خدمتك و ناظرا
الى وجهک و ناطقا بثنائک ای رب ایدنی فی ایام ظھور مظہر
نفسک و مطلع امرک علی شأن اخرق السّبّحات بفضلک و عنایتک
واحرق الحجبات بنا رمحبّتک ای رب انت القوی و انا الضعیف
و انت الغنی و انا الفقیر اسئلک ببحر عنایتک ان لا تجعلنى
محرومًا من فضلک و موهبک يشهد کل الاشیاء بعظمتك و
اجلالک و قوتک و اقتدارک خذ یدی بید ارادتك و انقذنی
بساطانک ثم اکتب لی ما کتبته لاصفیائک الّذین اقبلوا اليک
و وفوا بعهدک و میثاقک و طاروا فی هواء ارادتك و نطقوا
بثنائک بین بیتک انک انت المقتدر المهيمن المتعالی العزیز الکریم ".^٢

ص ١٤٨

باب پنجم

لوح مبارک در جواب عریضه جناب

ابوالفضائل گلپایگانی

علیه رحمة اللّه وبهائه

قوله تعالیٰ :

در عریضه جناب میرزا سید ابوالفضل علیه ٦٦٩ سؤال شده

است : " اینکه درباره جناب فرزانه صاحب عليه عنایة الله
مرقوم داشتند حالت ایشان و ما عنده معلوم واضح است
و آنچه هم ارسال نموده اند شاهد و گواه و اما سؤالات ایشان
مصلحت نبود که واحدا بعد واحد ذکر گردد و جواب عنایت
شود چه که مغایر و مخالف بود با حکمت و ما عند النّاس ولكن
در آنچه از سماء عنایت مخصوص ایشان نازل اجوبه بکمال ایجاز
و اختصار که از اعجاز است ذکر شده است ایشان گویا درست
ملاحظه ننموده اند چه اگر مینمودند شهادت میدادند که
حرفی از آن ترک نشده و بكلمه ان هذا لیيان محکم مبین
ناطق میگشتند . سؤالهای ایشان این بوده :

نخست آنکه شت و خشوران مه آبادی با شت زرتشت
بیست و هشت تن بودند و همگی آئین و کیش یکدیگر را بر
افراشتند و از میان برنداشتند و هر تن که پدیدار گشتند

ص ۱۴۹

بدرستی و راستی پرمان و آئین پیش گواه بودند و سخنی در
نابودی آن آشکارا ننمودند و میفرمودند از خدا بما رسیده
و ما بیندگان رسانیم چند تن از کیش آوران هندو گفته اند
ما خدایم و باید آفریدگان اندر پرمان ما باشند و هنگامیکه
آشوب و جدائی در آفریدگان پدید آید بیائیم و آنرا از میان
برداریم و هر یک پدید آیند گویند من همانم که اندر نخست
بودم آئین انگیزان واپسین چون داود و ابراهیم و موسی و
عیسی میفرمودند و خشوران پیش درستند آنزمان پرمان
چنین بود و اکنون چنین است که من میگویم کیش اور تازی
فرمود در پیدایش من همگی پرمانها نا درست و پرمان پرمان
من است از این گروه کدام را میپسندند و به کدام راهبران برتری میدهند؟
اولا آنکه در یک مقام مراتب انبیا از یکدیگر فرق داشته مثلا
در موسی ملاحظه فرمائید صاحب کتاب و احکام بوده و جمعی
از انبیا و مرسلین که بعد از آن حضرت مبعوث شدند بر اجرای
شریعت او مامور بودند چه که آن احکام منافی آنزمان نبوده
چنانچه در صحف و کتب ملحقة بتوریه واضح و مبرهن است
و اینکه ذکر نموده که صاحب فرقان فرموده در پیدایش من همگی
پرمانها و آئینها نا درست و پرمان پرمان من است آن معدن
و منع حکمت ریانیه چنین کلمه نفرموده بلکه تصدیق فرموده

آنچه که از اسماء مشیت الهی بر انبیاء و مرسیین نازل شده بقوله تعالیٰ :

"اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَقُّ الْقِيُومُ نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ
مَصْدِقًا لِمَا بَيْنَ يَدِيهِ وَنَزَّلَ الْفُرْقَانَ إِلَيْكَ آخِرَ قَوْلِهِ تَعَالَى :
وَفَرَمَدَ كُلَّ ازْنَدَ خَدَآَمَدَنَدَ وَبِخَدَآَرَجَعَنَدَ درَایْنِمَقَامَ كُلَّ
نَفْسَ وَاحِدَه بُودَنَدَ چَه ازْخُودَ پِيَامَى وَكَلْمَه وَامْرَى نَكْفَتَه اَنَدَ
وَظَاهِرَنَمُودَه اَنَدَ آنچَه گَفْتَه اَنَدَ ازْجَانِبَ حَقَّ جَلَّ جَلَالَه بُودَه
وَجَمِيعَ نَاسَ رَا باَفَقَ اَعْلَى دَعَوَتَ فَرَمَدَه اَنَدَ وَبِحَيَّةِ جَاؤَدَانَى
بَشَارَتَ دَادَه اَنَدَ درَایْنِصُورَتَ بِيَانَاتَ مُخْتَلِفَه جَنَابَ صَاحَبَ
بَحْرَوَفَاتَ مُتَفَقَهَ يَعْنِي بِكَلْمَه وَاحِدَه رَاجِعَ مِيشَوَدَ وَايْنَكَه مِرْقَومَ
دَاشَتَه اَنَدَ ازْاَيِنَ گَرَوَه كَدَامَ رَا مِيَسِنَدَنَدَ وَبِكَدَامَ رَاهِبَرَانَ
بَرَتَرَى مِيدَهَنَدَ درَایْنِمَقَامَ شَمَسَ كَلْمَه لَا نَفَرَقَ بَيْنَ اَحَدَ
مِنَ الرَّسُلِ طَالَعَ وَمَشْرَقَ اَسْتَ وَمَقَامَ دِيَگَرَ مَقَامَ وَفَضَلَنَا
بَعْضَهُمَ عَلَى بَعْضِ اَسْتَ چَنَانِچَه ازْقَبَلَ ذَكَرَشَدَه آنچَه جَنَابَ
صَاحَبَ سَؤَالَ نَمُودَه اَنَدَ درَایْنِكَلْمَه مِبَارَكَه جَامِعَه مَحْكَمَه
عَلِيَا مَكْنُونَ وَمَسْتُورَ اَسْتَ قَوْلَه تَبَارَكَ وَتَعَالَى :

اینکَه اَزْنَامَهَهَای آَسَمَانِی پَرْسَشَ رَفَتَه بُودَ رَگَ جَهَانَ درَدَسَتَ
پَنْشَكَ دَانَا اَسْتَ درَدَ رَا مَى بَيَنَدَ وَبِدَانَائِي درَمَانَ مِيَكَنَدَ
هَرَرَوَزَ رَا رَازَى اَسْتَ وَهَرَسَرَأَ آَواَزَى درَدَ اَمْرُوزَ رَا درَمَانِي
وَفَرَداَ رَا درَمَانَ دِيَگَرَ اَمْرُوزَ رَا نَكَرَانَ باَشِيدَ وَسَخَنَ اَزَ اَمْرُوزَ

رَانَيَدَ " اَنْتَهَى .

هَرَمَنْصِفَى گَواَهِي مِيدَهَدَ كَه اَيِنَ كَلْمَه اَزَمَرَابَيَى عَلَمَ الهِيَ
مَحْسُوبَ وَجَمِيعَ آنچَه سَؤَالَ نَمُودَه بَكَمَالَ ظَهُورَ وَبِرَوْزَ درَاوَ
مَنْطَبَعَ وَآشَكَارَ طَوبَى لَمَنَ اوَتَى بَصَائِرَه مِنَ لَدِيَ اللَّهِ الْعَلِيمَ
الْحَكِيمَ وَسَؤَالَ دِيَگَرَ صَاحَبَ يَكَانَه چَهَارَ طَائِفَه درَمَلَكَ
هَسَنَتَنَدَ طَائِفَه مِيَگَوِينَدَ جَمِيعَ عَوَالَمَ مَشْهُودَ اَزَ ذَرَه تَا شَمَسَ
حَقَّ مَطْلَقَنَدَ وَغَيْرَحَقَّ مَشْهُودَ نِيَسَتَ طَايِفَه دِيَگَرَ مِيَگَوِينَدَ
ذَاتَ وَاجِبَ الْوُجُودَ حَقَّ اَسْتَ وَانَبِيَاءَ وَاسْطَه ما بَيْنَ خَدَآَ وَ
خَلْقَنَدَ كَه خَلَقَ رَا رَاهِنَمَائِيَ بَسُويَ حَقَّ نَمَائِنَدَ طَايِفَه دِيَگَرَ
مِيَگَوِينَدَ كَوَاكِبَ خَلَقَ حَضَرَتَ وَاجِبَ الْوُجُودَنَدَ وَبَقِيهِ اَشِيَاءَ
تَمَامَا اَثَرَ وَفَوَایَدَ آنَهَايَنَدَ بَشَهُودَ مِيَآيَنَدَ وَمِيرَونَدَ مَانَنَدَ حَوْضَى

که پرآب میشود کرمه از او تولد میگردد میآیند و میروند
طایفه دیگر میگویند حضرت واجب الوجود طبیعتی خلق
فرموده که از اثر و فوائد او ذره تا شمس بشهود میآیند و میروند
اول و آخری ندارند چه حسابی و چه کتابی مانند آنکه
باران میآید گیاه میروید و تمام میشود سایر چیزها متمثّل
با آن پیغمبرها و سلاطین که قانون و نظمی قرار داده اند
بجهة نظم مملکتی و تدابیر مدنی بوده انبیا بقسمی سلاطین
بطور دیگر سلوک کرده اند نبی گفته که خدا فرمود مردم مطیع
و منقاد شوند سلاطین با توب و شمشیر با خلق رفتار کرده اند

ص ۱۵۲

از این چهار طایفه کدام مقبول حق است ؟

جواب :

جمعیع این فقرات در بیان اول که از لسان رحمن جاری شده
بود لعمر الله اوست حاوی و دارای آنچه ذکر شد چه که
میفرماید امروز را نگران باشید و سخن از امروز رانید چه که
امروز سلطان ظهور ظاهر و مکالم طور ناطق هر چه بفرماید
اوست اساس متین از برای بناهای مداری علم و حکمت عالمیان
هر نفسی باو متشبث شد او در منظر اکبر از اهل بصر مذکور
این کلمه علیا از قلم اعلی جاری قوله جل و عز :
"امروز روز بصر است چه که وجه الله از افق ظهور ظاهر و لائح
و امروز روز سمع است چه که ندای الهی مرتفع کل باید
امروز آنچه از مطلع کتب و مشرق وحی و مظہر علم و معدن حکمت
ربانی ظاهر شد با آن تشبیث نمایند و با آن ناطق گردند پس
علوم و محقق شد که جواب سؤال در ملکوت بیان از مطلع علم
رحمن نازل و ظاهر طوبی للعارفین "

و این چهار فقره که ذکر شده این بسی واضح و معلوم است
که فقره دویم اقرب بتقوی بوده و هست چه که انبیاء و مرسیین
وسایط فیض الهی بوده اند و آنچه از حق بخلق رسیده
بواسطه آن هیاکل مقدسه و جواهر مجرد و مهابط علم و
مظاہر امر بوده و فقرات دیگر را هم میتوان توجیه نمود چه که

ص ۱۵۳

در مقامی جمیع اشیاء مظاہر اسماء و صفات الهی بوده و هستند

اینکه از سلاطین مرقوم داشته‌اند فی الحقیقہ ایشان مظاہر
اسم عزیز و مشارق اسم قدیر حق جل جلاله‌اند و جامه که
موافق آن هیاکل عزیزه است عدل است اگر بطراز آن فائز
شوند اهل عالم براحة کبری و نعمت عظمی متنعم گردد
و هر نفسی که فی الجمله از رحیق علم الهی آشامید جواب
امثال این مسائل را بادله‌های واضحه مشهوده آفاقیه
و ایات ظاهره و باهره انفسیه بیان مینماید اگرچه الیوم امر
دیگر ظاهر و گفتگوی دیگر لایق سؤال و جواب در اول تسع
عهدش منقضی شد. اینست که میفرماید قوله جل و عز:
"لیس الیوم يوم السؤال اذا سمعت النداء من مطلع الكربلاء
قل لبیک یا الله الاسماء و فاطر السمااء و اشهد انک ظهرت و
اظهرت ما اردته امرا من عندک انک انت المقتدر القدیر" انتهی.
آنچه صاحب یگانه نوشته‌اند جواب کل واضح و مشهود است
و آنچه از اسماء عنایت الهی مخصوص ایشان نازل مقصود آنکه
ترنمات خوش حمامه بقا و زمزمه‌های اهل فردوس اعلی را
بشنوند و حلاوت ندا را بیابند و باثر آن مشی نمایند
یومی از ایام کلمه از لسان مبارک درباره ایشان شنیده که
دلیل برآنست وقتی موفق شوند بر امیریکه ذکر شن بطراز خلود

ص ۱۵۴

فائز شود بعد از ورود عریضه ایشان بساحت امنع اقدس
فرمودند یا عبد حاضر اگرچه جناب مانکچی اقوال غیر را
نوشته‌اند و سؤال نموده‌اند ولکن از نامه اش عرف حب
استشمام میشود از حق بطلب او را بما یحب ویرضی فائز
فرماید انه على کل شیء قدیر" انتهی.
از این بیان حضرت رحمن عرف خوش مرور مینماید انه لهو العلیم الخیر.
سؤال دیگر ایشان در قواعد مذهب اسلام فقه و اصول دارند
و در مذهب مه آبادان و هندو جز اصول طریقه دیگر نیست
معتقدند که جمیع قواعد جز اصول است حتی آب آشامیدن
و زن گرفتن تمامی امور زندگانی همینطور است استدعا آنکه
کدامیک مقبول حق جل ذکره است؟

از برای اصول مراتب و مقامات است اصل اصول و اس اسطقسات
معرفه الله بوده و خواهد بود و ریبع عرفان رحمن این ایام
است آنچه الیوم از مصادر امر و مظہر نفس الهی ظاهر شود

اوست اصل و برکل فرض است اطاعت او و جواب این سؤال
نیز در کلمه مبارکه متقدنه عالیه که میفرماید :

"امروز را نگران باشید و سخن از امروز رانید بوده و هست
چه که الیوم سید ایام است و هر چه در او از مبدء امراللهی
ظاهر شود حق است و اصل اصول امروز بمثابه بحر مشاهده

ص ۱۵۵

میشود و سایر ایام بمثابه خلیج و جداول منشعبه از او آنچه
الیوم گفته شود و ظاهر گردد او اصل است و ام الیان
و ام الکتاب اگر چه جمیع ایام بحق جل جلاله منسوب است
ولکن این ایام تخصص یافته و بطراز نسبت مزین گشته چه که
در کتب اصفیا و بعضی از انبیاء بیوں الله معروف دریک مقام
این یوم و آنچه در او ظاهر میشود از اصول است و سایر
ایام و ما یظہر فیها از فروع محسوب است و این فروع اضافی
و نسبی است مثلا وقتی مساجد بالتنسبه الی معرفة الله
از فروع محسوب است چه که ثانی معلق و منوط باول است
و اصولی که ما بین علمای عصر متداول است که ترتیب داده اند
واز آن استنباط احکام الهی مینمایند علی رأیهم و مذهبهم
در مسئله فور و تراخی ملاحظه فرمائید حق جل جلاله میفرماید
کلوا و اشربوا حال انسان نمیداند اجرای این حکم فوریست
و یا اگر تأخیر شود عیبی ندارد بعضی بر آنند بوجود قرینه
معلوم میشود یکی از علمای اعلام در نجف اشرف قصد طوایف
خامس از آل عبا علیهم السلام نمود مع جمعی از علماء در عرض
راه اعراب بادیه قصد نهب و غارت نمودند جناب عالم مذکور
فورا آنچه با او بود تسليم نمود شاگردها عرض نمودند سرکار
آقا در این مسئله رأی شما بر تراخی بوده چه شد که بفور
عمل نمودید فرمودند مؤمن بوجود قراین و اشاره بنیزه های

ص ۱۵۶

اعرب نمودند و در اسلام مؤسس اصول ابوحنیفه که از ائمه
سنت و جماعت است بوده و از قبل هم بوده چنانچه ذکر شد
ولکن رد و قبول الیوم بكلمه الهی معلق و منوط این اختلافات
لا یق ذکر نه آنچه از قبل بوده لحاظ عنایت با آن متوجه لیس
لنا ان نذکره الا بالخیر چه که منافات با اصل نداشته

و ندارد ان الخادم يعترف بان لا علم عنده ويشهد بان العلم
عند الله المهيمن القيوم اليوم آنچه مخالف واقع شود او مردود
بوده وهست چه که آفتاب حقيقة از افق سماء علم مشرق
ولائح طوبی از برای نفوسيکه قلوب را از ماء بيان الهی از جمیع
کدورات و اشارات و عبارات مطهّر کرده بافق اعلى توجه نموده اند
اینست فضل اکبر و فيض اعظم هر نفسی بآن فائز شد بكل خیر
فائز است والا علم ما سوی الله نفعی نبخشید و نخواهد بخشید
این اصول و فروع هم که ذکر شد این مطالبی است که علمای ادیان
علی قدر مراتبهم در او تکلم نموده اند وحال بهتر آنکه باین
کلمه تثبت نمائیم که میفرماید ذرهم فی خوضهم انه یقول
الحق و یهدی السبيل والامر الله العزیز الجميل".

سؤال دیگر ایشان جماعتی قائلند که آنچه بحکم طبیعی
و عقل مقبول است در شریعت جایزو لازم است و آنچه حکم
طبیعی و عقل قبول نکرد نباید کرد و جماعتی قائلند که آنچه
از شرع و شارع مقدس رسیده بدون دلیل و عقل و برهان

ص ۱۵۷

طبیعی او را باید قبول کرد و تبعدا باید رفتار نمود جواب
و سؤال ندارد مانند هروله در صفا و مروه و سنگ جمره و در
وضو مسح پا و سایر اعمال مرقوم شود کدام مقبول است از برای
عقول مراتب بوده وهست چنانچه حکما در این مقام ذکر
نموده اند آنچه که دکرش خارج از این مقام است لذا از آن صرف نظر
شد و این بسی واضح و میرهن است که عقول جمیع ناس در یک
درجه نبوده و نیست عقل کامل هادی و مرشد بوده وهست
چنانچه اینکلمه علیا در جواب این فقره از قلم اعلى نازل قوله جل اجلاله :
"زیان خرد میگوید هر که دارای من نباشد دارای هیچ نه
از هرچه هست بگذرید و مرا بیابید من آفتاب بینش و دریای
دانش پژمردگان را تازه نمایم و مردگان را زنده کنم منم آن
روشنائی که راه دیده بنمایم و منم شاهباز دست بی نیاز
پر بستگان را بگشایم و پرواز بیاموزم " انتهی .

ملاحظه فرمائید بچه واضحی جواب این فقره از ملکوت علم
الهی نازل شده طوبی للمنتفرسین و للمنتفکرین و للعارفین
مقصود از عقل عقل کلی الهی است چه بسا ملاحظه میشود
بعضی از عقول هادی نیستند که سهل است بل عقالند

وارجل سالکین را از صراط مستقیم منع مینمایند عقل جزوی
محاط بوده انسان باید جستجو نماید و تفحص کند تا بمبدأ راه

ص ۱۵۸

یابد و او را بشناسد و آگر معرفت مبدء که عقل کل طائف اوست
حاصل شد آنچه بفرماید البته از مقتضیات حکمت بالغه است
وجود او بمتابه آفتاب از دونش فرق دارد اصل شناختن
اوست و بعد از معرفت او آنچه بفرماید مطاع و مطابق با
مقتضیات حکمت الهیه و از جمیع انبیا از قبل و قبل قبیل اوامر و
نواهی بوده از بعض اعمال که مشاهده میشود الیوم مقصود
ابقای اسم الهی است و مکافات از برای عامل از قلم اعلی
مذکور و مسطور آگر نفسی نفسی لله برآرد البته مکافات آن ظاهر
میشود چنانچه از سماء مشیت الهی بر سید ابظحی این آیه
کبری نازل قوله تبارک و تعالی : "و ما جعلنا القبلة التي كنت
عليها آلا لتعلم من يتبع الرسول ممن ينقلب على عقبیه" آگر نفسی
حال در این ظهور امنع اقدس تفکر نماید و آنچه در آیات
نازل شده تدبر کند شهادت میدهد که حق مقدس از خلق
است و علم کل شیء نزد او بوده و خواهد بود و هر صاحب
انصافی شهادت داده و میدهد که آگر نفسی در این ظهور
اعظم توقف نماید او از اثبات امری از امور یعنی مذهبی از
مذاهب خود را عاجزو قاصر مشاهده نماید و آنان که از خلعت
انصاف محرومند و با عتساف قائم میگویند آنچه را که لازم اصحاب
ضغیمه و بعضا گفته اند العلم عند الله العلیم الخیر یومی
از ایام این عبد تلقاء وجه حاضر فرمودند یا عبد حاضر

ص ۱۵۹

بچه مشغول بودی؟ عرض شد جواب جناب میرزا ابوالفضل
را مینوشتیم فرمودند بنویس بجناب ابوالفضل علیه بهائی
قسمی شده که مردم روزگار با عتساف انس گرفته اند و از انصاف
در گریز ظهوریکه حق جل جلاله او را بکمال بزرگی یاد نموده
و گواهی بر آگاهی او داده و بر تقدیس و تنزیه ذاتش عن الاشیاء
و الامثال اعتراف نموده گاه او را آفتاب پرست و گاهی آتش پرست
نامیده اند چه مظاہر و مطالع بزرگ را که از مقاماتشان غافل و
از عنایاتشان محروم بلکه نعوذ بالله به سب و لعن ناطق

یکی از پیغمبران بزرگ که او را ایام جهال عجم ردد مینمایند
 باین کلمه علیا ناطق بوده میفرماید آفتاب جرمی است مدور
 و تیره سزاوار نبوده و نیست که او را الله نامند و یزدان گویند
 حضرت یزدان کسی است که آگاهی او را ادراک نکند و علوم
 عالم او را محدود نسازد و چگونگی او را کسی ندانسته و نمیداند
 و نخواهد دانست ملاحظه نمایید بلسان فصیح بلیغ
 شهادت داده بر آنچه ایوم حق بآن ناطق است مع ذلک
 باسم مؤمن نزد این همچ رعاع مذکور نه تا چه رسد بمقامات
 علیا و در مقام دیگر آن حضرت میفرماید : هست از هستی او
 ظاهر و هویدا و آگر یزدان نباشد هیچیک از آفرینش را
 هستی نه و بخلعت وجود مزین نه اعاذنا الله و ایاکم من
 شرّالذین انکروا حق الله و اولیائه و اعرضوا عن افق شهدت

ص ۱۶۰

له کتب الله المهیمن القيوم " انتهی .

باری از آنچه از قبل ذکر شد بوضوح پیوست که هر عقلی میزان
 نبوده و نیست و عاقل در رتبه اولیه اولیای حق جل جلاله
 بوده و هستند الذین جعلهم الله مخازن علمه و مهابط
 وحیه و مطالع امره و مشارق حکمته هم الذین جعلهم الله
 مقام نفسه فی الارض بهم يظهر ما اراده الله من اقبل اليهم
 فقد اقبل الى الله ومن اعرض ليس له ذكر عند الله العليم الحكيم " .
 میزان کلیه این مقام است که ذکر شد هر نفسی بآن فائز شد
 یعنی مشرق ظهور را شناخت و ادراک نمود او در کتاب الهی
 از عقلا مذکور و مسطور و من دون آن جا هل آگر چه بزعم خود
 خود را دارای عقول عالم شمرد حال آگر نفسی خود را بین
 یدی الله مشاهده نماید و از اعراض و اغراض مطهّر نموده
 در آنچه از اول الى حال در این ظهور اعظم نازل و ظاهر شده
 تفکر کند شهادت میدهد که ارواح مجرد و عقول کامله و نفوس
 مهذبه و آذان واعیه و ابصار حدیده و السن طلقه و صدور
 منشرحه و قلوب منوره کل طائف و خاضع بل ساجدند نزد
 عرش عظمت الهی و سؤال دیگر ایشان مظاہر قبل در دوره خود
 یکی گوشت گاو را حلال و یکی حرام و گوشت خوک را یکی
 حلال و یکی حرام کذلک مختلف حکم کرده اند استدعا آنکه

حق جلّ ذکرہ محرمات مذهبی را مرقوم فرمایند .

بر حسب ظاهر ذکر و تفصیل این مطلب مذکور خارج بود از
مقتضیات حکمت چه که خدمت جناب صاحب یگانه نفوس مختلفه
مراوده مینمایند و جواب آن بر حسب ظاهر مخالف است با
مذهب اسلام لذا بتلویح جواب از اسماء مشیت نازل و ارسال
شد در فقره اول که میفرماید رگ جهان در دست پیشک
دان است الی آخر قوله جلّ و عزّ جواب این فقره بوده و هست
و میفرماید امروز را نگران باشید و سخن از امروز رانید یعنی
ناظر بحکم الله باشید آنچه ایام بفرماید و بحلیت آن حکم
نماید او حلال است کلمه صحیح حق آن است باید جمیع
بامر حق ناظر باشند و بما یظہر من افق الاراده چه که
باسمش علم یفعل ما یشاء مرتفع و رایه یحکم ما بیاید منصوب
مثلاً اگر حکم فرماید براینکه آب حرام است حرام میشود و
همچنین بالعکس بر هیچ شیئی از اشیاء هذا حلال وهذا
حرام نوشته نشده آنچه ظاهر شده و میشود از کلمه حق جلّ
جلاله بوده این امور واضح است احتیاج بتفصیل نه و
بعضی از احزاب همچه تصور مینمایند که هر حکمی که نزد
ایشانست تغییر نمینماید از لّا بوده و خواهد بود در فقره
آخر ملاحظه فرمائید قوله تبارک و تعالیٰ :
سخن باندازه گفته میشود تا نورسیدگان بمانند و نورستگان

برسند شیر باندازه باید داد تا کودکان جهان بجهان
بزرگی در آیند و در بارگاه یگانگی جای گزینند " انتہی .
مثلاً حزیبی بر آنند که خمر لم یزل ولا یزال حرام بوده و خواهد
بود و حال اگر بایشان گفته شود میشود وقتی بطراز حلیت فائز
گردد بر اعراض و اعتراض قیام نمایند نفوس عالم معنی یفعل
ما یشاء را ادراک ننموده اند و از ادراک عصمت کبری قسمتی
نبرده اند طفل را در اول ایام شیر باید داد اگر لحم
داده شود هلاک گردد و این ظلم صرف است و بغایت از
حکمت بعید طوبی للعارفین عصمت کبری چنانچه وقتی از
لسان مبارک استماع شد مخصوص است بمظاہر امر و مطالع
و حی الھی این فقره باختصار عرض شد چه که فرصت مفقود

است و بمتابه عنقا مذکور و غير موجود .
 سؤال دیگر ايشان در مذهب مه آبادان و هندوانست که
 هر که در مذهب و ملتی بهر لون و ترکیبی و بهر صفت و حالتی
 باشد همینقدر که معاشر با شما شد با او مهربانی نماید
 و بطور برادری رفتار کنید در مذاهب دیگر اينظور نیست
 و مذاهب غير را اذیت و آزار مینمایند و زجر آنها را مباح دانسته اند
 کدامیک مقبول حق است کلمه اولی حق بوده و خواهد بود
 تعرض بنفسی جایز نبوده و نیست اذیت و آزار عباد نزد حق
 مقبول نه بکرات این کلمه عليا از قلم اعلى جاري قوله تبارک و تعالى :

ص ۱۶۳

"اى عباد دين الله و مذهب الله از برای اتحاد و اتفاق
 ظاهر شده او را سبب و علت اختلاف و جدال منماید
 در الواح متعدده اين فقره نازل و مسطور باید شخص مبين
 بكمال رحمت و رأفت و شفقت کلمه را القا نماید هر نفس اقبال
 نمود و بقبول فائز شد او از اهل فردوس اعلى در صحیفه حمراء
 مسطور و آگر قبول ننمود تعرض بهیچوجه جایز نه در يك
 مقام ميفرماید طوبی لمن اصبح قائما على خدمة العالم
 و همچنین فرموده اهل بها باید فوق اهل عالم طiran
 نمایند درباره مذهب ضغينة و بعضا و نزاع و جدال کل
 منع شده اليوم از افق عنایت الهی شمس اشراق نموده
 و بر جین او اين کلمه عليا از قلم اعلى مثبت " انا خلقناكم
 للمحبة والوفاء لا للضغينة والبغضاء و همچنین در مقام
 دیگر بلسان پارسی نازل شده آنچه که اکباد مقرین و مخلصین
 را بگدازد و شئونات مختلفه را بمطلع اتحاد کشاند و کل ازانوار
 توحید منور و بافق علم الهی توجه نمایند قوله تبارک و تعالى :
 "دوست یکتا ميفرماید راه آزادی باز شده بستابید و چشمه
 دانائی جوشیده از او بیاشامید . بگوای دوستان سرا پرده
 یگانگی بلند شد بچشم بیگانگان یکدیگر را مبینید همه بار
 یک دارید و برگ یک شاخسار " انتهی .
 و مقام عدل که اعطاء کل ذیحق حق است بدو کلمه معلق

ص ۱۶۴

و منوط است مجازات و مكافات در اين مقام هر نفسی

باید بجزای عمل خود برسد چه که راحت و آسایش عالم
معلق و منوط باینست چنانچه فرموده‌اند قوله تعالیٰ :
"خیمه نظم عالم بدوستون قائم و بريا مجازات و مكافات " انتهی .
باری از برای هر مقام مقالی است و از برای هر هنگام عملی
طوبی از برای نفوسيکه لله قیام نموده‌اند والله ناطق‌اند والی الله راجع .
سؤال دیگر ایشان در مذهب هندو و زردشت هر که از خارج
بخواهد داخل مذهب آنها شود راه نمیدهند و مقبول
ندارند در مذهب عیسی هر که بمیل خود باید داخل شود
راه میدهند ولی اظهار و اصرار ندارند و در مذهب حضرت
رسول و موسی اصرار در اینکار دارند و تکلیف مینمایند
علاوه اگر نکنند دشمن میشوند مال و عیال آنها را مباح میدانند
کدام مقبول حق است؟ بنی آدم کل برادراند و شروط
برادری بسیار از جمله آنکه هر نفسی آنچه از برای خود میخواهد
باید از برای برادران خود هم بخواهد لذا اگر دوستی
بنعمت ظاهریه و باطنیه و یا مائده سماویه برسد باید بکمال
محبت و مهربانی دوستان خود را آگاه نماید اگر اقبال نمودند
حصل المراد و الا من دون تعرض و کلمه که سبب حزن

ص ۱۶۵

فی الجمله شود اورا بخود و اگذارند هذا هو الحق و ما بعد الحق الا ما لا ينبغي .
جناب صاحب یگانه وفقه الله مرقوم داشته‌اند که ملت هندو
و زردشت هر که بخواهد داخل مذهب ایشان شود راه نمیدهند
این مخالف است با ارسال رسول و آنچه در کتب ایشان است
چه که هر شخصی من لدی الله ظاهر شود او از برای هدایت
عباد و تربیت ایشان فرستاده میشود چگونه میشود که طالب
و قاصد را از مطلوب و مقصود منع نمایند آتشکده‌های عالم
شاهد و گواهند و با سوز و گداز در عصر خود من علی الارض را ندا
مینمودند و بیزدان پاک دعوت میفرمودند و همچنین مرقوم
داشته‌اند در مذهب عیسی هر که بمیل خود باید داخل شود
راه میدهند ولی اظهار و اصرار ندارند این فقره هم مشتبه
شده چه که بسیار اصرار داشته و دارند بر تبلیغ قریب به
سی میلیون مصروف اداره ملیه ایشان است و مبشریشان در
جمعیع دیار منشروع بکمال جد و جهد در تبلیغ دین عیسی
مشغولند اینست که عالم را احاطه نموده‌اند چه مقدار

مدارس و کنائس ساخته‌اند لاجل آنکه اطفال بکسب علوم
مشغول شوند ولکن مقصود باطنشان این است که هم
تحصیل نمایند و هم در طفولیت اخبار حضرت مسیح را بشنوند
تا در مرایای وجودشان که غباری اخذ نموده منطبع شود

ص ۱۶۶

آنچه را که قصد نموده‌اند هیچ مذهبی باصرار ایشان در
ترویج مذهب حضرت مسیح دیده نشده . باری آنچه
الیوم حق است ولدی العرش مقبول آنست که اول ذکر شد
انسان از برای اصلاح عالم آمده و باید لوجه الله بخدمت
برادران خود قیام نماید از قبول باید مسرور شود باینکه
برادرش بنعمت جاودانی فائز شده والا از حق هدایت او را
طلب نماید من دون آنکه طرف مقابل از او بغضی و یا
اکراهی احساس کند الامر بید الله يفعل ما يشاء و يحكم
ما يريده و هو العزيز الحميد از حق جل جلاله میطلبم که بر
حکیم علی الاطلاق آگاه شویم و اورا بیابیم و بعد از آگاهی
و اثبات ما هو علیه دیگر ظنون و اوهام اهل عالم ضری باو
نرساند و حکیم که نبض عالم درید قدرت اوست شاید وقتی
بعضی اعضای فاسده را قطع نماید تا سرایت بسایر اعضاء
نماید و این عین شفقت و رحمت است و براحدی نیست براو
تعرض نماید چه که اوست دانا و بینا .

سؤال دیگر ایشان در مذهب مه آبادان و زردشت میفرماید
مذهب و طریقه ما از سایر مذاهب برتر و بهتر است سایر انبیاء
مذهب آنها همه حق است مانند نزد سلطان از صدر اعظم
مقامات متفرقه تا سریاز خبر در نزد خدا دارند هر که
میخواهد در دین خود باشد مزاحم احده نمیشوند هندو

ص ۱۶۷

میگوید هر که گوشت خور است به راسم و هر قسم رنگ بهشت را
نخواهد دید مذهب حضرت رسول و عیسی و موسی میگویند
هر که دین و مذهب ما را قبول ندارد اصلا رنگ بهشت را
نخواهد دید کدام مقبول حق جل ذکره است اینکه میفرماید
دین و آئین ما برتر و بهتر است از آئین و دین انبیاء مقصود
انبیاء قبل از ایشان است این نفوس مقدسه در یک مقام

متحدند اولهم آخرهم وآخرهم اولهم کل از جانب خدا
آمده‌اند و با و دعوت نموده‌اند و با و راجع شده‌اند
کتاب ایقان که فی الحقیقت سید کتب است و در اول این‌ظهور
اعظم از قلم اعلی جاری شده این مراتب در او نازل گشته
طوبی لمن شهد و رأی و تفرس فیه حبّا اللہ مالک الوری .
و اینکه مرقوم داشته‌اند که هندو میگوید هر که گوشت خور است
رنگ بهشت را نخواهد دید این مخالف است با بیان دیگر
که میفرماید همه حقّند چه اگر حقیقت ثابت شود عدم لقای
جنت معنی ندارد و معلوم نیست که از جنت چه قصد کرده‌اند
و چه ادراک نموده‌اند هر نفسی الیوم برضای حقّ جلّ فائز
شد او از اهل فردوس اعلی و جنت علیا مذکور و محسوب است
و در جمیع عوالم الهی ثمرات او را بباید لعمر المقصود قلم از
ذکر این مقام عاجز است و از وصف این بیان قاصر طوبی لمن
فاز بالرضا و ویل للغافلین هر یک از انبیاء که از جانب حقّ

ص ۱۶۸

آمده بعد از ثبوت این مقام بر احادی نیست که لم و بم
تكلّم نماید آنچه بفرماید باید کلّ قبول نمایند و اطاعت کنند
هذا ما حکم به فی کتبه وزیره والواحه .

سؤال دیگر ایشان هندوان بدان آواز دارند که خدا خرد را
به پیکر آدمی آفریده است و نام آن برمه است و آن بجهان
آمده و مایه آبادی شده و ایشان از اولاد اویند زردشتیان
گویند خداوند بمیانجی نخستین خرد مردی آفرید مه آباد
نام اوست ما از اولاد اوئیم چون پیدایش جهان را از شش
گونه بیرون ندانند دو گونه آن این بود که نگاشته‌اند و دیگر
گونه آفریده شدن از آب و دیگر از خاک و دیگر از آتش و دیگر
از خرس و میمونست هندوان و پارسیان گویند چون بود ما
از خرد است آفریدگان و مردمان دیگر را بخود راه ندهیم
این گفته ایشان درست است یا نه هر گونه پسندیده دانند
بخردانی رهبر باز نمایند جمیع عالم باراده حقّ جلّ جلاله خلق
شده و آدم بدیع از کلمه مطاعه الهیّ بوجود آمده و اوست
مطلع و مکمن و معدن و مظہر عقل و از او خلق بوجود آمده
اوست واسطه فیض اولیه از اول خلق علی ما هو علیه احادی
اطلاع نداشته جز علم حقّ جلّ جلاله که محیط است بر کلشیء

و قبل وجوده و بعد وجوده واول و آخر خلق محدود نشده
و سر آن بر احدی پدیدار نگشته لم یزل علمش نزد مخازن علم الهی

ص ۱۶۹

مکنون و مخزون بوده و هست و حدوث عالم نظر بآن است
که مسبوق بعلت است و قدم ذاتی مخصوص بحق جل جلاله
بوده و هست و این کلمه نظر بآن ذکر شد که از بیان اول گفته
شد اول و آخر خلق محدود نیست احدی رایحه قدم ادراک
نکند قدم حقيقی ذاتی مخصوص بحق است و از برای عالم
نسبی و اضافی و آنچه از اولیت و آخریت و یا فوق آن استنباط
نموده اند از انبیاء و اصفیاء و سفرای حق اخذ کرده اند
عالم ذر هم که مشهور است در بعثت انبیاء بوده و ما دون آن
موهوم و از ظنون و در حین ظهور کل خلق در صقع واحدند
و بعد بقبول و عدم قبول و صعود و نزول و حرکت و سکون و اقبال
و اعراض مختلف میشوند مثلا حق جل جلاله بسان مظہر
ظهور میفرماید : الست بریکم هر نفسی بقول بلی فائز شد
او از اعلی الخلق لدی الحق مذکور مقصود آنکه قبل از القای
کلمه کل در صقع واحد و مقام واحد مشاهده میشوند و بعد از
آن اختلاف اظهار شده و میشود چنانچه مشاهده نموده و
مینمایند از آنچه ذکر شد محقق و ثابت است که کسی نمیتواند
بگوید ما از عقل خلق شده ایم و غیر ما از غیر آن و حقی که
بمثابه آفتاب روشن و واضح است آنکه کل باراده الله خلق
شده اند و از مبدء واحد آمده اند کل از او بوده و رجوع کل باو
خواهد بود این معنی کلمه مبارکه انا الله و انا اليه راجعون

ص ۱۷۰

که در فرقان از قلم رحمن جاری شده بر آنجناب واضح و مبرهن
است که آنچه ذکر شد جواب کل در یک فقره از فقراتیکه از قلم
اعلی جاری شده بوده طوبی از برای نفوosi که مطهّرا از
شئونات الخلق و مقدّسا عن الظنون والاوهام در ریاض علم
الهی تفرج نمایند تا از هر شیء آیات عظمت را مشاهده کنند
با اسم جناب صاحب بسیار چیزها نوشته شده خود ایشان اگر
مطلع شوند و ثمرات آنرا بیابند بسیار مسروق میشوند بشائیکه
احزان عالم ایشان را محزون ننماید انشاء الله این کلمه را

ب تمام لسان یعنی بلسان حقیقت ذکر نمایند و عمل فرمایند
 میفرماید قل اللہ ثم ذرهم فی خوضهم یلبعون و در صدد
 آن باشند که خلق محجوب را که در زوایای تاریکی و ظلمت
 مانده اند بنور آفتاب کشانند باسم اعظم علمی که حکایت
 نمینماید مگر از ظهور بگیرند و پیش رو احزاب قبل شوند که
 شاید تیرگیهای عالم بر طرف شود و انوار آفتاب حقیقت عالم را
 فراگیرد اینست فضل اکبر و مقام اعظم اگر انسان باین مقام
 فائز نشود بچه دلخوش است و بچه مأنوس و بچه قائم و بچه
 متحرک و بیاد که میخوابد و باسم که بر میخیزد ایضا انا اللہ و انا الیه راجعون .
 سؤال آخر ایشان الواح منزله آنچه زیارت شده اغلب بلسان
 عربی بوده چون در این زمان دلبر پارسی زیان آمد عربی مطروح

۱۷۱

و متروک است چنانچه اعراب خود هنوز معنی قرآن را نفهمیده
 و ندانسته اند و لسان پارسی در نزد اهل ربع مسکون مرغوب
 و پسندیده و مطلوب است چنانچه پارسی در مقابل ممتاز
 است فرس قدیم هم در مقابل آن ممتاز است در نزد هندیان
 و غیره زیاده بر زیاده مرغوب افتاده بهتر آنکه حق جل ذکره
 بعد الایام اغلب بلسان پارسی صرف تنطق فرمایند چون
 جذب قلوب را بهتر میکند استدعا آنکه جواب عرایض فدوی
 بلسان پارسی صرف عنایت و مرحومت شود . فی الحقیقہ لسان
 پارسی شیرین و محبوب است و بعد از عرض این فقره
 در ساحت امنع اقدس الواح بسیار باین لسان نازل و اینکه در
 ذکر فرقان نوشته اند که معنی ظاهر آنرا درک ننموده اند
 باقلام مختلفه و السن لا تحصی معنی و ترجمه آنرا ننموده اند
 و آنچه از ادراک آن عاجزند اسرار و بواطن او بوده و هست
 و آنچه گفته و بگویند باندازه خود بوده و خواهد بود و علی شانهم
 و مراتبهم ذکر شده و خواهد شد و آنے علی ما هو علیه لا یعلم
 الا اللہ الفرد الواحد العلیم امروز جهان خدا و جهان
 کد خدا و جهان باری و جهان پناه ظاهر و هویدا جمیع
 آذان باید مترصد باشند که با صغاے آنچه از ملکوت اراده ظاهر
 شود فائز گردد و همچنین جمیع ابصار منتظر که آنچه از آفتاب
 علم و حکمت اشراق نماید بمشاهده آن مزروع آید لعمر المقصود

امروز روز چشم و گوش است و امروز روز فؤاد است و امروز روز
 لسان است طوبی از برای فائزین و طوبی از برای قاصدین
 و طوبی از برای عارفین امروز روزیست که انسان میتواند کسب
 مقامات باقیه نماید چه که آنچه از قلم اعلی درباره هر نفسی
 جاری شده بطراز قدم مزین است ایضا طوبی للفائزین
 و اینکه صاحب یگانه نوشه اند چون این زمان دلبر پارسی زبان
 آمد عربی مطروح و متروک است در این مقام این کلمه علیا
 از قلم اعلی جاری و نازل قوله جل عز اجلاله تازی و پارسی
 هر دو نیکو است چه که آنچه از زبان خواسته اند بی بردن
 بگفتار گوینده است و این از هر دو میاید و امروز چون آفتاب
 دانش از آسمان ایران هویدا است هر چه این زبان را ستایش نماید سزاوار است . انتهی
 فی الحقيقة نور حقيقة از افق بیان الهی مشرق ولاائح است
 احتجاج بذکر این فانی و امثال او نبوده و نیست در حلوات لسان
 پارسی شک و شبھه نبوده ولکن بسط عربی را نداشته و ندارد
 بسیار چیزها است که در پارسی تعبیر از آن نشده یعنی لفظی
 که مدل بر او باشد وضع نشده هیچ لسانی در ارض بوسعت
 و بسط عربی نبوده و نیست این کلمه از روی انصاف و حقيقة
 ذکر شد والا معلوم است امروز عالم از آفتابیکه از افق ایران

طالع ولاائح است منور در اینصورت این لسان شیرین را هر چه
 وصف نماید سزاوار است . جمیع سؤالات جناب صاحب ذکر
 شد و جواب ارسال گشت اگر مصلحت باشد و حکمت اقتضاء
 نماید ملاحظه نمایند بأسی نیست و همچنین آقایان آن ارض
 مثل جناب محبوبی علی قبل اکبر علیه بهاء الله مالک القدر
 و محبوبی جناب آقا میرزا اسدالله علیه من کل بهاء ابهاء
 ملاحظه فرمایند محبوب است . این خادم از حق جل جلاله
 میطلبید عالم انسان را بعدل و انصاف مزین فرماید اگرچه
 انصاف هم از شئونات عدل است و عدل سراجی است که انسان
 را در ظلمت دنیا راه مینماید و از خطر حفظ میکند اوست
 سراج و هاج حق امرای ارض را از نورش منور فرماید ان الخادم
 یسئل الله بان یوفق الكل علی ما یحب ویرضی اله لمالک
 الاخرة والاولی لا الله الا هو المقتدر القدیر" انتهی .

باب ششم

قسمتی از لوح مبارک جمال قدم جل جلاله که
شرح و تفصیل نزول لوح مبارک رئیس و شرح
شهادت جناب بدیع و شهدای دیگر و مطالب
مهمه سائمه در آن نازل گردیده است

قوله تعالی

ص ۱۷۴

بسم رَبِّنَا الْأَقْدَسِ الْأَعْظَمِ الْعَلَى الْأَبْهَى
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَفَى بِالْوَعْدِ وَأَنْزَلَ الْمَوْعِدَ مِنْ سَمَاءٍ مُّشَيْتَهُ
وَأَظْهَرَ مَا كَانَ مَسْطُورًا مِنْ قَلْمَهِ الْأَعْلَى فِي كُتُبِهِ وَصَحْفِهِ وَزِبْرِهِ
وَالْوَاحِدَهُ قَدْ قَامَ الْقِيَامَ وَاتَّسَعَ الْسَّاعَهُ وَظَهَرَ الصِّرَاطُ وَسَرَّتْ نَسْمَهُ
اللَّهُ وَفَاحَ عَرْفُ قَمِيصِهِ رَغْمًا لِمَلَأَ الْبَيَانَ الَّذِينَ نَقْضُوا مِيَاثِقَ
اللَّهِ وَعَهْدِهِ وَارَادُوا أَنْ يَعْمِرُوا بَيْوَتَ الظُّنُونِ وَالْأَوْهَامِ
بَايَادِي الظُّلْمِ وَالْأَعْتِسَافِ كَمَا عَمِرُوهَا مِنْ قَبْلِ تَبَاهِيهِمْ وَسَحْقِهِمْ
لَهُمْ وَبَعْدًا لَهُمْ يَا مَلَأَ الْأَوْهَامِ تَالَّهُ قَدْ أَنَارَ الْأَفْقَ الْأَعْلَى
وَظَهَرَ مَا لَا تَسْتَرُهُ حِجَبَاتُ اَنْفُسِكُمْ وَلَا اَوْهَامِكُمْ أَنَّهُ قَدْ ظَهَرَ بِسُلْطَانٍ
مِنْ عَنْدِهِ وَخَرَقَ السَّبَحَاتِ وَالْحِجَبَاتِ بِاصْبَاعِ الْقُدْرَةِ عَلَى
شَأْنٍ سَمِعَ الْمَلَأُ الْأَعْلَى صَوْتَ خَرْقَهَا اتَّقُوا اللَّهُ يَا مَعْشِرَ
الْغَافِلِينَ لَا تَصْدُو النَّاسُ عَنِ السَّبِيلِ وَلَا تَمْنَعُوهُمْ عَنِ الدَّلِيلِ
هَذَا يَوْمٌ فِيهِ مَاجَ بِحَرْ الْعِلْمِ وَهَاجَ عَرْفُ اللَّهِ الْمَهِيمِنِ الْقِيَومِ
خَافُوا اللَّهُ وَلَا تَدْحِضُوا الْحَقَّ بِأَقْوَالِكُمْ وَأَفْعَالِكُمْ أَنَّ الْخَادِمَ
يَنْصِحُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ يَشْهَدُ بِذَلِكَ كُلَّ مِنْصَفٍ بَصِيرٍ وَالصَّلْوَهُ وَالسَّلَامُ
وَالْتَّكْبِيرُ وَالْبَهَاءُ عَلَى الَّذِينَ شَرَبُوا رَحِيقَ الْإِسْتِقَامَهُ وَقَامُوا
عَلَى خَدْمَهِ الْأَمْرِ بِالْحِكْمَهِ وَالْبَيَانِ وَشَهَدُوا بِمَا شَهَدَ بِهِ لِسَانُ
الْعَظِيمَهُ قَبْلَ خَلْقِ الْأَشْيَاءِ أَوْلَئِكَ عِبَادُ وَصَفَّهُمُ اللَّهُ فِي الْفُرْقَانِ
وَفِي الْبَيَانِ طَوبِي لَذِي اذْنِ سَمَعٍ وَلَذِي بَصَرَ رَأِيٍ وَوَيْلٌ لِكُلِّ

ص ۱۷۵

خَادِعٍ مَكَارَ الَّذِي اتَّخَذَ الْوَهَمَ لِنَفْسِهِ رِبَّا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَيَمْنَعُ
النَّاسَ عَنْ فَرَاتِ رَحْمَهِ رَبِّهِمُ الْغَفُورُ الْكَرِيمُ .
عَرْضٌ مِيشُودٌ نَامَهٌ آنِجَنَابٌ بَيْنَ خَادِمٍ فَانِي رَسِيدٌ بَعْدَ اِزْقَرَائِتٍ
وَاطْلَاعٌ قَصْدٌ مَقَامٌ مَالِكٌ اِبْدَاعٌ نَمُودَهٌ تَلْقَاءٌ وَجْهٌ حَاضِرٌ وَبَعْدَ اِزْ

اذن آنچه در نامه بود بشرف اصغاره فائز گشت و این کلمات
عالیات از سماء عنایت منزل آیات نازل قوله جل جلاله :
"انا المظلوم الغريب يا ايها الناظر الى الوجه نامه ات نزد
مظلوم حاضر و عبد حاضر تمام آنرا عرض نمود الله الحمد
رحیق عرفان را نوشیدی و بافق رحمن توجه نمودی در ایامیکه
افئده و قلوب از ظلم مشرکین مضطرب و ارکان بیت از اعتصاف
علمای متزلزل در اول هر ظهور از مظہر الهی و مشرق وحی ربانی
اعراض نمودند و فتوی برسفک دماء آن نفوس مقدسه دادند
هجرت خاتم انبیاء روح ما سواه فداه از مکه سبب که بود و
علت چه و صعود حضرت روح بفلک چهارم از دست که ؟ بقسمی
بر آن حضرت سخت شد که ید قدرت او را صعود داد و بفلک
چهارمش برد بعماهه و ردا باب حق را بکمال ظلم و اعتصاف
بستند و باب عزت و ثروت باسم آنحضرت از برای خود گشودند
اگر نفوس مطمئنه در امورات قبل تفکر کنند لعمر الله بمثابه
فاقدین بر مظلوم عالم نوحه وندبه نمایند هنگام حرکت از زوراء
کل را اخبار نمودیم بارتفاع نعاق در آفاق جمیع از خوف

۱۷۶

و اضطراب خلف حجاب ساکن و حق وحده بر امر قیام نمود
و چون اشراقات انوار آفتاب توحید پرتو افکند و عالم فی الجمله
روشن و منیر گشت از خلف حجاب بیرون آمده اول بر نفس حق
اعتراض نمودند و بسیوف اعراض برسفک دم مطهرش قیام کردند
این است شان ناس ان اعتبروا یا اولی الالباب یا ایها
المشتعل بنار محبة الله حمد کن محبوب عالم را که بنعمت باقیه
 دائمه فائز شدی و آن ذکری است که از قلم اعلى درباره تو
جاری شد آنچه دیده میشود البته او را فنا اخذ نماید مگر
کلمه ای که حق جل جلاله بآن تکلم فرماید از حق بطلب تورا
مؤید نماید بر آنچه سزاوار یوم اوست معادله نمینماید بكلمه
او خزانی ارض و دفائن آن ان اشکر و قل لک الحمد یا من
ذکرتنی ولک الثناء یا من بیدک زمام ملکوت السموات والارضین انتهی .
دیگر خادم چه عرض نماید حق شاهد و گواه است که ارکانش
متزلزل و قلبش مضطرب چه که دیده میشود بعضی از عباد
جاهم که خود را عالم فرض گرفته اند در جمیع قرون و اعصار
بر مطالع نور احادیه اعتراض نموده اند و بکمال عناد در اطفاء نور

الهی ساعی و جاحد بوده‌اند و بعد که امر مرتفع می‌شد بدو
دست اخذ مینمودند و با سباب زهد زمام ناس را بدست
می‌آوردند چنانچه دیده و شنیده‌اند و لهم الا شباء و الامثال

ص ۱۷۷

فی هذه الايام نفوسی که ابدا اطلاع از این امر نداشته حال
بظلم و اعتساف قیام کرده و دعوی اطلاع کامل نموده‌اند
و نفوس ضعیفه را از شریعه ربانیه منع مینمایند و بعذیر متنه
ترغیب و تحریض می‌کنند حق عباد را حفظ فرماید و از وساوس
آن نفوس محفوظ دارد یعنی منافقین از اهل بیان اعادنا
الله و ایاکم یا عشر الموحدين من شرّهؤلاء . این خادم
فانی از حق جل جلاله سائل و آمل که اولیای خود را مؤید
فرماید تا از بحر معانی کلمات الهی بیاشامند و از نار مشتعله
در آن بشانی مشتعل گردنده که همزات شیاطین ایشان را از
مالک یوم الدین منع ننماید در کاف و راء نعیق مرتفع
و مطلع ظنون و نفاق بکمال مکروحیله و کلمات جعلیه نفوس
ضعیفه را از مالک احديه منع نموده و بنایه کذبه دعوت
مینماید و مع آنکه ابدا از این امر اطلاع نداشته و ندارد
محض هوی از مالک اسماء اعتراض جسته و در تیه اوهم سرگردان
از حق میطلبم او را هدایت نماید و از رحیق معانی و سلسلیه
راستی محروم نسازد و از دریای آگاهی قسمت عطا فرماید اوست
بر هرشیء قادر و توانا در کتاب اقدس که از ملکوت مقدس الهی
در اول ایام سجن نازل ذکر ارض کاف و راء و ما یحدث فیها
از قلم اعلی جاری و ثبت شد و تا حال مستور ولکن ناعق آن ارض
در این سنه بکلماتی تکلم نموده که کادت السموات یتقطّرْ منه

ص ۱۷۸

و تنشق الارض و تخرّ الجبال هدّا حق انصاف عنایت فرماید
و عدل و راستی بخشد امثال آن نفوس هزار و دویست سنه
بل ازید ناس را بجابلقا و جابلسا دعوت نمودند و هر نفس
آگاهی که این کلمه را رد نمود و مردم را اخبار کرد که حضرت
قائم علیه السلام در اصلاح است و باید متولد شود فتوی بر قتلش
دادند و خونش ریختند قسم بافت افق بیان رینا الرحمن
که از جمله نفوس همین ناعق ارض کاف و راست چه که بر

قدم آن نفوس مشی مینماید . باری چه مقدار از نفوس
مقدّسه بفتوای آن نفوس جاھله غافله کأس شهادت نوشیدند
آنچه ذکر شد جمیع اولیاء و دوستان الهی گواهی میدهند
برصدق آن . بگمان خود نصرت امر حق مینمودند و ناس را
بسیل مستقیم هدایت میکردند و حال آنکه آن سبیل سبیل
جحیم بود نه صراط مستقیم آیا ناس را چه سکری اخذ نموده
که تا حین بر حیله و مکر گروه منافقین اطلاع نیافته اند .
آنحضرت دوستان الهی را آگاه فرمایند که خود را از مظاہر
حیل و نفاق و مطالع خدعا و فریب باسم حق جل جلاله
حفظ نمایند و از آن قوم مطمئن مشوند چه که مشاهده میشود
چون از نفسی مأیوس شوند یعنی او هاما تشان در او تصرف
نمود و تأثیر نکرد بلباس دوستی در آیند و بکمال محبت و
مودت در ظاهر معاشرت نمایند و مقصودشان آنکه فرصت یابند

ص ۱۷۹

و القا کنند آنچه را که در قلوبیشان مستور است در هر حال
اجتناب لازم با سباب دوستی اساس دشمنی را محکم نمایند
اقبالشان اعراض و شفقتشان عداوت و صمتشان خدعا
و نطقشان فریب بگوای بی خردان فوارس مضمار انقطاع امروز
جز حق نبینند و جز حق نشناشند و جز حق نگویند چه که یوم
یوم الله است لا یذکر فیه الا هو الیوم اگر نفسی بغیر حق نطق
نماید و ناظر باسماء موهومه شود او لایق این مقام و این ذکر
و این امر نبوده و نیست بگوئید ای غافلان از خدا بترسید
و ناس بیچاره را بدام میندازید بگذارید بقوادم انقطاع
در این هوا طیران نمایند و بکمال انساط در این بساط
وارد شوند . یا لیت القوم یعرفون و یعلمون چندی قبل در
یکی از الواح این کلمه علیا از لسان مالک وری جاری و نازل قوله تبارک و تعالی :
"ای عبد حاضر آیا این خلق تفکر نمینمایند در عظمت این
یوم امروز روزیست که بزرگی آن در جمیع کتب الهی از قلم
اعلی مذکور و مسطور است اگرچه ایام ظهور مظاہر احادیه و مطالع
نور الهیه در مقامی بایام الله مذکور ولکن این ایام در جمیع
کتب تخصیص یافته و مخصوص است بحق جل جلاله چنانچه
بخاتم انبیاء میفرماید یوم یقوم النّاس لرب العالمین و همچنین
الملک یومئذ لله وجاء ریک و الملک صفا صفا و امثال آن و بکلیم

میفرماید ان اخرج القوم من الظلمات الى النور و ذکرهم
 بایام الله جمیع رسّل را باین یوم مبارک بشارت میفرماید مع
 ذلک گاهی مرّات هنگامی وصی و وقتی ثمره میگویند باین
 اسماء عاکفند و شاعر نیستند یتکلّمون و لا یشعرون یقولون
 و لا یفکهون قل موتوا بعیظکم هذا یوم الله لو انتم تعرفون
 و هذا امر الله لو انتم تنصفون قد ظهر ما کان مکنونا فی
 علم الله و مسطورا فی کتبه وبه ظهر کل امر محظوم وكل سرّ مخزون "انتهی".
 حال از پستی نفوس ذباب برب الاریاب اعتراض نموده غراب را
 از عالم معانی قسمتی نه و ذباب را از ترزمات الهی نصیبی نه
 این میدان را فوارس عرفان باید تا باسم حق جل جلاله مرکب
 همت رانند سبحان الله بعضی از نفوس محض هوی تکلم نموده
 و مینمایند چه که از خمراوهام نوشیده اند و غير الله را رب اخذ
 کردنند در بادیه های ظنون مشی نمایند و باوهامات خود
 ناس را گمراه کنند آگر خادم در این مقامات آنچه شنیده عرض
 نماید البته اوراق سجن کفایت ننماید آیاتی که در اول ورود
 سجن در کتاب اقدس نازل ذکر میشود که شاید غافلین بشعور
 آیند و نائمهین متنبه شوند و قاعدهین قیام نمایند قوله عزّیانه
 و جل مقامه ان یا ارض الكاف والراء انا نریک علی ما لا یحبه
 الله و نری منک ما لا اطلع به احد الا الله العلیم الخبر و نجد

ما یمّر منک فی سر السرّ عن دنا علم کل شیء فی لوح میین
 لا تحزنی بذلک سوف یظهر الله فیک اولی بأس شدید
 یذکرونی باستقامة لا تمنعهم اشارات العلماء ولا تحجبهم
 شبّهات المربّین اوئلک ینظرون الله باعینهم و ینصرونه بانفسهم الا انّهم من الرّاسخین "انتهی".
 وقتی این آیات نازل که ذکر ناعق آن ارض نبوده و کتاب
 اقدس ده سنه قبل آن نازل وكل مطلعند لازال نفوس جاھله
 حود را برداء و عمامة میآراستند و در لباس علم باب آن را سد
 مینمودند آیا کدامیک از روایات و احادیث و اخبارشان صدق
 و مطابق بوده عباد بیچاره از جهل آن نفوس غافلہ قرنها
 در تیه اوهام و ظنون سائر باری لوجه الله گفته میشود که
 شاید بنیان وهم را تجدید ننمایند و اساس ظنون را بر ارض نگذارند

امروز باید بقوت خلیل آفاق سلاسل تقلید را بشکنند و اصنام
اوهام را از هم بزیند گوش را باید از آنچه شنیده‌اند مقدس
نمایند از گفتگوها بگذرند از اقوال بافعال توجه نمایند
بفرمائید ای غافلان من قام علی الامر و من الذی دعا الکل الی
الافق الاعلی فی ایام فیها اضطریت افتاده اولی النهی
سبحان الله امروز را چه دانسته‌اند و از این ظهور اعظم چه
ادرآک نموده‌اند هذا یوم فیه لا یذکر الا هول و لا ینبغی لاحد
ان یتمسک بالامثال والاشباح والاسماء هذا یوم نقطت بشانه

ص ۱۸۲

كتب الله و شهد له النبيون والمرسلون . انسان متحیر
است که چه ذکر نماید حزب شیعه که خود را اعظم و اعلی
و اتقی از جمیع احزاب عالم میشمردند نزد اشراقات انوار آفتاب
ظهور واضح و مبرهن شد که پست‌ترین احزاب‌ند چه که
بغتوای آن نفوس محبوب عالمیان را در ارض تا شهید نمودند
الا لعنة الله على القوم الظالمین . باین هم قناعت نمودند
فتوى برقتل جمیع نفوس مقدسه دادند چه مقدار از اطفال و
نساء که از ظلم آن نفوس شهید شدند و چه مقدار که بی محل و
ماوی و بی مری ماندند حال تازه جمعی از کذابهای عالم
جمع شده‌اند و در صدد ترتیب اساس قبل بوده و هستند
ناعق ارض کاف و راء و ناعقین اخri بر آند که انوار آفتاب
راستی را بغمam ظنون جدیده ستر نمایند و دو سه هزار سنه
دیگر برد و قبول و اعراض و اعتراض و سب و لعن یکدیگر بر منابر
و مجالس مشغول شوند قسم بافت افق تقدیس این عبد از
این اذکار خجل و منفعل است جمیع علمای عصر که هر یک
در ایران پیشوا بودند و صاحب منبر و محراب عرف حقیقت را
علی قدر سه ابره نیافتنند چه اگر یافته بودند این ظلم جدید
لا مثل له در عالم واقع نمیشد محض هوی و ریاست تکلم نمودند
بانچه که سبب و علت شهادت مقصود عالم نقطه اولی روح ما
سواه فدah گشت چه اگر آن اذکار مجعله نبود حق و اولیائش

ص ۱۸۳

شهید نمیشند جمیع علماء در سنه اول ذکر نمودند که جمیع
علماء از قبیل و بعد براین بوده‌اند که آنحضرت باید از جا بلقاء

و حابلساء ظاهر شود و حال این حزب میگویند در شیراز متولد
 شد لذا جمیع حکم برکفروسفک دم مطهر نمودند یا حبیب
 فوادی قدری تفکر لازم است تا بر ظلم این فته مطلع شوید و
 بعضی را آگاه نماید اکثری از عباد بتقلید متمسکند و بهوی
 مبتلا سیل ظنون و اوهمشان بینای ایمان را ویران نمود
 اف لهم وللذين اتبعوهم غفلت بمقامی رسیده که
 باوهامات خود شرایط از برای ظهور ترتیب داده اند
 و باشارات و ادراکات خود او را نامحدود نموده اند و چون
 مخالف ظنون خود یافته اند ضوضاً مرتفع بگوئید این نبأ
 عظیم در اثبات امر ش محتاج بتصدیق احدی نبوده و نیست
 فانظروا ما نطق به نقطه البيان روح من فی الامکان فداء
 قوله تبارک و تعالی و قد کتبت جوهرة فی ذکرہ و هو ائمہ
 لا یستشار باشارتی ولا بما ذکر فی البيان الی قوله جل و عز
 انه اجل و اعلى من ان یکون معروفاً بدونه او مستشیراً باشاره
 خلقه و ائمہ انا اول عبد قد آمنت به وبآیاته و اخذت من ابکار
 حدائق جنة عرفانه حدائق کلماته بلى و عزّته هو الحق لا الله الا هو کلّ بامرہ قائمون " انتهى .
 این الاذان الواقعیه و این الابصار الحدیده تا اشرافات

ص ۱۸۴

انوار آفتاب بیان را مشاهده نمایند و ندای جل جلاله را استماع
 کنند آگر جمیع من فی البيان در همین یک فقره از روی عدل و
 انصاف ملاحظه و تفکر نمایند کل بشطر اقدس توجه کنند و از
 ما عند الناس غافل و بما عند الله متمسک گرددند ولکن چه فائده
 که آذان را قطن اغراض از اصیاع منع نموده و ابصار را
 حجابهای ظنون و اوهم از مشاهده باز داشته و قتی از اوقات
 این کلمه علیا از مشرق وحی مالک اسماء ظاهر و نازل قوله تبارک و تعالی :
 ای عبد حاضر ملاحظه کن پلک باین رقیقی که مشاهده میشود
 آگر حجاب گردد چشم از مشاهده آسمان و زمین و آنچه
 در اوست از اشجار و انهار و بحار و جبال و اشمار و الوان
 و ما عندهم محروم و منمنع ماند حال آگر حجاب غلیظ ظنون بر
 قلب وارد شود چه خواهد نمود ای عبد حاضر از حق بطلب
 کل را از حجاب مانعه مقدس فرماید که بمقصود از
 خلقت پی برند و بعرفان کتر مکنون محتوم فائز شوند
 و از این رحیق مختوم بیاشامند " انتهى

باری جوهر بیان بتصدیق محبوب عالمیان آنکه مشرق آیات
و مطلع بینات باشاره آن سلطان وجود و بما نزل فی الیان
منوط نه و کلّ مأمور ند او را بنفس او بشناسند در این مقام
بعضی از اسرار از لسان مطلع اسماء شنیده شد که این عبد

ص ۱۸۵

من غیر اذن جسارت بر عرض آن ندارد یا لیت القوم یعلمون و
یعرفون طوبی از برای نفسی که ببصر خود بافق اعلی توجه
نماید و انوار وجه را من غیر سحاب و اشارات ادراک کند
سکر باده غرور و غفلت اکثری را محجوب نموده ساذج قدمی را
که نقطه بیان روح ما سواه فدah می فرماید اینی انا اول عبد
قد آمنت به و بآیاته در باره اش گفته اند آنچه را که آسمان
از او منفطر و ملکوت اسماء از آن مضطرب فی الحقیقہ اگر نفسی
در این کلمات مبارکه که از مشرق بیان حق جل جلاله اشراق
نموده تفکر نماید و بر لثائی بیان مطلع گردد خود را غنی
و مستغنى از کل مشاهده کند بپرهای اطمینان در هواء قدس
رحمن طیران نماید و از کوثر استقامت بیاشامد امروز اگر نفسی
اقل من آن توقف کند از اهل نار محسوب عند ذکر ش جمیع
اذکار مفقود و عند بیانش جمیع بیان خاضع وقتی از اوقات
فرمودند یا عبد حاضر امروز ملکوت بیان لدی الرحمن خاضع
و خاشع جمیع کتب والواح به اراده او منوط و معلق و جمیع من
فی الیان باین ذکر اعظم و نبأ عظیم و عرفانش مأمور طوبی
از برای نفسی که سلاسل اوهام و ظنون را باسم حضرت قیوم
شکست و از ما عند الخلق گذشت بما عند الحق تمسک جست انتهی .
امثال آن نفوس معرضه لازال بوده اند اگر نفسی بعد از

ص ۱۸۶

ارتقاء حضرت عسکری علیه سلام الله در امورات واقعه و
دسائس علمای زنادقه تفکر نماید شهادت میدهد براینکه
جمیع فساد عالم از آن نفوس بوده و هست لعمر رینا اگر
کذب رؤسae نبود رب اعلی بظلم اعداء شهید نمیشد حضرت
موهومی بر سریر موهومی معین نمودند و بروايات موهومه
ثابت کردند آنچه را که سبب سفك دم سید عالم و جواهر امام
شدگاهی تواقع جعلیه ظاهر مینمودند و نسبتش را بمبدع

وجود میدادند الا لعنة الله على القوم الكاذبين در باطن
مقصود اعلاه علو و سمو خودشان بوده ولكن در ظاهر بجزایر
اشاره مینمودند گاهی جابلقا و هنگامی جابلسا و وقتی
ناحیه کذبه که بمقدر سه مینامیدند سلطان لا یزالی را که نقطه
بیان روح ماسواه فداه در ذکر ش میفرماید قوله عز ذکرہ آنہ
اجل و اعلی من ان یکون معروفا بدونه او مستشیرا باشاره
خلقه حال نفوس غافله بر اعراض قیام نموده اند و بقول این و
آن تمسک جسته اند امروز لسان عظمت میفرماید قوله عز
اجلاله ان یا قلم هل ترى اليوم غيری این الاشیاء و ظهوراتها
و این الاسماء و ملکوتها و البواطن و اسرارها و الظواهر و آثارها
قد اخذ الفناء من فی الانشاء وهذا وجهی الباقي المشرق المنیر" انتهى .
حال ملاحظه نماید بچه متشبند و بچه حیال متمسک

ص ۱۸۷

اراده دارند یک اسباب موهمه جدیده مثل اوهامات قبل
از برای ناس بیچاره بربا نمایند مکرر عرض مینماید اعادنا الله
و عشر المودین من شر هؤلاء . باری اليوم هیچ کتابی از
كتب و هیچ لوحی از الواح و هیچ صحیفة از صحف کفايت
نمینماید سبحان الله عما يقولون الظالمون . اليوم کل باید
بافق ظهور و ما یظهر من عنده ناظر باشند اگر باوهامات و
ظنونات و روایات انسان مشغول شود البته عاقبت آن بر
هلاکت است چنانچه دیده شد سبحانک یا الله البر و البحر
ترانی قائما بین یدیک و ایادی رجای مرتفعة الى سماء جودک
وفضیلک استلک بسلطانک المهيمن على الكائنات و اسمک
الذی به ساخت الممکنات بان تؤید عبادک على العدل
والانصاف و وفقهم على التوجه اليک ببصرک والنظر الى شطرک
بنورک انت الذی باسمک ماجت بحور الفضل و العطاء لا الله
الا انت المقتدر المختار اگر اليوم نفسی بغير حق و بیان حق
ناظر باشد البته از صراط منحرف شود و البته بسقر مقرگیرد
میفرماید جمیع بیان ورقی است از اوراق جنت او اگر بقبول
فائز شود . سبحان الله امر در چه مقام و خراطین در چه طین
این خادم فانی متغير و الله المهيمن القيوم از اول امرتا
حين خیالی جزر ضای حق نداشتہ و ندارم حال پیر شده ام
و قوى ضعیف گشته مع ذلک و مع شغل عظیم خالصا لوجه الله

باين نوشته مشغول شده ام حق آکاه و گواه که جزر رضایش
 را طالب نبوده و نیستم لوجهه گفته و لوجهه میگویم من شاء
 فلیقبل و من شاء فلیعرض ان رینا الرحمن لھو الغنی الحمید
 و همچنین در این کلمه علیا که از مطلع بیان مالک اسماء یعنی
 نقطه اولی روح ما سواه فداه نازل شده تفکر نمائید و فی الحقيقة
 این کلمه از جوهر بیان محسوب است قوله تبارک و تعالی :
 "و فی سنة تسع انتم کل خیر تدرکون و فی سنة التسع انتم
 بلقاء الله ترزقون " و مخاطبا لحضرۃ العظیم علیه من کل
 بهاء ابهاء و من کل علاء اعلاه میفرماید قوله تعالی :
 هذا ما قد وعدناک من قبل حين الذی اجبناک اصبر حتی
 یقضی عن الیان تسعه فاذا قل فتبارک الله احسن المبدعین
 انتهی . حال انصاف دهید در سنه تسع که ظاهر شد این
 الاذان و این الابصار باری مفری از برای احدی نبوده و نیست
 الا ان یتوب و یرجع الى الله المھیمن القیوم مگر از سماء برهان
 و شمس ایقان و بحر اعظم و نبأ عظیم چشم پوشد از برای چنین
 نفسی آیات الهی و بینات ریانی ثمری نداشته و ندارد هر
 صاحب انصافی شهادت میدهد که امر الله باین ظهور اعظم
 ظاهر در ایامی که جمیع بحفظ جان مشغول و در زاویه ها
 مستور و محجوب حق جل جلاله بنفسه قائم و ناطق چنانچه
 رشحات بحر بیانش عالم را اخذ نموده و آثارش آفاق را احاطه

فرموده طوبی از برای منصفین و سامعین و همچنین نقطه
 اولی روح ما سواه فداه میفرماید قل هونبأ لم یحط
 بعلمه احد الا الله ولكن انتم یومئذ لا تعلمون مع ذلك این
 قوم بی انصاف گفته اند آنچه گفته اند . این آن نبأ عظیمی
 است که در جمیع کتب مذکور و مسطور است و احدی جز نفس
 حق برین ظهور مطلع و آکاه نه این است آن ساعتی که
 حضرت روح از او اخبار نموده میفرماید و اما ذلك اليوم
 و تلك الساعة فلا یعلم بهما احد ولا الملائكة الّذین فی السماء
 و لا الابن الا اب و این است آن یومی که حضرت یوئیل
 در کتاب خود میفرماید لانّ یوم الرب عظیم و مخوف جدا

فمن يطيقه و همچنین حضرت ارميا میفرماید آه لان ذلک
 الیوم عظیم و لیس مثله جمیع آنچه ظاهر شده در کتب
 مرسلين مذکور حتی ذکر حصن که حال مقر عرش است چنانچه
 داود میفرماید من یقودنی الى المدينة المحسنة و مدینه
 محسنه عکاست و حصنش معروف و مشهور این است آن حصنی
 که میفرماید انوار آفتاب حقیقت براو تجلی فرموده و از افقش
 اشراق کرده و همچنین بشارت داده اند یکدیگر و عباد
 این ارض را که حق در آخر ایام در این اراضی ظاهر میشود
 و تجلی میفرماید . حضرت اشیعاء میفرماید علی جبل عال
 اصعدی یا مبشرة صهیون ارفعی صوتک بقوّة یا مبشرة اورشلیم

ص ۱۹۰

ارفعی لا تخافی قولی لمدن یهودا هودا الھک هودا السید
 الرب بقوّة یأتی و ذرا عه تحکم له انتهی .
 صهیون و اورشلیم در این اراضی است و میفرماید باسم جدید
 نامیده میشود چنانچه در ارض سرّاز لسان عظمت بود النبیل
 موسوم گشته و این است آن وادی که نداء جمیع انبیاء در او
 مرتفع و بلبیک اللهم لبیک ناطق حضرت خلیل و کلیم و
 روح و خاتم انبیاء و انبیاء بنی اسرائیل در این اراضی ظاهر
 چه که این ارض بارض بطحا و حجاز متصل میشود اینست که
 میفرماید طوبی لمن هاجر الی عکا قسم بافتا باقی بیان
 که مقصود این فانی اظهار علم و فضل و اطلاع نبوده و نیست
 بلکه لوجه الله عرض میشود که نفوس غافله سبب احتیاج خلق
 نشوند چنانچه از قبل شده اند باری اینست اراضی مقدسه
 که در فرقان و کتب قبل مذکور و در کتاب عاموس نبی میفرماید
 ان الرب یز مجر من صهیون و یعطی صوته من اورشلیم فتنوح
 مراعی الرعاۃ و بیس رأس الکرمل و کرمل مقابل عکا واقع و در کتب
 قبل بکوم الله موسوم و ذکر آن از قلم اعلی جاری البته بعضی
 آن فائز شده اند از جمله امور محظوه آنکه باید خباء مجد
 بر او مرتفع شود و لله الحمد مرتفع شد و از صهیون فرات معانی
 جاری رغمما لمن نبذ الانصاف و اخذ الاعتساف عظمت ظهور
 بمقامی است که حضرت داود در ذکر ش میفرماید علوا الرب

ص ۱۹۱

الهنا و اسجدوا عند موطنی قدمیه قدوس هو موسی و هارون
بین کهنه و صموئیل بین الّذین یدعون باسمه. حال باید
در این آیه مبارکه بسیار تفکر نمود امروز جمیع اشجار منجدب و
صخور و احجار مهتز و متحرک و جبال از فرح اکبر در مرور
چه که ساعت موعود آمده و مکنون مخزون ظاهرگشته اگر این
کلمه علیا از کتب برداشته شود دیگر بیانی باقی نه و ذکری
مشهود نه لکن این بیان از برای متبرصین و عارفین است نه
از برای هر همچ رعاعی که قائد اوهام و ظنون است امروز
آفتاب یقین اشراق نموده روز دیگر است و ایام دیگر لا تقاس
بغیرها ولکن ابصار مريض و مرمود و آذان مسدود از حق
میطلبیم فرج عطا فرماید و خلق را از این فرح اعظم محروم
نسازد و هم چنین میفرماید یأتی الّهنا ولا یصمت اگر این عبد
بخواهد از کتب قبل و بیانات منزله در آن ذکر نماید قارئین
شاید از طول کلام افسرده شوند لذا بمنتهای قوه در اختصار
عزم جزم شده و از نفوس مطمئنه راضیه مرضیه طلب ذکر مینمایم
شاید بدعا ایشان و ذکر ایشان از عهده آنچه با آن مأمور
برآیم و از خدمت اولیای حق باز نمانم فاه آه امر باین
بزرگی و این قدرت ظاهره و قوت باهره که عالم را احاطه نموده
خلق از مشاهده اش محجوب و از معرفتش غافل اوست مقتدری
که حضرت عاموس نبی در باره اش میفرماید فاستعد للقاء الّهک

ص ۱۹۲

یا اسرائیل فانه هو الّذی صنع الجبال و خلق الريح و الخبر
الانسان ما هو فکره الّذی يجعل الفجر ظلاما ویمشی على
مشارف الارض یهوه الله الجنود اسمه لعمر محبوبنا و محبوبکم
و مقصودنا و مقصودکم در این آیه عظیمه اسرار عظیمه مکنون چه
که اخبار مینماید از ظهور ثمانین و همچنین صبح کاذب را که
میفرماید اورا الله الجنود تاریک مینماید و بر بلندیهای ارض
میخراشد که اشاره بسفر مدینه کبیره و همچنین این اطراف
است این عبد متحیر که ناس از قبل بچه قانع شده اند و حال
بچه قانع میشوند اگر آیات میطلبند انها ملئت الافق و اگر
بینات میخواهند على العبد اثباتها و اظهارها قسم بنفس
حق روح من فی ملکوت الامر و الخلق فداه که امورات عظیمه
عجیبه در این ظهور ظاهر و آنچه در سنین متولیه از بعد واقع

از قبل از قلم اعلى جاري و نازل من غير رمز و اشاره بل بكمال تصريح هر منصفى عرف راستى از اين عرايص استشمام مينماید چه که آنچه عرض شده و ميشود با بىّنه و برهان است و اين بعد اگر بخواهد جمیع را ذکر نماید البته بيان بطول انجامد ولكن بعضی از آنرا مختصر ذکر مينمایم لوجه الله اگر چه در رسائل متعدده ذکر شده و چون از قرار مسموع بعضی از آن دست اعداء افتاده و بعضی از آن مستور مانده لذا اين خادم مکرر ذکر مينماید و اجره على الّذى خلقه و فطّره و رزقه و كبره و علّمه

ص ۱۹۳

وارشده و هداه الى صراط المستقیم . هنگامی که آفتاب حقیقت از افق ارض سرمشرق یومی از ایام بعنة بیت را احاطه نمودند و ذکر تفصیل آن حال لازم نه مختصر عرض ميشود مدتی ناس را از خروج و دخول منع نمودند ولكن بعد احزاب مختلفه که بدول اخري منسوب بودند وارد و تلقاء وجه حاضر و في كلّ الحين نطق لسان العظمة بما عجزت عن ذکره السن العالم فناسل دول بر حسب ظاهر باعانت قیام نمودند و بين يدی حاضر ولكن ابی الله عن اظهار ما ارادوا وبعد حضرت ذبیح علیه بهاء الله وارد و قلم اعلى بسوره مبارکه رئیس ابتدا فرمود و در عرض راه تمام شد و در اسکله بحر بر شخص مأمور قرائت فرمودند این عبد چند آیه آن را ذکر مينماید که شاید غافلان آگاه شوند و نائین بیدار گرددند و مردگان بحیات جدید فائز شوند الامر بید محبوبنا و محبوبکم و مقصودنا و مقصود من في السموات والارضين قوله جلّ مقامه بسمه الابهی ان یا رئیس اسمع نداء الله الملك المهيمن القيوم انه ینادی بين الارض و السماء و یدعو الكلّ الى المنظر الابهی ولا یمنعه قباعک و لا نباح من في حولک و لا جنود العالمین قد اشتعل العالم من کلمة ربّک الابهی و انها ارق من نسیم الصبا قد ظهرت على هیئتہ الانسان وبها احی الله عباده المقربین و فی باطنها ماء قد طھر الله به افتدة الّذین اقبلوا علیه

ص ۱۹۴

و غفلوا عن ذکر ما سواه و قریبهم الى منظر اسمه العظیم الى ان قال عزّ شأنه ان یا رئیس قد ارتکبت ما ینوح به محمد رسول الله

في الجنة العليا وغرتك الدنيا على شأن اعرضت عن وجه الذى
 بنوره استضاء الملا الاعلى فسوف تجد نفسك في خسران مبين
 واتحدت مع رئيس العجم في ضرى بعد اذ جئتكم من مطلع
 العظمة والكبارياء بامرٍ به قررت عيون المقربين الى ان قال
 جلّ بيانه هل ظننت انك تقدر ان تطفئ النار التي اوقدها
 الله في الافق لا ونفسه الحق لو انت من العارفين بل بما
 فعلت زاد لهبها واشتعلها فسوف تحيط الارض ومن عليها
 كذلك قضى الامر ولا يقوم معه حكم من في السموات والارضين
 فسوف تبدل ارض السرّ وما دونها وترجع من يد الملك وتظهر
 الزلزال ويرتفع العوبل ويظهر الفساد في الاقطار وتحتفل
 الامور بما ورد على هؤلاء الاسراء من جنود الظالمين ويتغير
 الحكم ويشتد الامر على شأن ينوح الكثيب في الهضاب وتبكي
 الاشجار في الجبال ويجرى الدم من كلّ الاشياء وترى الناس في اضطراب عظيم "انتهى .
 اى عالم آيا سمع در تويافت میشود که بشنود آیا بصریافت
 میشود که ببیند بابدع و اصرح بیان محبوب امکان نطق
 فرموده و مقصود از ارض سرّادرنه است که قبل از سجن اعظم
 مقر عرش آن ارض بوده و عدد آن با عدد سرّ مطابق است

ص ١٩٥

میفرماید ارض سرّ تبدیل شود و همچنین ما حول آن و ازید
 ملک بیرون میرود و ظاهر میشود زلزال و مرتفع شود فریاد
 و ناله و ظاهر میگردد فساد در اقطار و مختلف میشود امور
 جمیع این بلا یا بسبب مصائبی است که بر این اسراء وارد شده
 از جنود ظالمین و جمیع این امور در ظاهر ظاهر دیده شد
 و هیچ منصف و صادق و عادلی انکار ننموده و نمینماید و همچنین
 میفرماید و يتغير الحكم يعني رئيس اول میرود و رئيس دیگر
 بر مقامش جالس چنانچه مشاهده شد و همچنین میفرماید
 يشتد الامر شدید میشود امر رمل در تپه ها و کوهها و اشجار
 در جبال میگریند و از جمیع اشياء دم جاری و ساری چه که بر
 نفس حق وارد شد آنچه که بر احدي وارد نه وبعد میفرمایند
 ترى الناس في اضطراب عظيم لعمر الله اضطراب كلّ را احاطه
 نموده بود جنود اسلام برقراء نصارى وارد میشند زن و مرد
 صغیر و کبیر جمیع را از حیات محروم مینمودند بعد خانه ها
 و اموال را آتش میزند و همین معامله را عینا نصارى با اسلام

میکردند وحشت کل را اخذ کرده بود و اضطراب جمیع را
احاطه یکی از سیاحان نوشته بود که از محلی عبور نمودم مشاهده
شد در بیست قدم او سیصد نعش بر هم ریخته بود و هرگز
رعب آن منظر از نظر نمیرود باری آن فتنه را کل شنیده
و میدانند و در هیچ قرنی مثل آن دیده نشده اریاب جرائد

ص ۱۹۶

نوشته اند آنچه را که عقل از قبول آن ابا مینماید حال باید
اهل بیان تفکر نمایند و بیقین مبین بدانند که آنچه از بعد
وارد شده حرف بحرف از قبل از قلم اعلی نازل سیحان من
یحیی العظام و هی رمیم و سیحان من اخبار الکل من قبل و هو
علیم ولکن یا محبوب فؤادی و المذکور فی قلبی آنچه ذکر شد
از برای اولیاء و اصفیاء و راسخین و منصفین بشارتی است
بزرگ ولکن لا یزید الکافرین الا خسارة چه که کراز هدیر
حمامه امر محروم و کور از انوار افق اعلی ممنوع و همچنین عرّ ذکر
و عم فضله و عظم سلطانه در سوره هیکل میفرماید مخاطبا
لملک باریس قل یا ملک باریس نبی القسیس ان لا یدق النّوّاقیس " الخ

تفصیل این لوح مبارک آنکه در ارض سریک لوح امنع اقدس
مخصوص ملک پاریس نازل و ارسال شد و سبب تنزیل آنکه
ملک در مجلس عام کلمه گفته و آن اینکه ما از برای تمشیت امور
متعلقه بخود نیستیم بلکه اگر مظلومی در عالم یافت شود و ندا
نماید جواب میگوئیم و حق او را از ظالم اخذ مینماییم این
مضمون کلمه بود که از او ظاهر شد و کلمه دیگر در جواب ملک
روس گفته هنگامی که از او سؤال نموده که ما و تو هر دو از ملت
واحده هستیم چه تو را بر آن داشت که حمایت اسلام نمودی
و با او در محاربه متحد شدی جواب گفته من اعانت اسلام

ص ۱۹۷

نمودم بلکه ندای مظلومانی که در بحر اسود کشتهای آنها را
شکستی و غرق نمودی مرا از خواب بیدار نمود و بر رفع ظلم
قیام کردم و بعد از اصیغاء این دو فقره لوح نازل و در آن میفرماید
دو کلمه در دو مقام از تو استماع نمودیم که عرف عدل و انصاف از او
متضوع اگر حضرت ملک خود را ناصر مظلومان میدانند چرا
بنصرت این مظلومان که چشم عالم شبه آن را ندیده قیام

نمودند مع آنکه در سین متواتیه ندای ایشان از هر ارضی
مرتفع است و در این مدت تحت سیاط ظلم و غصب بوده اند
بقسمیکه هر صاحب بصر میگریست و هر صاحب قلبی نوحه نمود
کم من ارض صبغت من دمائهم و کم من بلد ارتفع فیه حنینهم
و ضجیجهم و بکائهم در آن لوح اکثر از مصائب واردہ از قلم
اعلی جاری و نازل و بعد از ارسال مدتی جواب نیامد
بالآخره وزیرش عریضه عرض نمود باین مضمون من نامه شمارا
با وزیر خارجه بحضور امپراطور بردمی و تفصیل را ذکر نمودیم
نامه را اخذ و پهلوی خود گذاشت و تا حال جوابی در این فقره
از او ظاهر نه لذا لوح ثانی از سماء مشیت الهی نازل و شخصی
از ملأ ابن که باقبال فائز عرض نمود بلسان فرانساوی ترجمه
نموده ارسال داشتم العلم عند الله این است که میفرماید
ای ملک ما شنیدیم از تو کلمه را که تکلم کردی با آن هنگامیکه
سؤال نمود تو را ملک روس از آنچه واقع شد از حکم حرب

۱۹۸

جواب گفتی در مهد خوابیده بودم بیدار کرد مرا ندای عباد
مظلومیکه غرق شدند در بحر اسود میفرماید شهادت میدهم
ندا تورا بیدار ننمود بلکه هوا نفس چه که امتحان کردیم
یافتیم تو را فی معزل یعنی در کناری از کلمه الی ان قال عز
بیانه آگر بودی تو صاحب کلمه ما نبذت کتاب الله وراء ظهر ک
بعد میفرماید بما فعلت آنچه عمل نمودی مختلف میشود امور
در مملکت تو و بیرون میروند سلطنت از کف تو جزای عمل تو
در آنوقت میابی نفس خود را در زیانی آشکار و اخذ مینماید
زلزله جمیع قبائل را در آنجا و از این امور مفری نیست مگر
آنکه بر نصرت امر قیام نمائی و حضرت روح را متابعت کنی
در این سبیل مستقیم و همچنین میفرماید آیا عزت تو تو را
مغور نمود لعمری این عزت پاینده نیست زود است که زایل
شود مگر آنکه متمسک شوی بحبل محکم حق جل جلاله
بعد میفرماید می بینیم ما ذلت را که بتعجیل از ورای تو
حرکت مینماید و تو از نائین هستی یعنی در خوابی و مطلع
نیستی حال ملاحظه نمائید این امورات را بکمال تصریح
از قبل اخبار نموده اند و اکثری ظهور این وقایع را ممتنع
میدانستند و محال میشمردند چنانچه وقتی شخصی از این

عبد سؤال نمود که یعنی امپراطور پاریس عزل میشود چگونه
سلطنت از او خارج میگردد و عزت او چگونه زائل میشود

ص ۱۹۹

و حال آنکه رأس ملوک عالم است ای بنده عرض نمود که این
عبد آگاه نیست و مطلع نه ولکن اینقدر میدانم که آنچه از
لسان عظمت نازل جمیع در ظاهر ظاهر واقع میشود می بینید
و میشنوید باری مقصود خادم از این اذکار آنکه هر حزبی
بر آیات و بینات حق مطلع و آگاه شود و بعد بعلم اليقین بداند که
آنچه از بعد ظاهر از قبل از قلم اعلی نازل و چون الواح ملوک
که در سوره هیکل نازل و همچنین لوح رئیس نزد اکثری
چند سنه قبل از وقوع موجود لذا ذکر نشد والا آگر این عبد
بخواهد از آیات ظاهره و بینات باهره ذکر نماید دفاتر
عدیده لازم و شاید بعضی در قبول آن توقف نمایند باری
از کل استدعا مینمایم ببصر حق در حق نظر نمایند چه که کل
باین فقره مأمورند و این مخصوص باین ظهور است نقطه بیان
روح ما سوا فدah میفرماید بچشم او او را ببینید و آگر بچشم
غیر ملاحظه کنید هرگز بشناسائی و آگاهی فائز نشوید مشرکین
بحیل و مکری ظاهر شده اند که شبه آن دیده نشده و جمیع
این امورات را از قبل اخبار فرموده اند طوبی از برای مستقیمی
که ضوضاe و اشارات و شباهات اهل عالم را بمثابه طنین ذباب
داند ظهور عظیم و امر عظیم از حق میطلبم عباد را بر آنچه
سزاوار است مؤید فرماید امروز فرقان با فصح بیان میفرماید
ای غافلان ام الكتاب ناطق و افق ایقان منور برahan مشرق

ص ۲۰۰

و دلیل واضح بظنون از مطلع نور یقین محروم نمانید و باوهام
از مالک انام ممنوع نشوید امثال این بیانات از منزل آیات
بکرات استماع شده و همچنین این کلمات از لسان عظمت
استماع گشت قوله تبارک و تعالی :
"امروز بیان بکمال شفقت و عنایت ندا مینماید و میفرماید
ای اهل من و اصحاب من امروز مالک غیب و شهود بر عرش ظهور
مستوى و ام البيان ظاهر بظنون خود را از رحیق مختوم
منع ننمایید و از کوثر یقین محروم مسازید " و وقتی از اوقات

لسان عظمت باین کلمه مبارکه ناطق اگر بصر بیزگی آسمان
 باشد و بخواهد اقل عما یحصی بشرط دیگر توجه نماید قابل
 ورود این بساط نه سبحانک یا من فی قبضتک زمام المعانی
 و البیان اسئلک باسمک الّذی به اشرق شمس القدم من افق
 العالم بان تحفظ اصفیائک و احبابک عن مکر الّذین کفروا
 بک و بآیاتک و اعرضوا عما امرتکم به فی کتبک و صحفک و زیرک
 و الواحک . ای رب تری عبادک الجھلاء الّذین جعلوا
 الخدعة سلاحهم والکذب معاذهم و ملاذهم و یفترون
 علیک فی اللیالی والایام بما ناح به سکان خباء مجدک
 و عظمتک ای رب اسئلک بانوار وجهک و اسرار امرک بان تنزل
 علیهم ما یعرفهم و یعلمهم سبیلک و ما عندک انک انت
 المقتدر الکافی والمهیمن الباقي العلیم الحکیم یا اولیاء الله

ص ۲۰۱

همت نمائید که مجدد نفوس موهومه ناس بیچاره را بمثابه
 قبل در بئر ظنون مبتلا ننمایند این نفوسند که در حفّشان
 میفرماید بدلوا نعمة الله کفرا و احلوا قومهم دار البوار
 این نفوسند که لازال نعمت الهی را تبدیل نمودند و از صراط
 مستقیم منحرف ساختند معدودی از قبل در کور فرقان بهواهای
 نفسانیه در اضلال نفوس جهدها نمودند در جمیع اعصار
 اینگونه نفوس بوده و خواهند بود در این ایام اوراقی وارد بعد
 از ملاحظه و مشاهده واضح و مبرهن شد که از جوهر غل و بعضاء
 ظاهرگشته بیانات الهی که نعمت حقیقی است بعضی را تبدیل
 نموده ثعبان بالوان جدیده ظاهر و بکمال دوستی خواسته
 عباد را از افق اعلی منع نماید و از بحر یقین محروم سازد
 و بعذیر وهم دعوت کند بگوئید ای بی انصاف اعتساف را
 بگذار و بحل عدل تمسک جو توکجا بودی که ظلمت ظلم
 عالم را احاطه نموده بود و از سطوت ظالمین کلّ مستور در
 کلماتیکه ذکر نموده سم مهلك مکنون مثلا در اول نامه اش
 ذکر اسم اعظم را نموده نوشتہ بسم الله الابھی الابھی لا اله
 الا هو قل کلّ الیه یرجعون سبحان الله اسم حقّ را از برای
 خود شرکی قرار داده و دامی گسترده باین کلمه خواسته
 موقنین و موحدین و مخلصین را ساکن نماید و بعد سم ناقع
 را که در انیاب کلماتش مستور است بچشاند انسان متحرّ است

از حیله و مکر امثال آن نفوس معترف باین کلمه فارغ است از ذکر عالم و موضوعات امم و اقوال ناس و اختلافات قوم چه که ایام یوم الله است لا ینبغی فیه ذکر شیء اینست یومیکه میفرماید کل شیء هالک آلا وجهه اهل بها امروز بر سفائن حمرا را کب و این سفن بربح و برجاری و ساری طوبی لمن تمسک بها منقطعنا عن الدنیا و ذکرها و ما فيها باری شخص مذکور بعد از ذکر اسم حق جلاله که بگمان خود دام قرار داده بعض ذکرها که لایق ذکر نیست نموده چه که ذکر عروج خود را بمعارج علوم نوشته از نحو و صرف و معانی و بیان و منطق و جواهر و اعراض و فقه و اصول و حکمت مشاء و اشراق و حکمت مرحوم شیخ و خدمت حاجی کریم خان و از این اذکار خواسته اظهار فضیلت نماید اگرچه در ظاهر نوشته از این علوم چیزی نفهمیدم ایکاش بقدرتی که خود را مشغول تحریر این کلمات نموده ببصر الهی در آیاتش ملاحظه نمینمود و در اسرار علم و حکمت ریانی تفکر میکرد علمای فرقان هزار و دویست سنه از این عبارات نوشته و در رد و اثبات یکدیگر آنچه آن نفوس از زرع الفاظ حصاد نمودند و ثمر حاصل کردند این نفوس هم خواهند نمود باری در کمین اولیاً و دوستان الهی نشسته و با سباب محبت و مهربانی و کلمات لا یسمنه لا یعنیه در اضلال خلق بیچاره مشغول

تا اینکه اظهار تصدیق بشجره بیان نموده و نوشته آنچه از کلمات نقطه بیان دیدم حیرت بر حیرتم افروز و باب معرفت برایم نگشود نه اینکه العیاذ بالله آنها محتوى بر مطالب عالیه نباشد بلکه من باب آن است که چون امر از قرار بیان خود صاحب بیان کنون در مقام نطفه است خیلی کسی میخواهد که احکام کل شیء را ظاهرا با هر مشهودا مشهورا از نطفه بفهمد یا آنکه بحالات و اراده بر آن بر سد آلا من علمه الله علم کلشیء این کلمات آن شخص غافل این خادم فانی عرض نمینماید یا ملاً البيان و یا ملاً الفرقان انوار شمس ظهور عالم را احاطه نموده و اشرافات و تجلیاتش ظاهر و باهر

نقطه بيان ميفرماید نقطه يکساله یوم ظهور او اقوی است از
کل بیان روز روزی است که جمیع کتب و صحف و زیر اورا بحق
نسبت داده اند و کل را با آن بشارت فرموده اند باید کل
بابصار حدیده و آذان مقدسه از کل اذکار بافق اعلی
توجه نمایند و ندائی که از یمین عرش اعظم مرتفع است اصغا
کنند امروز هر نفسی بیان تمسک نماید و بر اعتراض قیام کند
بشهادت نقطه بیان روح ما سواء فدah از اهل حق محسوب نه
چه که جمیع امور معلق بتصدیق آن شمس حقیقت است
میفرماید جوهر بیان آنکه انه لا یستشار باشارتی ولا بما ذکر
فی البیان بعد از این کلمه مبارکه منصف خبیر و بصیر علیم

ص ۲۰۴

به بیان بر حق اعتراض نمینماید آیا نشنیده که میفرماید
جمیع بیان ورقی است از اوراق جنت او معلوم نیست آشخاص
غافل جاہل از آنچه ذکر نموده مقصودش چیست اگر
مقصودش این است که حال در مقام نقطه است و تکمیل نشده
نقطه اولی روح ما سواء فدah میفرماید قوله عز و جل من اول
ذلک الامر الی قبل ان یکمل تسعه کینونات الخلق لم یظهر
و ان کل ما قد رأیت من النطفة الی ما کسوناه لحما ثم اصبر
حتی تشهد خلق الاخر قل فتبارک الله احسن الخالقین
انتهی . بگوئید ای بی انصاف ملاحظه نما و در آنچه از قلم
نقطه بیان روح من فی ملکوت الامر و الخلق فدah جاری شده
تفکر کن امروز است روز خلق آخر امروز است که لسان کل
اشیاء بكلمه مبارکه فتبارک الله احسن الخالقین ناطق بظهور
او میفرماید بیان تکمیل میشود و بکمال تصریح میفرماید
قبل اکمال تسع کینونات خلق ظاهر نشده و کل آنچه دیده از
مقام نقطه است الی اکتساء لحم صبر کن تا خلق آخر را
مشاهده نمائی قل فتبارک الله احسن الخالقین این است
مقام و نفح فیه اخri الی آخر قوله تعالی عظمت ظهور
بمقامی است که نقطه اولی میفرماید قوله عز و جل حل له
ان یرد من لم یکن فوق الارض اعلی منه اذ ذلک خلق فی
قبضته و کل له قانتون احدی بر عظمت این یوم عارف نه

ص ۲۰۵

الا من شاء الله اين فلك را ملاхи دیگر باید و این بحر را
 غواصی دیگر اگرچه جمیع ایام مظاہر حق و مهابط وحی در
 مقامی بیوم الله مذکور ولکن این ایام برداه تخصیص مزین
 چنانچه تفصیل ذکر شده جمیع اقوال مشرکین قبل در این
 ظهور از مشرکین جدید استماع شده و میشود بلکه گفته اند
 آنچه را که هیچ مشرکی نگفته یا ملأ البيان اتقوا الله ولا تعرضوا
 علی الله باوهامکم انه یدعوکم علی النور و تدعونه علی النار
 ما لكم لا تفکرون حدیثا من الله العلیم الحکیم علم احدي
 باینظهور احاطه ننموده جمیع علوم عالم نزد بحر علمش بمثابه
 قطره بل استغفر الله عن هذا التحديد میین بیان روح من
 فی الوجود فداه میفرماید قوله جل و عز فان لكم بعد حين
 امر ستعلمون و ان یومئذ مثل حين ولكن انتم لا تبصرون
 تلك شجرة الطور لتنطقنکم ان انتم تسمعون قل هونبا
 لن یحيط بعلمه احد ولكن انتم یومئذ لا تعلمون بشهادت
 بیان و جمیع کتب الهی علم این ظهور نزد احدي نبوده
 و نیست در ذکر بعد حين تفکر نمائید شاید عرف بیان رحمن
 استشمام شود و گمراهان قصد صراط مستقیم و نبأ عظیم نمایند
 و از مفتریات خود را بآب رجوع مطهّر سازند ان ربنا الرحمن
 هو التواب الرحیم یا حبیب فؤادی خادم چه عرض نماید
 و بچه دلیل تمسک جوید لعمر مقصودی کینونت دلیل کلیل

ص ۲۰۶

است از ذکر این سیل سبحان الله از آنچه گفته و میگویند
 در قرون و اعصار این همچ رعاع بوهمی تمسک جسته بجدال
 قیام نمودند گاهی ذکر قائم اسباب جدال بود و گاهی ذکر
 ولی و وصی و نقیب و امثال آن و در یوم ظهور ثمر گفتگوها
 و عقائد و اعمال آن بود که دیدید ما هنده التماشیل التی هم
 علیها عاکفون کاش بیک کلمه تمسک میجستند و از روی صدق
 و حقیقت اظهار میداشتند اف لهم و بما اکتسبت ایادیهم .
 امروز هیچ فنی از فنون و هیچ علمی از علوم و هیچ اسمی از
 اسماء و هیچ شانی از شئون و هیچ کتابی از کتب انسان را
 غنی نمینماید و کفایت نمیکند الا بما نطق به لسان العظمة
 قوله جل جلاله هذا يوم فيه ام الكتاب ينطق و ام البيان
 ينادي و القوم لا يعرفون ولا يشعرون ان النّى من آمن بنبأی

و الرّسول من بلغ رسالاتي والوصى من وصى النّاس بما نزل من ملوكوتى من بدايع اوامری واحکامی والولی من امر النّاس بحبی و دعاهم الى صراطی المستقیم "انتهی" .

طوبی از برای نفوی که شباهات و اشارات قوم ایشان را از منزل آیات و مظہر بینات منع ننماید و محروم نسازد جمیع اسامی بقولش خلق میشود و نقطه اولی روح ما سواه فداء میفرماید قوله جلّ و عزّ یخلق فی قول ما یشاء من نبی اولی او صدیق او نقیب اذکلّ ما قد خلق کلّ ادلاء من عنده و سفراء من

ص ۲۰۷

لدنہ الی قوله عزّ و جلّ و ایاک ایاک ان تتحجب بكلمات ما نزلت فی البيان الی قوله تعالی ولا تنظر اليه الا بعینه فان من ينظر اليه بعینه يدركه و الا يتحجب ان اردت الله ولقائه فارده و انظر اليه "انتهی" .

ای صاحبان آذان اقل من آن بانصاف نطق نمائید بشهادت نقطه بیان روح من فی عوالم الامر والخلق فداء امروزآگر نفسی به بیان استدلال نماید و یا باو تمسک جوید نفس بیان و ما نزل فیه من القلم الاعلی از او تبری میجوید از قبل ذکر شد میفرماید انه لا یستشار باشارتی و لا بما ذکر فی البيان و همچنین میفرماید ایاک ایاک ان تتحجب بكلمات ما نزلت فی البيان امروز بیان معلق بقبول است طوبی از برای نفویکه فی الجمله تفکر نمایند و در ثمرات اعمال اهل فرقان نظر کنند تا از جمیع آن گفته ها و استدلالها و اعتراضها فارغ و آزاد شوند و با قوادم لطیف مقدس در این هوا طیران نمایند آیا از مفتریات مطالع نفس و هوی سیر نشده اند که تازه مجدد میخواهند گفتگوئی بیری نمایند و احادیثی ذکر کنند و ردّ و قبولی احداث نمایند بگوئید بعض دیقین حججات مانعه راشق نمائید لعمر رینا امروز مکلم طور ظاهر و ناطق و سرّ مکنون و غیب مخزون با هر چندی بعضی از اهل بیان بدکر الوهیت اعتراض نمودند که چرا حقّ جلّ جلاله باین کلمه

ص ۲۰۸

ناطق است مع آنکه در جمیع کتب میفرماید حضرت قیوم در آن یوم بكلمه اینی انا الله ناطق انظروا ثم اذکروا ما انزله الرّحمن

فی الفرقان قوله تبارک و تعالیٰ یوم یأتی ریک او بعض آیات
 ریک و یوم یقوم النّاس لرب العالمین و جاء ریک والملک
 صفا صفا و امثال آن خاتم انبیاء روح ما سواه فداء میفرماید
 سترون ریکم کما ترون البدر فی لیله اربعة عشر اشعیاء نبی
 میفرماید یسمو الرّب وحده فی ذلک الیوم در عظمت یوم
 میفرماید ادخل الی الصخرة و اختبئ فی التراب من امام
 هیبه الرّب و من بهاء عظمته و در مقام دیگر میفرماید تفرح
 البریة والارض الیابسة و یبتهج القفرو یزهربالنرجس یزهرب
 ازهاراً و یبتهج ابتهاجا و یرّتم یدفع الیه مجد لبنان بهاء کرم
 و شارون هم یرون مجد الرّب بهاء الہنا امروز صاحبان
 ابصار جمیع ذرات کائنات را با فرح و سرور مشاهده مینمایند
 چه که با آنچه از اول لا اول بشارت داده اند ظاهر شده لعمر
 محبوبنا و مقصودنا اگر در قلبی اقل از سمّ ابره محبة الله باشد
 و یا نور انصاف باین بیان مشتعل شود اشتعالیکه عالم را
 بحرارت محبة الله فائز نماید ای اهل بها این سست
 عنصرهای عالم را بگذارید بحال خودشان و با انفس مشتعله
 و ارجل مستقیمه و ایادی قویه و ابصار حدیده و آذان واعیه
 و قلوب زکیه والسن طلقه بگوئید و ببینید و بشنوید رغما

۲۰۹

للذین یدعون الایمان بالبیان و یکفرون بمنزله و مظہره و مرسله
 این بربیه که در آیه مبارکه فرموده است بربیه فیحاست و این
 است ارض مقدسه که در کتب قبل و فرقان مذکور است میفرماید
 مسرور میشود بربیه و اراضی یابسه و بیدا و قفرو این سرور و فرح و
 بهجهت از چه جهت ظاهر لعمر رینا از قدوم رب جل جلاله کرم
 از قبل ذکر شد که در کتب مقدسه بکوم الله معروف و امام وجه
 عکا واقع و از جهت دیگر لبنان و همچنین شارون باری جمیع
 وعده های الہی که در کتب منزله از قبل و بعد مذکور است
 در این اراضی بوده و همچنین اشعیای نبی میفرماید شدّدوا
 الایادی المسترخیة والرّکب المُرتعشة ثبتوها میفرماید ایادی
 مسترخیه را محکم نمائید و رکب مرتعشه را ثابت و مستقیم کنید
 قولوا لخائفی القلوب تشددوا لا تخافوا هوذا الہکم جوهر این بیان
 آنکه در یوم ظهور از کلمه مبارکه اتنی انا الله محجوب نمانید
 و سست نشوید بایادی قویه کتاب را اخذ نمائید و به ارجل

ثابت‌هه مستقیمه بر خدمت امر قیام کنید ای دوستان خود را بما
عند النّاس و بما عندکم از ما عند الله محبوب مسازید امروز
روز اقبال و تصدیق و بله و لبیک است می‌فرماید قوله جل جلاله
لیس هذا يوم السّوال ينبغي لكلّ نفس اذا سمع النّداء
من الافق الاعلی يقول لبیک يا مالک الاسماء و لبیک
يا مقصود من فی السموات والارضین "انتهی .

ص ۲۱۰

این خادم نمیداند چه عرض نماید و بچه مشغول شود حیا
مینماید از این اذکار و سبب تأخیر این اوراق آنکه یومی تلقاء
وجه عرض شد اصیع مبارک را حرکت دادند و فرمودند آن ریک
لا يحتاج بدلیل ولا بحجه ولا ببرهان دون نفسه يا عبد
حاضر هر نفسی اقل از اسم ابره عرف قمیص را یافته جمیع اشیاء
را دلیل و حجت و برهان مشاهده مینماید طوبی از برای
نفسی که بآب محبت الهی خود را از اقوال و افعال و اشارات
و شباهات معرضین پاک و مقدس نمود و بافق اعلی وحده
متوجه شد اوست از اهل بها والذی منع انه فی ضلال مبین انتهی .
و در مقامی این کلمه علیا از مالک اسماء استماع شد فرمودند
يا عبد حاضر قلم اعلی باعلی النّداء می‌فرماید يا ملا الفرقان و
ملا البيان و يا اهل الادیان امروز یوم الله است و حق بنفسه
ظاهر و در اثبات امرش بغير محتاج نبوده و نیست اگر آیات
را حجت میدانند معادل جمیع کتب الهی از قبل و بعد بل
ازید از اسماء مشیتش نازل و اگر بینات می‌جویند در سور منزله
ملاحظه نمایند تا آگاه شوند و از بحر علم الهی بیاشامند
يا عبد حاضر امروز تا از خلیج اسماء عبور نمایند ببحر اعظم
وارد نشوند و فائز نگرددن هذا حق لاریب فيه "انتهی .
این خادم فانی خدمت کلّ عرض مینماید ایام را با عترات

ص ۲۱۱

ناشایسته و اقوال نالایقه و اعمال غیر مرضیه صرف ننماید
امر بسیار عزیز و عند الله از کاشیه اعلی و اغلی بسیار حیف است
چنین شیء ثمینی بمشتهیات نفسانیه و اوهمات لا یسمنه
لا یغنه صرف شود سبحان الله شخص کرمانی علومیکه ذکر
نموده محض افتخار بوده غافل از آنکه از هریک از آنچه نوشه

باید سالها قلب را از آن طاهر نماید و بحق رجوع کند
 ای عالم اگر در توگوشی هست بشنو نقطه بیان روح ما سواه
 فداه میفرماید اگر یک آیه از آیات من یظہر اللہ تلاوت کنی
 عزیزتر خواهد بود عند اللہ از آنکه کل بیان را ثبت کنی زیرا
 که در آن روز آن یک آیه تورا نجات میدهد ولی کل بیان
 نمیدهد و اگر باز در توگوشی یافت میشود این کلمه نقطه روح
 ما سواه فداه را اصغر نما قوله عز و جل انی مؤمن به و بدینه
 و بکتابه و بادلائه و بمناهجه و بما یظہر من عنده فی کل ذلک
 مفتخرابنستی الیه و متعززا بایمانی به و باز اگر در توگوشی
 یافت میشود لله بشنو و بحقیقت بشنو و بانصاف بشنو و باذن
 واعیه بشنو قوله عز و جل ان یا کلشیء فی البیان فلتعرفن
 حد انفسکم فان مثل نقطه البیان يؤمن بمن یظہر اللہ قبل
 کل شیء و اتنی انا بذلک افتخرن علی من فی ملکوت السموات
 والارض و قوله عز و جل لا تتحججن عن اللہ بعد ظہوره فان
 کل ما رفع البیان کخاتم فی یدی و اتنی انا خاتم فی یدی

۲۱۲

من یظہر اللہ و قوله جل ذکرہ انک انت و اعداد واحد
 الاول و کل ما یحصی اللہ جل جلاله ما جعل اللہ الا کخاتم
 فی یدی من یظہر اللہ جل ذکرہ یقلب کیف یشاء انه لهو
 المهيمن المتعال و قوله جل شأنه فانه لویجعل ما علی الارض
 نبیا لیکونن انبیاء عند اللہ و قوله تبارک و تعالی و اذا یوم
 ظہور من یظہر اللہ کل من علی الارض عنده سواه فمن یجعله
 نبیا کان نبیا من اول الذی لا اول له الی آخر الذی لا آخر له
 لان ذلک ممّا قد جعله اللہ و من یجعله ولیا فذلک ما کان
 ولیا فی کل العوالم فان ذلک ممّا قد جعله سبحان اللہ
 از تدبیرات مدبیر حقیقی و از غفلت ما عباد ما من نصح الا و قد
 ذکرہ و ما من تدبیر الا و قد انزله بیانی فرموده اند که هر صاحب
 بصر و هر صاحب فؤادی ناله مینماید و نوحه میکنند چه که از کلماتش
 عالم عالم حزن رو مینماید و از بیانش عالم عالم هم و غم قوله
 جل جلاله فان مثله جل ذکرہ کمثی الشّمس لویقابلنہ الى
 ما لانهایه مرا یا کلہن لیست عکس من تجلی الشّمس فی
 حدّهم و ان لم یقابلها من احد فیطلع الشّمس و یغرب و الحجاب
 للمرایا و اتنی ما قصرت عن نصیحی ذلک الخلق و تدبیری

لَا قَبَالْهُمْ إِلَى اللَّهِ رَبِّهِمْ وَإِيمَانُهُمْ بِاللَّهِ بَارِئُهُمْ وَإِنْ يُؤْمِنُنَّ بِهِ يوْمٌ
ظَهُورُهُ كُلُّ مَا عَلَى الْأَرْضِ فَإِذَاً يُسَرِّكُنُونَ حِيثُ كُلُّ قَدْ
بَلَغُوا إِلَى ذُرْوَةِ وُجُودِهِمْ وَوَصَلُوا إِلَى طَلْعَةِ مَحْبُوبِهِمْ
وَادْرَكُوا مَا يُمْكِنُ فِي الْأَمْكَانِ مِنْ تَجْلِي مَقْصُودِهِمْ وَإِلَّا يَحْزُنُ فَؤَادِي

ص ۲۱۳

وَإِنِّي قَدْ رَبِّيْتُ كَلْشَيْءَ لِذَلِكَ فَكِيفَ تَحْتَجِبُ أَحَدٌ عَلَى هَذَا
قَدْ دَعَوْتُ اللَّهَ وَلَادُعُونَهُ أَنْ قَرِيبَ مَجِيبٍ مَعَ تَدْبِيرَاتِ حَضْرَتِ
مَدْبِرِ حَقِيقَيِّ وَبِيَانَاتِيِّ كَمَهْ دَلْ كَوَهْ رَا مِيشَكَافَدْ اِينَ خَلْقَ
بَضَالَلَتْ قَدِيمَ خَوْدَ بَاقِيِّ وَبِرْقَارَنَدْ إِلَّا مِنْ شَاءَ رِبِّكَ .
إِيْ آقَایَانَ وَإِيْ دُوْسَتَانَ الْهَمَى نَالَهَهَى حَضْرَتَ نَقْطَهَ رَا
بَكْوَشَ جَانَ بَشْنُوْيَدَ وَهَمْچَنِينَ اِسَارَكَتَابَشَ رَا وَدَرَ ظَهُورَاتَ
تَدْبِيرَ وَامْتَحَانَ وَافْتَانَشَ تَفْكِرَ نَمَائِيدَ رُوحَى لَعْنَاتِهِ الْفَدَاءَ
وَلَذْكَرِهِ الْفَدَاءَ وَلَتَدْبِيرِهِ الْفَدَاءَ وَلَنَصْحَهِ الْفَدَاءَ وَلَامْتَحَانَهَ
الْفَدَاءَ مِيفَرْمَائِيدَ بِيَانَ وَآنْچَهَ دَرَ اوْ نَازِلَ شَدَهَ اوْ رَا

مِيزَانَ مَعْرَفَتِ آنَ شَمْسَ حَقِيقَى قَرَارَ مَدْهِيدَ وَمِيفَرْمَائِيدَ أَنَّهَ
لَا يَسْتَشَارَ بَاشَارَتِي بَاشَارَهَ مِنْ مَعْرُوفَ نَمِيشَوَدَ وَنَهَ بَآنْچَهَ دَرَ
بِيَانَ نَازِلَ شَدَهَ وَدَرَ مَقَامَ دِيَگَرَ بِكَلِمَاتَ تَحْذِيرَ نَصْحَ فَرْمَودَهَ
مِيفَرْمَائِيدَ آيَاكَ آيَاكَ اَنْ تَحْتَجِبَ بِالْوَاحِدِ الْبِيَانِيِّ وَوَاحِدَ
بِيَانِيَهَ بِمَنْزِلَهَ اَئِمَهَ قَبْلَنَدَ چَنَانْچَهَ خَوْدَ حَضْرَتَ دَرَ بِيَانَ فَارَسِيَ
مِيفَرْمَائِيدَ بِلَكَهَ مِيفَرْمَائِيدَ جَسَدَ اِينَ حَرْوَفَ بِمَقَامِ رُوحِ اَئِمَهَ
قَبْلَنَدَ مَعَ ذَلِكَ مِيفَرْمَائِيدَ بَايَنَ حَرْوَفَ اِزَ آنَ شَمْسَ حَقِيقَتَ
مَحْتَجِبَ نَمَائِيدَ وَمَكْرُرَ بِكَلِمَهَ تَحْذِيرَ مِيفَرْمَائِيدَ بَايَاتَ مَنْزِلَهَ دَرَ
بِيَانَ اَزَ اوْ مَحْجُوبَ نَمَائِيدَ قَسَمَ بَاَفْتَابَ اَفَقَ مَعَانِي دَرَ مَقَامَاتَ
شَتِّي اَيَنَ بِيَانَاتَ اَزَ قَلْمَ مَبَارِكَشَ جَارِيَ چَنَانْچَهَ بَعْضِي اِزَ آنَ ذَكَرَ
شَدَ وَبِنَظَرِ اُولَيَّاِ حَقَّ مِيرَسَدَ وَبَآنَ فَائِزَ مِيشَونَدَ مَعَ جَمِيعِ اَيَنَ

ص ۲۱۴

وَصِيَّتِهَا وَذَكْرِهَا وَبِيَانِهَا بِذَكْرِيَّكَ كَلِمَهَ مَسْتَغَاثَ كُلَّ رَا اَمْتَحَانَ
فَرْمَودَ وَكَلِمَهَ مَسْتَغَاثَ بِيَانَ اَسْتَ وَمِيفَرْمَائِيدَ بِجَمِيعِ بِيَانَ
اَزَ اوْ مَحْتَجِبَ نَشْوَيَدَ بَايَنَ اَمْتَحَانَ جَزِئَيَ كُلَّ رَا مَتْوَقَفَ مَشَاهِدَهَ
فَرْمَودَ دَرَ اَيَنَ حَيْنَ گَوِيَا مَنَادِيَ عَظَمَتَ اَفَقَ مَلْكُوتَ بِيَانَ
رَحْمَنَ بَاَعَلِيَ النَّدَاءَ نَدَا فَرْمَودَ وَفَرْمَودَ اَلَانَ قَدَ حَصَّصَ الْحَقَّ
وَظَهَرَ كَذَبَ الَّذِينَ يَدْعُونَ الْإِيمَانَ بِالْبِيَانِ وَيَكْفُرُونَ بِالَّذِي

انزله و ارسله ایکاش بتوقف اکتفاء مینمودند بعضی بسهام
اعراض و بعضی به اسنَه انکار و برخی باسیاف آخته برقطع
سدره مبارکه کوشیده و میکوشند چنانچه منزل بیان بکمال
تصریح اخبار فرموده میفرماید بقدراسم مؤمن هم در حق آن
شجره لاشرقیه و لاغربیه راضی نمیشوند چه آگر راضی شوند
حزن بر او وارد نمیآورند باری ذکر این مقامات چون مطلع
حزن است این فانی با ظهارش بیش از این جسارت نمینماید
سبحان الله کلّ بیک کلمه مستغاث مغورو و متھیر و ممتحن
مع آنکه این فقره هم ذکر فرموده‌اند و تمسک با آن را هم نهی
فرموده‌اند قوله تعالیٰ چه که کسی عالم بظهور نیست
غیر الله هر وقت شود باید کلّ تصدیق بنتقطه حقیقت نمایند
و شکر الهی بجای آورند هذا حق لاریب فیه امروز کتب عالم
حجاب نمیشود و منع نمینماید و کلّ بكلمه حق جل جلاله
معلق و منوط ای صاحبان آذان بشنوید ندای مقصود

۲۱۵ ص

عالیان را که امام وجوه عالم از اول امر تا حین ندا فرموده و
میفرماید در یکی از الواح این کلمه علیا از فالق الاصباح
ظاهر قوله عمّ نواله امروز روز بصر است چه که افق اعلی
مشرق و یوم سمع است چه که نداء الله در کلّ حین مرتفع انتهی
ای دوستان آیا نفوس غافله چه گمان نموده‌اند آگر از
ملکوت آیات الهی و سماء ظهور ریانی محروم مانند خود را بچه
امری تسلی میدهند و مؤمن میدانند امروز بنص جمیع کتب
هر نفسی بغیر حق وحده ناظر باشد او از اهل ضلال بوده و
خواهد بود یشهد بذلك کتب الله المھیمن القیوم
بمفتریاتی تمسک جسته‌اند که انسان متھیر است از جمله
حضرت اسم الله جناب حاج سید جواد کربلائی علیه بهاء الله
الابھی را نسبت بتوقف در این امر و یا نعوذ بالله انکار
داده‌اند عرایض و مکتوباتی که بخط خود نوشته‌اند و بساحت
اقدس ارسال نموده‌اند موجود است بعضی از سمت ارض طا
و بعضی از شطريها و خا و جمعی مطلعند در یک مکتوب
ذکر متوهemin را بتفصیل نموده‌اند از رئیس و غیره حق شاهد
و گواه که از روی راستی عرض میشود حق محتاج باین اذکار
نبوده و نیست آگر باین عوالم توجه نمائیم و باین قسم از اذکار

دفاتر عدیده موجود شود و در هر یک عالمی مبسوط وقتی از اوقات
این کلمات از مظہر بینات نازل قوله جل جلاله و عظم شأنه

ص ۲۱۶

یا عبد حاضر یک ذبیح در عالم یافت شد و از آن یوم تا حین
السن خلائق و کتب موجوده بذکر ش ناطق و بر علو مقامش شاهد
و ما در هر مقامی ذبیحی فرستادیم و کل از قربانگاه دوست
زنده بر نگشتند هر یک اکلیل حیات را رایگان بکمال شوق
و اشتیاق نثار قدموں محبوب امکان نمودند . انتهی از جمله
محبوب شهدا جناب آقا سید اسماعیل زواره علیه بهاء الله
الابهی که بدست خود را مقبلًا الى الیت فدا نمود اگرچه
این عمل در ظاهر منکر ولکن محبت الهی چنان اخذش نمود که
از هر عرقی از عروقش شعله نار ظاهر و باهر و همچنین حضرت
ابا بصیر و آقا سید اشرف علیهمما بهاء الله و عنایته از افق بیت
با اسم حق جل جلاله طالع شدند و من غیرسترو حجاب بذکر
محبوب آفاق ناطق مشرکین هر دو را اخذ نموده اول بسجن
فرستادند ام اشرف را طلب نموده که ابن خود را نصیحت
کند که شاید اقبالش را تبدیل نماید و یا امرش را مستور دارد ولکن
آن امّه ثابتہ راسخه مستقیمه بعد از ورود در سجن فرمود
ای پسر در امر الله مستقیم باش مباد خوف نمائی و یا از سطوت
بشرکین مضطرب شوی باری او و ابا بصیر هر دو روح را بکمال
روح و ریحان در ره دوست اتفاق نمودند و در جناب
نجفعلی علیه بهاء الله تفکر نمائید هنگامیکه او را بقربانگاه
دوست میردند باین فرد ناطق " ما بها و خون بها را یافتیم "

ص ۲۱۷

مکرر باین فرد ناطق تا آنکه بشهادت فائز گشت ای آقایان
قصه بدیع را بشنوید فی الحقيقة از هر حرکتی از حرکاتش آثار
قدرت الهی و شوکت صمدانی ظاهر و باهر در اول آیام
سجن اعظم وارد شد هنگامی که مقر عرش قشله عسکریه واقع
دو یوم او را در بیت مخصوص طلب فرمودند باب مسدود و احدی
تلقاء وجه غیر او موجود نه و احدی هم مطلع نبود که مقصود
چیست تا آنکه فرمودند حق اراده خلق جدید نموده و خود
بدیع هم آگاه نه در مقامی این کلمه علیا از قلم اعلی در لوحی

از الواح نازل قوله عَزَّ بِيَانَه انا شرعنَا فِي خَلْقِ الْبَدِيعِ فَلَمَا تَمَّ
 خَلْقُه وَطَابَ خَلْقُه ارْسَلْنَا هُكْرَةَ النَّارِ إِلَى آخِرِ قَوْلِه تَعَالَى
 وَبَعْدَ مِرْخَصٍ شَدَ جَنَابَ امِينٍ عَلَيْهِ بَهَاءُ اللهُ بِالْوَحْيِ حَضَرَتْ
 سُلْطَانٌ حَسْبَ الْأَمْرِ بُوْطَنْ تَوْجَهَ إِلَى اسْكَلَه بِحَرْ حَضَرَتْ بَدِيعَ ازْ
 لَوْحَ اطْلَاعٍ يَافْتَهَ اسْتَدْعَا نَمُودَ اوْ حَامِلَ شَوْدَ وَبَعْدَ كَلَّ اسْتَمَاعَ
 نَمُودَنَدَ كَهْ چَهْ وَاقِعَ شَدَ شَخْصَى مِنْ غَيْرِ سَلاحٍ وَمِنْ دُونَ
 الَّاتِ جَزْ قَمِيصِي ازْ كَرْبَاسِ درْ بَرْ نَدَاشْتَ بِقَدْرَتِ وَقُوَّتِ الْهَيَى درْ
 مِقَابِلِ سُلْطَانِ لَوْحَ رَا بَلَندَ نَمُودَ وَقَالَ قَدْ جَنَّتَكَ مِنَ السَّبَّا
 الْأَعْظَمَ بِكِتَابِ عَظِيمٍ يَا كَلْمَهِ اخْرَى اِنْصَافِ مِيْطَلِيمِ اِينَ يَكْنِفُسَ
 مِقَابِلِ عَالَمِ اِيْسَتَادَ بَارِى اِزْ قَدْرَتِ الْهَيَى عَجَيْبَ نَهْ كَهْ عَالَمَ
 قَدْرَتَ رَا درْ آدَمِيَ مَبْعُوثَ فَرْمَادَ هُوَ الْمَقْتَدِرُ عَلَى مَا يَشَاءُ
 وَهُوَ الْمَهِيمِنُ عَلَى مَا يَرِيدُ بَكَوْئِيدَ اَى بَى اِنْصَافَانَ شَمَا شَهَادَتَ

ص ۲۱۸

سِيدُ الشَّهَدَاءِ رَا حَجَّتْ وَدَلِيلُ اَعْظَمَ بِرَحْقَيْتِ رَسُولِ مُخْتَارِ
 رُوحَ مَا سَوَاهُ فَدَاهُ مِيْدَانِسْتَيدَ وَهَمْچَنِينَ ذَبِحَ اسْمَاعِيلَ رَا ازْ
 عَلَوْ مَقَامَ آنْحَضُرَتْ وَخَلِيلَ مِيْشَمَرَدِيدَ حَالَ درَ اينَ فَدَائِيهَا
 تَفَكَّرَ نَمَائِيدَ لِعَمَرِ مَحْبُوبِيَ وَمَحْبُوبِ الْعَالَمِ وَمَقْصُودِيَ وَمَقْصُودَ
 الْأَمْمَ جَنَابَ بَدِيعَ بِقَدْرَتِ وَاطْمِينَانِيَ ظَاهِرَكَهْ تَزَلَّلَ وَاضْطَرَابَ
 درَ ارْكَانَ ظَاهِرَشَدَ الْبَتَهْ كَلَّ شَنِيدَهَا نَدَ وَمَنْصَفِينَ انْكَارَ
 نَمِينَمَايَنَدَ وَبَعْدَ چَنَدَ يَوْمَ بِكَمَالِ عَذَابِ وَشَكْنَجَهْ آنَ هِيَكَلَ مَقْدَسَ
 مَعْذَبَ وَبِكَمَالِ اِسْتَقَامَتْ بِذَكْرِ دَوْسَتْ ذَاكِرَوْ نَاطِقَ وَاينَ فَقَرَهَ
 سَبَبَ حِيرَتَ كَلَّ شَدَ بَشَائِنَى درَ حِينَى كَهْ بَيْنَ اِيَادِيَ مِيرَغَصَبِهَا
 با سَلاَسَلَ وَاغْلَالَ مِبْتَلَا عَكْسَ اوْرَا اَخَذَ نَمُودَنَدَ وَيَكِى ازْ آنَرا
 بَعْضِي بِسَاحَتِ اَقْدَسِ اِرْسَالِ دَاشْتَنَدَ وَحَالَ مَوْجُودَ اَسْتَ
 بَارِى درَ اينَ اَمْوَارَاتَ كَهْ شَبَهَ وَمَثَلَ نَدَاشْتَهْ تَفَكَّرَ نَمَائِيدَ اينَ فَانِيَ
 نَمِيدَانَدَ كَدَامَ ذَبِحَ رَا ذَكْرَ نَمَائِيدَ اَبَ جَنَابَ بَدِيعَ عَلَيْهِ
 بَهَاءُ اللهُ رَادِرَ اَرْضَ خَا اَخَذَ نَمُودَنَدَ آنْچَهْ نَوَابَ شَاهِزادَهَ وَ
 سَايِرَ نَاسَ خَوَاسِتَنَدَ سَتَرَنَمَائِيدَ تَا اوْرَا ازْ ضَوْضَاءِ عَلَمَاءِ حَفْظَ
 كَنَنَدَ قَبُولَ نَفَرَمَوْدَنَدَ وَفَرَمَوْدَنَدَ آخِرَ اِيَامَ منَ اَسْتَ وَشَهَادَتَ
 ازْ هَرَ شَهَدَى خَوَشَتَرَ وَشَيْرِينَ تَرَوْ بَانَ فَائِزَ شَدَ وَهَمْچَنِينَ ذَبِحَ
 اَرْضَ نَرَدَرَ اَرْضَ تَا الَّذِي سَمِىَ بَمِيرَزا مَصْطَفَى عَلَيْهِ بَهَاءُ اللهُ
 الْاَبَهِيَ وَنَفْوَسِيَكَهْ با او بُودَنَدَ بِكَمَالِ اِسْتَقَامَتْ وَمَنْتَهَى رَضَاَ
 بِمَشَهَدِ فَدَاءِ مَتَوْجَهَ وَاَكْلِيلِ حَيَاتَ رَا نَثَارَ قَدْوَمَ مَالَكَ اَسْمَاءَ

و صفات نمودند و این نفوس نفوسی هستند که رایگان جان را فدا نمودند ان اعتبروا یا اولی الابصار حال بهتر آنکه بارض صاد رویم و در حضرت سلطان الشهدا و محبوب الشهدا و انقطاع آن دو نفس مقدس از ما سوی الله تفکر نمائیم و انصاف دهیم آنچه خواستند ایشان ستر نمایند و یا کلمه ای بگویند قبول نفرمودند بکمال شوق و اشتیاق قصد وطن اعلی نمودند و بعد لوح برهان از اسماء امر رحمن نازل و درباره آن دو نفس یعنی ذئب و رقشاء نازل شد آنچه هر منصفی عرف قدرت و علم الهی را از آن ادراک مینماید قوله تبارک و تعالی هو المقتدر العلیم الحکیم قد احاطت اریاح البغضاء سفینة البطحاء " الخ .

ای صاحبان بصر قدری تفکر نمائید شاید حلاوت بیان رحمن را بیابید و خود را از هیماء جهل و نادانی نجات دهید از ذکر حجج و براهین و آیات و بینات مقصود آنکه شاید ابوابهای بسته بگشاید و عهدهای شکسته بسته شود آنچه از قلم اعلی درباره رقشا و ذئب نازل واقع و کل مشاهده نمودند این عبد متحیر آیا شعور بالمره تمام شده یا انصاف عنقا گشته چه شده که سکر غفلت کل را احاطه نموده آیا ذائقه را چه منع نموده و شامه را چه حادث شده نیست اینها مگر از جزای اعمال از خدا میطلبم تأیید عنایت فرماید بار الها کریما رحیما چه کفران از عباد ظاهر شده که از امواج بحر رحمت محروم مانده اند و از

اشراقات انوار آفتاب ظهور ممنوع گشته اند الهی اعمال جهال را با اسم ستارت ستر فرما توئی کریمی که ذنوب مذنبین بخششت را منع نمود و باب فیضت را سد نکرد یک حرف از کتاب جودت علت وجود شد و یک قطره از دریای رحمت سرمایه غیب و شهود با کمال عجز و نادانی و فقر و ناتوانی بداع فضلت را میطلبیم بحبلش متسلکیم و بذیلش متثبت ای خطا پوش خطاهای را بپوش و بطراز عفو اکبر مزین دار توئی آن توانائی که یک اراده ناتوانان را مطلع اقتدار و ضعیفان را مصدر اختیار نمائی لا اله الا انت العلیم الخبیر و انت العزیز الحکیم و انت الغفور الرّحیم و الفضال الکریم . در ذبیح دیگر ارض صاد

حضرت کاظم تفکر نماید آن ذیحی که انفاقش آفاق را منور نمود
و اشتعالش ابداع را حرارت بخشد جان را در سبیل دوست
نشر نمود بشانیکه ملا اعلی از استقامت و انقطاع و انفاقش
متحیر از او گذشته ذبیح جدید عالم را متغیر نمود و ذرات کائنات
بر اقبال و تسليم و رضا و وفا و استقامتش شهادت داده آن
حضرت که در ارض میم مسکن داشت و بملأ علیجان موسوم علم
توحید در آن ارض بر افراحت و بحرارت محبة الله مشتعل
بشانیکه جمعی را مشتعل نمود تا آنکه اهل شقاق و نفاق
میثاق الهی شکستند و قصد آن مظلوم نمودند آنچه را مالک بود
بتاراج رفت و بعد آن وجود مقدس را با جمعی از متنسبین

ص ۲۲۱

با سلاسل و قیود بارض طا آوردند و نزد علی کندیش فرستادند
و بهزار حیله و مکار اراده نمودند عهد الهی را بشکند و میثاقش
را محون نماید ولکن آن فارس مضمار حقیقت و برهان از ما سوی الله
چشم پوشیده جز ذکر دوست و وصال دوست و قرب دوست
یاری و مطلبی و ذکری نداشت باری معرضین و مشرکین بمراد
نرسیدند یعنی کلمه انکار از آن معدن اقرار اصغا نشد تا آنکه
بمراد خود فائز گشت و بعد از صعود آن روح مطهر و عروج آن
جوهر بشر از قلم اعلی روح من فی ملکوت الامر و الخلق فداء
دو زیارت از برای او از اسماء موهب و الطاف نازل یکی از آن دو
ذکر میشود که شاید عرف عدل و انصاف متضوی گردد و مثل قرون
و اعصار قبل باوهام حرکت نمایند و بظنون تمسک نجویند انه
یفعل ما یشا و یحکم ما یرید و هو العزیز الحمید . هو المعزی
من افقه الاعلی اول نور ظهر و اشراق و لاح و برق من فجر المعانی
علیک یا حفیف سدرة المنتهی فی ملکوت الاسماء و آیة الظهور
فی ناسوت الانشاء اشهد یا مولی العباد و نور البلاد بانک
کنت مطلع الانفاق فی الافق و باستقامتک ارتعدت فرائص
اهل النفاق الّذین نقضوا المیثاق و کفروا بالله مالک یوم التّلاق
بک نصبت رایة الحق بین الخلق و ظهرت آیاته و انتشرت احکامه
و برزت بیناته طوبی لمن اقبل اليک و آنس بک و زار قبرک
و وجد منک عرف قمیص ریک و طاف حولک و فاز بلقائک و نطق

ص ۲۲۲

بذكرك بك ارتفع علم التوحيد على العلم في العالم و اشرق
نور القدم بين الامم بخضوعك خضعت الاعناق و بتوجهك
توجهت الوجوه الى وجه الله رب الارباب انت الذي كنت
مترجما لوحى الله و مبينا لياته و حاملا لاماناته و مهبطا لاسراره
و مخزنا للثالث علمه و مشرقا لظهور انواره و منبعا لفرات
رحمته و مطلعها لآثاره و عرضا لاستواء هيكل احكامه اشهد
ان بقيامك قام المخلصون و بندائك انتبه الرّاقدون و باقبالك
اقبل المقربون و سرع الموحدون بك ظهر الكتاب و فصل الخطاب
و انت المنادى باسم ربّك في المآب اشهد في ايامك فتح
باب اللقاء على من في الارض و السماء و هطلت من سحاب
الكرم امطار الفضل و العطاء طبوي لك يا بهجة الاصفية
و مهجة الاولياء انت الذي زين الله ظاهر الارض بدمك
و باطنها بهيكلك طبوي لك يا ركن الایمان و مطلع العرفان
انت الذي خضعت الاذكار عند ذكرك و الاسماء عند ظهور
اسمك فاه آه يا مقصد الاقصى و اسم الله مالك العرش
و الشري بما ورد عليك من الامراء و العلماء تالله بمصيتك
ناحت كينونة السرور امام وجه الظهور و هدرت حمامات الاحزان
على الاغصان و بما ورد عليك صعدت زفرات المقربين و نزلت
عبرات الموحدين ترى و تعلم يا الله الغيب و سلطان الشهود
ان الارض صبغت من دماء اصفيائك و اوليائك ولم تكن لهم من ام

ص ٢٢٣

لتنوح عليهم ولا من مونس ليعزى ابنائهم و نسائهم قد ورد
عليهم في ارض الطاء ما ناح به الملا الاعلى قد رأيت يا
الله عبدي على مطروحا على التراب الذي كان منجذبا
بنفحات وحيك و متحركا بارادتك و مشتعلنا بنار حبك على شأن
سمع كل ذي سمع من كل عرق من عروقه آيات محبتك و اسرار
ولايتك قد جاهد في سبيلك حق الجهاد و قام على خدمتك
فـ القيام الى ان صار محمرة بالدم امام وجوه العالم
و انفق روحه شوقا للقائك و وصالك يا مالك القدم بذلك ناحت
حورية البهاء في الفردوس الاعلى و اهل الجنة العليا و خباء
المجد في ملوكوت الاسماء ولم يكن يا الله من يحمله الى مقره
المقام الذي قدرت له من قلمك الاعلى في الصحفة الحمراء
و حملاته امتنان من امائكم الالاتي وجدن حلاوة خدمتك في

ایامک و عرفن ما غفل عنه اکثر رجالک و عبادک ای رب صل
علیهمما فی جبروتک و ملکوتک ثم اکتب لهمما ما یجد منه المخلصون
عرف فضلک و عنایتك یا الھی واله الاسماء وفاطری وفاطر
السماء اسئلک بدمه الشّریف و قیامه علی امرک و استقامته علی
خدمتک و انفاق روحه فی سبیلک بان تغفرلی ولوالدی و لمن
آمن بک و اقبل الیک ثم اسئلک بان تجعلنی ثابتنا علی امرک
و مستقیما علی حبک و معروفا باسمک و غنیا بغانیک لا الھ الا
انت المھیمن علی ما کان و ما یکون "

ص ۲۲۴

ای آقایان اللہ بگوئید و اللہ بشنوید از قبل شهادت حضرت
سید الشّھداء علیه سلام اللہ را حجت عظمی و بینه کبری از
برای امر حضرت خاتم روح ما سواه فداه ذکر مینمودند چنانچه عرض
شد حال این نفوس مشتعله مطمئنه راضیه مرضیه که با جنحه
انقطاع بمقر فدا طیران نمودند و جان رایگان در سبیل
محبوب امکان انفاق کردن بنظر غافلین و مشرکین نیامده
قد حجتھم اھوائهم و غشتم اوھامھم لعمر اللہ شهادت
هریک از نفوس مذکوره دلیلی است اعظم و برهانی است اکمل
و اتم ولکن حق جل جلاله جز بما نزل من عنده و ظهر من لدنه
در اثبات امر مبارکش با مری نطق نفرموده یا اولی النّھی در آنچه
در باب ثامن از واحد سادس از قلم نقطه اولی روح ما سواه فداه
جاری شده تفکر نمائید قوله تعالی و امر شده که در هر
نوزده روز یک دفعه در این باب نظر کنند لعل در ظهور
من یظہر اللہ محتاجب نشوند بشئونی دون شئون آیات که
اعظم حجج و براهین بوده و هست در این باب میفرماید قوله
تبارک و تعالی بعد از غروب شمس حقیقت امتناع دارد که از غیر
او آیه ظاهر شود بر نهیج فطرت و قدرت بدون تعلم و شئونیکه
نzd اهل علم متصور است با وجود این امتناع که غیر از من یظہر
اللہ کسی نتواند مدعی شد این امر را فرض شده در بیان که اگر
نفسی ادعا کند و آیاتی از او ظاهر گردد احدی متعرض نگردد

ص ۲۲۵

اورا لعل بر آن شمس حقیقت حزنی وارد نیاید الی قوله عز
و جل اگر شنوید چنین امری و یقین نکنید تکسب امری ننموده

که سبب حزن او باشد اگر چه در واقع غیر او باشد اگر چه این تصویریست محال ولی همینقدر که ذکر اسم او کرد بر صاحبان حب او بعید است که او را محزون کنند احتراماً لاسمه زیرا که امراز دوشق بیرون نیست یا او است و حال آنکه غیر او ممکن نیست که آیات برنهج فطرت نازل فرماید که چرا نفسی تکذیب حق کرده باشد و حال آنکه شب و روز در انتظار او عمل کرده باشد و اگر برفرض امتناع کسی خود را نسبت داد و آگذارند حکم او را با خدا بر خلق نیست که حکم او نمایند اجلالاً لاسم محبوبهم و حال آنکه چنین نفسی نیست که تواند چنین مقامی را ادعا کند اگر در کور قرآن به مرسيد در این کور هم خواهد رسید آیات او بنفسه دليل است بر ضياء شمس وجود او و عجز کل دليل است بر فقر و احتياج بسوی او سبب این امر نیست لعل در یوم ظهور حق قدمهای ایشان بر صراط نلغزد و یا به آیه شبحی که در افئده ایشان است بر مکون وجود خود بآن آیه حکمی نکنند که یک دفعه کل کینونیت و اعمال آنها باطل گردد و خود خبر نشوند اگر کل بر این یک امر اطاعت کنند بر خداوند است که حق را بر ایشان ظاهر فرماید و القای حجت و دليل در قلوب ایشان فرماید به ادله ظاهره که از قبل او مشرق میگردد تا اینکه مؤمنین

۲۲۶ ص

توانند در حق او اظهار یقین نمود و دون آنها توانند اظهار وقوف نمود که وقوف در حق دون حق است و کافی است کل اهل بیان را اگر در این حکم عمل نمایند در نجات ایشان در یوم قیامت زیرا که آن یومی است که کل ما علی الارض به آیات مشرقه در افئده ایشان از شمس حقیقت انا لله عاملون می گویند ولی صادقین عبادی هستند که نظر بمکون آن آیات بالله عز و جل نموده که آن شمس حقیقت باشد که آیات او که ضياء او است فاصل است ما بين کل شیء تلک حجتة الله قد تمّت عليکم ان یا عباد الله فاتقون . ای صاحبان ابصار در این بیان رحمن که عرفش عالم را احاطه نموده و مقصود از او ظاهر و باهر و آشکار نظر نمایید فی الحقیقہ این باب سپریست محکم و درعی است متین از برای حفظ مقصود عالمیان ای اهل بیان حیا کنید و قدری تفکر نمایید آیاتش عالم را احاطه نموده جمیع ذرات کائنات بر عظمتش شهادت داده و میدهند از حق جل جلاله بترسید و تدبیرات

و بیانات حضرت مبشر را با غرایض نفسانیه مهجور ننماید
حضرت مقصود روح من فی ملکوت الامرو الخلق فداه از اعانت
و تصدیق و ایمان شما گذشت این را فی الحقيقة ذکر
مینمایم چه که از لسان مبارک استماع شده بهربابی اراده
نمودید توجه کنید و از هر کأسی میخواهید بیاشامید و بهر

ص ۲۲۷

جهت و هرسو میل کنید بروید ولکن این مظلوم را با این
آیات با هرات و بینات واضحات و قیامش مقابل اعداء بخود او
و اگذارید از حیل و مکرو خدعا و فریب بگذرید این فانی
عرض مینماید در اراده های خود بکمال اطمینان مشغول
شوید ابدا تعرض نمیفرمایند لو تخدنو لا نفسکم فی کل حین
ریا من دون الله ولکن مرتکب نشوید امری را که کبد نقطه
اولی از او محترق شود و عیون عظمت بگردید یک سوره از سور
منزله را با بیان و جمیع کتب الهی قرائت نمایند لیظهر لكم
ما غفلتم عنه و بیقین مین بدانید و شهادت دهید بر آنچه
نقطه بیان روح من فی الامکان فداه شهادت داده میفرماید
جمیع بیان معادله بیک آیه او نمینماید هذا حق لا ریب فیه
حال شخصی را که باو تمسک جسته اید لعمر مقصودی و مقصود
من فی الارض والسماء بر امر او آگاه نبوده و نیستید و این عبد
هم ممنوع است از ذکر شعسی ان یأتی حینه ایکاش شمس
اذن از افق اعلی اشراق مینمود و این عبد عرض مینمود آنچه
را که بآن آگاه است قلم متحیر مداد متحیر عالم متحیر آیا چه
شد بطنین ذباب مشغولند و از رب الارباب معرض عهد الله
را شکستند و از میثاقش چشم برداشتند آگر نفسی تفکر نماید
در خضوع و خشوع نقطه بیان عند ظهور این اسم شهادت میدهد
بر آنچه از قلم اعلی جاری شد قسم آفتاب حقیقت بشانی

ص ۲۲۸

خاضع و خاشع بودند که قلم اعلی از ذکر شعسی عاجز است چه
نیکوست ذکر این فقره در این مقام که در این حین بخار
فانی آمد ایامیکه حضرت ابن زکریا ظاهر و بغض تعمید
مشغول در بزیه سائر و ببشارت ناطق قائلًا توبوا لانه
قد اقترب ملکوت السموات میفرماید توبه و اتابه نمائید چه که

ملکوت الهی نزدیک شده ائمّه اعیان کم بماءٰ للّتّویه و لکن الّذی
یأتی بعدی هو اقوی منی الّذی لست اهلاً ان احمل
حذائی بشارت میداد ناس را بظهور حضرت روح و میفرمود
او اقوی است و من قابل آنکه کفشه اورا حمل نمایم نیستم
مع آنکه حضرت روح او در یک یوم بودند ولکن چون امر
حضرت روح در آن یوم مستور بود میفرماید و الّذی یأتی
بعدی یعنی یظهر نفسه بعدی و بعد میفرماید جاء یسوع
من الجلیل الى الاردن الى یوحنان لیعتمد منه ولکن یوحنان
منعه قائلًا انا محتاج ان اعتمد منک و انت تأتی الى فاجاب
یسوع و قال له اسمح الان لان هکذا یلیق بنا ان نکمل
کلّ بریسوع حضرت مسیح است و یوحنان ابن زکریا و اورا در
کتب یوحنان المعمدانی میگویند چه که غسل تعمید از احکام
اوست و حال ما بین مسیحیین مجری و ممضی است و با آن عاملند
فی الجمله نفحة این ایام در آن ایام متضوع بوده چنانچه
حضرت نقطه روح ما سواه فداء جمیع بیان را بیشارت این

ص ۲۲۹

ظهور تمام فرموده لعمر الله اگر نفسی بعدل و انصاف کلمات
بیان را یک یک استشمام نماید جز عرف محبت این ظهور از او
نیابد یشهد بذلك کلّ منصف و کلّ عادل ولکن القوم اکثرهم من المنکرین .
ای اهل بیان عرض این خادم را بشنوید و بکمال اطمینان
متوکلاً علی الله برصراط وارد شوید احتیاط امروز از اعظم
سیئات محسوب و در نار بوده و خواهد بود قد شهد بذلك
قلم نقطة الاولی قوله تبارک و تعالی او را شناخته بایات
واحتیاط در عرفان او نکرده که بقدر همان در نار محتاج خواهید بود " انتهی
اصنام را بشکنید حجبات ظنون را خرق نماید بافق اعلی
وحده ناظر باشید که شاید در یوم الهی بتوحید حقیقی فائز
گردید قسم بافتات افق سماء فضل آنچه در این ظهور اعظم
ظاهر هر یک بمثابه شمس است در وسط زوال لا ینکرها الا کلّ
غافل مرتاب این کلمه را لوجه الله بشنوید و عمل نماید
حجت و برهانی که با آن تصدیق نقطه بیان و رسول قبل را
نموده اید حال اعظم و اکمل آن موجود ملاحظه نماید
و بعد و انصاف تکلم کنید استغفر الله من ذکری و بیانی
ونطقی عالم از اهل انصاف و عدل و دانش خالی نه البتة

ص ۲۳۰

نازل شده ملاحظه نمایند و همچنین آنچه از قبل بر انبیاء و مرسلين نازل و بانصاف تکلّم کنند و بعد سخن گویند استغفرک يا الله الوجود من ذکر يجد منه المقربون عرف التشبيه والحدود اى رب طهر ابصار خلقك عن کل ما يمنعها عن النظر اليك والتوكّل عليك اى رب زينهم بطراز العدل والانصاف ونور قلوبهم بانوار معرفتك انک انت على کلشىء قدير وقتی از اوقات مشرق آيات و مظهر بینات فرمودند يا عبد حاضر بیقین مبین بدان حق جل جلاله حقش ثابت و امرش ظاهر و نورش باهر جمیع اعترافات اهل بیان را بیک کلمه که از قبل آن نطق فرموده معدوم و مفقود و باطل مینماید قوله عزّ بیانه يفعل ما يشاء ويحكم ما يريد اگر نفسی فی الحقيقة باین کلمه علیا متمسک و موقن باشد جز باو توجه ننماید و غير او را نبیند و از غير او نپذیرد و بسان ظاهر و باطن میگوید يا الهی و مقصودی لك الحمد بما اظهرت نفسك و انزلت آیاتک و ابرزت بیناتک و ارسلت ما وجد منه کل ذی شم عرف قمیصک و نفحات ایامک و فوحات ظهورک اى رب قوّ قلبی لثلا تمنعه اشارات المعرضین من خلقك و الملحدین من عبادک عن الاقبال الى افتك قوّ يا الهی يدی لأخذ كتابک بیقین تضطرب به افئدة المشرکین من بريتك و نور وجهی بانوار وجهک و زین هيکلی بطراز الاستقامة فی حبک

ص ۲۳۱

اى رب هذا يومک اشهد فيه بظهورک ظهرت الاسرار و اثمرت الاشجار و ثبت حکم التوحید و محظ شونات التحديد و نصب علم البیان على اعلى بقعة الامکان و ارتفع ندائک فی کل الاحيان اى رب اسئلک باسمک الکریم و باسمک الحافظ و باسمک المعین ان لا تدعني بمنفی و انقذنی بذراعی قدرتك ثم احفظنی من اهل البیان الذين نقضوا عهدک و کسرروا میثاقک و نبذوا احکامک و جادلوا بآیاتک و کفروا ببرهانک اذ جئتھم من سماء الایقان برایات الحکمة و البیان انک انت المقتدر على ما تشاء و فی قبضتك ازمه

الاشیاء لا اله الا انت القوى القدیر" انتهی
سبحان الله چه واقع شده که ناس از حق ظاهر باهر مشهود
خود را ممنوع و محروم ساخته اند و بگفته این و آن متمسک
و مشغولند ظهور این امور تازگی نداشته و ندارد در قرون
و اعصار بحال اوهام متمسک و بعد از ظهور آفتاب حقیقت و
کشف مفتیات متنبه نشده بر قدم اول راجع گشته و شاعر نیستند
گویا مستوجب باشند مجدد بوعظ واعظها و شرک جهال
مبلا شوند . ای آقایان در امورات قبل و شمرات و نتایج آن
تفکر نمائید تا از امثال آن نفوس طاغیه یاغیه محفوظ مانید
فی الحقیقہ شمرات اعمال آن نفوس پندی است بزرگ و نصیح
است عظیم و عبرتی است عالی باری خادم چه عرض نماید

ص ۲۳۲

ل عمر محبونا و محبوب من فی الارض و السماء او هاماتی در
بعضی از اهل بیان مشاهده میشود که تا حین شبه آن ظاهر
نشده شخص عارفی از حزب الله دریکی از مدن با یکی از متوهمن
گفتگو نموده و آیات منزله بیان را قرائت کرده و شاهد بر
مطلوب خود آورده شخص متوهمن که آنچه میگوئی در
بیان نیست بعد بیان را آورد و عبارت حضرت را نشان داد
آن شخص ذکر نمود این بیان صحیح نیست گفت بیانی که
در نزد شما هست بروید بیاورید گفت آنهم صحیح نیست
گفت پس بیان صحیح کجاست گفت نزد حضرت از رائحه منته
این کلمه رایحه کلمات قبل مرور نموده چنانچه میگفتند ده جزو
قرآن را سرقت نموده اند و قرآن تمام نزد قائم است و او میاورد
فیا لله فیا لله ائم جعلوا القرآن عضینَ یعنی قسمت
نمودند یعنی پارچه پارچه نمودند بعضی را دزد برد
و بعضی را بدل نمودند این خادم فانی شهادت میدهد
که قرآن تمام بوده و بیان هم تمام است و قرآن همان است
که در دست کل بوده و بیان هم همین است که حال موجود
است ولکن آن کذاب مقصودش آنکه طرق را مسدود نماید و
سبل را ممنوع و آنچه از ناحیه ظنون ظاهر شود سند نماید
و ناس را مبتلا کند چنانچه از قبل کرده اند باری امید
چنان است ید قدرت حججات جدیده را منع نماید و ناس

بیچاره را آگاهی بخشد آن قوم بی شرمند حرف آن غافل
 سبب ظهور اوها ماست سبحان الله چه شده اهل بیان را
 که صادق را کاذب میدانند و کاذب را صادق مثل فرقه هالکه
 که خود را ناجیه میشمردند هزار و دویست سنه بل ازید
 جعفر را کاذب گفته و میگویند مع آنکه آن مظلوم یک کلمه
 از روی حقیقت و راستی و صدق بیان نمود حال نفوس غافله
 معرضه متوجه بسیارند از جمله میرزا هادی دولت آبادی
 خود را هادی و قائد قوم میشمرد قسم بنفس حق که در لیالی
 و ایام بتحریر آیات منزله تلقاء وجهش مشغول که شخص مستور
 تلقاء وجه قادر بر تکلم نبود این بیچاره‌ها نمیدانند بهوی
 شنیده‌اند و بهوی متمسکند و بهوی متثبت و عاقبت ثمرات
 اعمال و اقوالشان بمتابه اهل فرقان هبا بوده و خواهد بود
 از حق میطلبم انصاف عطا فرماید و ضعفیه و بغضای قبل را از
 میان خلق بردارد ولکن بسیار مشکل است چه که نفوسی که
 در قرون و اعصار بطنون و اوہام تربیت شده‌اند کجا لایق
 مشاهده انوار آفتاب یقینند این عبد از اظهار و ذکر بعضی از
 امور ممنوع است و الا گفته میشد آنچه را که تا حین عباد از او غافل
 و بیخبرند قوله جل جلاله و عم نواله یا عبد حاضر سخن
 باندازه میگوئیم لا بما ینبغی لملکوت بیانی و جبروت علمی
 الا ان نری الیت خالیا من دونی انتهی .

ایم الله این خادم لوجه الله گفته و خواهد گفت خیالی نداشته
 و ندارد ان رَبِّ الرَّحْمَنْ هو الغنی عن ایمان اهل البیان
 الَّذِينَ نَفَضُوا مِثَاقَهُ وَ حَارَبُوا بِنَفْسِهِ نَقْطَهُ بِیَانِ رُوحِ مَا سَوَاهُ
 فداه میفرماید در آن روز آن آفتاب حقیقت اهل بیان را
 خطاب مینماید و این سوره فرقان را تلاوت میفرماید قوله
 تعالیٰ قل يا ایها الکافرون لا اعبد ما تبعدون ولا انتم
 عابدون ما اعبد ولا انا عابد ما عبدتم ولا انتم عابدون
 ما عبد لكم دینکم ولی دین . این ایام مکرر از لسان قدم
 این سوره مبارکه شنیده شد طویی للمنصفین و طویی للمتفرسین
 و طویی للمتفکرین بر هر نفسمی الیوم لازم که بقدرت و قوت حق
 جل جلاله افق آفتاب یقین را از سحاب ظنون و اوہام حفظ

نماید اگر چه او بنفسه حافظ کل بوده و هست و آنچه در
این مقامات ذکر میشود مقصود آنکه عبادش بخدمت امرش
فائز شوند یک ساعت دو ساعت دنیا قابل ذکر نبوده و نیست
امید آنکه باب فضل را مسدود نفرماید و اولیاء خود را از عرضش
محروم نسازد . ای آقایان مخصوص یک باب از بیان در ذکر این
بیان است میفرماید شجره اثبات با عراضش از او از نفی
محسوب و شجره نفی با قبلش باو از اثبات محسوب باری
بمتوهمین بگوئید امروز روزیست عظیم و بنور توحید منور
مجال تحدید شرکاء نبوده و نیست چنانچه سالها بآن مشغول

ص ۲۳۵

بودند عصمت کبری مخصوص ذات مقدس بوده و هست احدی
را از آن نصیبی نه و هوینطق فی قطب الابداع لا اله الا هو
المهیمن القيوم ای اهل بیان بشنوید عرض این خادم
فانی را و بمثل اهل فرقان بظلم قیام منماید جمیع علمای
آن فرقه کمال ظلم را مینمودند و خود را مظلوم میشمردند
اتقوا الله يا قوم ولا تكونوا من الظالمین مقامی را که میفرماید
اگر نفسی ادعا نماید و اتیان به حجتی ننماید تعرض منماید
و حزن وارد نیاورید حال مع حجج و براهینی که عالم را احاطه
نموده و نورش آفاق و انفس را منور کرده گفته اند آنچه را که
هیچ ظالمی از قبل و بعد نگفته الله تفکر نماید شاید از بحر
معانی لئالئ بیان را بیابید جمیع بیانات آن حضرت رحمتی
بود از برای عباد لا تجعلوها نقمة لكم و لمن بعدکم
برچینید بساطهای قبل و بعد را و بکمال فرح و انبساط
در این بساط مبسوط وارد شوید از حق جل جلاله میطلبیم
معرضین و منکرین را تأیید فرماید بر رجوع و توبه و انباه
بسیار حیف است خود را مستحق سیاط و غضب دائمی نماید
آیا میتوان این سدره مبارکه مرتفعه که فرعش از صد هزار سماء
مرتفع تراست انکار نمود؟ آیا مجال توقف و گفتگویا قی؟ لا و
نفسه الحق مگر قهر الهی بسبب جزای اعمال اخذ نماید
سبحان الله نفوس غافله اراده نموده اند آفتاب حقیقت را

ص ۲۳۶

سترنمایند این فرد در این مقام مناسب است :

"قصد آن دارند این گل پاره‌ها کر حسد پوشند خورشید ترا"

بلایائی بر سدره مبارکه وارد که اگر فی الجمله انسان در او تفکر
نماید خود را هلاک کند چون این فقره منع شده لذا این عبد
و امثال این عبد باقی مانده قسم بافتات افق راستی اقلام
عالم از ذکر ش عاجز و قلوب ملأ اعلی در احتراق از جمله
در این ارض بعد از ورود در سجن اعظم دو نفس غافل محتجب
با هر کسی مراوده مینمودند و در هر مجلسی با هر شخصی فصلی
مذکور میداشتند الله یعلم ما ورد منها عليه فی دیار الغربة
و بلاد الغربة بعضی از سور را با مجموعات خود ترکیب نموده
و بهر کسی ورقی دادند والله الذی لا اله الا هو حتى
به کناس بلده تا آنکه امر بمقامی رسید که آتش فتنه مشتعل و
لهیب نار بغضا از قلوب و نفوس ظاهر بالآخره از مالک رقاب
بسد باب حکم صادر چند شهر با احدی از داخل و خارج
ملاقات نفرمودند باب مسدود و طالبین ممنوع و محجوب
تا آنکه شبی از شبهها این فانی تلقاء وجه بتحریر آیات مشغول
بغتة لحن مبارک تغیر نمود این آیات منیعه قویه غالبه
قاهره نازل بشانیکه فرائص این عبد متزلزل بود حق شاهد
و گواه که بهیچوجه اطمینان و سکون در نفس باقی نماند

ص ۲۳۷

قوله جل جلاله و عم نواله و عظم بیانه قد ماج بحر البلاء
واحاطت الامواج فلک الله المهيمن القیوم از اصغاء این آیه
مبارکه روح از برای این عبد باقی نه بعد این آیه نازل انک
انت یا ملاح لا تضطرب من الاریاح لان فالق الاصباح معنا
فی هذه الظلمة التي احاطت العالمين از این آیه فی الجمله
سکون حاصل ولکن واضح و مبرهن شد که فتنه دهماء از عقب
است باری آنچه از بعد واقع حرف بحرف در آن لوح مبارک
نازل از جمله میفرماید وقتی بایادی امرا و سفرا و احبا
نصرت مینماییم و گاهی بایادی اعدا یوم بعد هنگام عصر
این عبد تلقاء وجه بتحریر آیات مشغول که غوغای بلند شد
جمعی اهل بلد و عسکریه با اسیاف شاهره امام بیت حاضر
اعمال شنیعه آن نفوس مجسم شد و ظاهر شد آنچه شد
مدتی این عبد مضطرب و متزلزل که مبادا بر جمال قدم حزني
وارد آید لعمر رینا اگر بحق و اگذار شده بود خود کفایت

میفرمود چنانچه ذئب و رقشاء و امثال آن نفوس را کفایت
نمود بعد اخت رضاقلی یک بسته سور و الواح منزله را برد
و بدلست پاشای بلد داد از جمله سوره رئیس بگمان اینکه
پاشای مزبور بعناد قیام نماید ولکن حکم آیه منزله ظاهر
پاشا قادری مطالعه نمود صبح برخاست و خدمت حضرت
غصن الله الاعظم روحی و ذاتی لقدومه الفداء رسید و جمیع

ص ۲۳۸

سور را آورد و تسلیم نمود مذکور داشت شب گذشته در این
الواح ملاحظه کردم عظمت امر مرا اخذ نمود بیقین دانستم
این امر حق است چه که اگر او را انکار نمایم جمیع رسول و صحف را
باید انکار نمود و استدعای لقا و حضور نمود تا آنکه یومی عبود
نام که صاحب بیت بود بین یدی حاضر و استدعا نمود که حضرت
پاشا بحضور فائز شود قبول فرمودند و بعد از حضور تلقاء وجه
بایمان و ایقان فائز و آنچه با او امر شد جمیع را عمل نمود . از
برای عامه محبوسین که در این شهر بودند فرج عظیم حاصل
مقصود آنکه آنچه از قوه نفوس غافل بر می‌آید مجری نمودند جمیع
خلق این ارض را بشانی اغوی نمودند که هر یک از این اسرا
را میدیدند کلمات ناپسندیده میگفتند . باری سبب شدند
چند شهر باب رحمت بر روی کل مسدود الله یعلم ما ورد عليه
من اعدائه هر نفسی بذره از عدل و انصاف فائز باشد شهادت
میدهد که اعلی و ابهی و اظہر از این ظهور در عالم نیامده
آیا معرضین حکایت مباھله واقع شده در ارض سررا نشینیده اند
ل عمر مقصودنا ظاهر شد آنچه که اهل مدینه را متختیر
نمود چون احتمال میرود بعضی نشینیده باشند لذا مختصر
عرض میشود تا منصفین آگاه شوند و شاید معرضین هم راه یابند
بعد از ورود ارض سریومی از ایام سید محمد اصفهانی تلقاء
وجه حاضر عرض مطلبی نمود قبول نشد و چند یوم قبل هم

ص ۲۳۹

لسان عظمت مخاطبا ایا به باین کلمات ناطق یا محمد
تو از مشی انبیاء و سجیه اصفیاء اطلاع نداری و آگاه نیستی
انتهی . از این کلمه مبارکه همچه معلوم شد بعضی از حرفهای
عرفای کهنه را نزد بعضی گفته و همچنین چند یوم بعد هم

اذن خواست بعد از حضور عرض نمود استدعا آنکه بمیرزا
یحیی امر فرمائید چیزی ننویسد چه که آقا محمد علی اصفهانی
یک شعر فارسی سؤال نموده معنی آنرا ملتافت نشده جمال قدم
فرمودند سید تورا چه باین فضولی‌ها تا آنکه بالآخره
طردش فرمودند بعد رفته میرزا یحیی را اغوی نموده و در ظاهر
نزد بعضی اظهار ایمان باو میکرد مع آنکه و نفس الحق روح من
فی ملکوت الامر و الخلق فداه مکرر در سبیل مابینشان در بعضی
امور گفتنگو شد بالآخره بمعارضه انجامید و تلقاء وجه هر دو
حاضر و از یکدیگر شکایت آغاز نمودند این خادم فانی دوست
ندارد تفصیل آن نفوس را عرض نماید .

ای برادران و اللہ الذی لا اله الا هو بصدق میگویم مقصودی
ندارم جز آنکه مجدد حججات غلیظة موهومه و سبجات کذبه
عبد بیچاره را منع ننماید و محروم نسازد شخص مذکور
با هفتاد نفر در این سبیل لیلا و نهارا معاشر معدلک باطراف
نوشته من با احدي معاشر نبودم و متوهمین قبول نمودند
این است شأن ناس از حق میطلبم اولیای خود را تأیید فرماید

ص ۲۴۰

تا بمثابه قبل ابواب کذب مفتوح نشود و مدن و دیار
موهومه تعییر نیابد بعد از فصل اکبر سید مذکور با غوای چند
نفر از اعجم خارج که در آن مدینه بودند قیام نمود و لیلا
ونهارا با آن نفوس معاشر تا آنکه در حضور آن نفوس ذکر
نمود که قرار برابره بازه گذاشته ایم و ذکر این فقره نظر
باطمینانی بود که داشت که جمال قدم بامثال آن نفوس
اعتننا نمیفرمایند و البته با آن نفوس در یک مجلس جمع نمیشوند
باينجهه با کمال یقین نزد اعجم باين کلمات و همیه مشغول
شد در آن بین میر محمد نام که در ارض شین خدمت نقطه
اولی روح ما سواه فداه فائز شده و در سفر مدینه کبیره هم ملتزم
رکاب بود رسید بر گفتنگوهای سید بین اعجم مطلع شد
گفت وقت را معین کنید من میروم و در ساحت اقدس عرض
مینمایم تشریف بیاورند تا حق از باطل واضح و مبرهن گردد
قرار شد در مسجد سلطان سلیم این امر واقع شود میر مذکور
وارد و تفصیل را نزد بعضی از دوستان ذکر نمود تا آنکه
در پیشگاه حضور عرض شد این فانی آن حین حاضر نبود

بمجرد اصغا جمال قدم از مقر برخاستند و فردا واحدا
متوجهها على مقر المعلوم توجه فرمودند و در عرض راه بشأنی
فرات آیات الهی جاري و نازل که احدی قادر بروصف آن نه
و این عبد در آن حین در سوق بوده بجهة تمشیت بعض امور

ص ۲۴۱

بیت بعد از استماع بسرعت تمام توجه نمودم در اثنای راه ملاحظه
شد جمعی اهل بلد از طرفین معتبر متّحیر ایستاده اند
این عبد را که دیدند با دست اشاره نمودند یعنی از این
سمت تشریف بردن تا اینکه این عبد وارد جامع شد مشاهده
نمود بحر آیات موج لعمر مقصودی و مقصود من فی السموات
والارض بشأنی آیات نازل که کل متّحیر که آیا چه واقع شده
یکی از اعجم مشاهده شد که میلر زید و میگریست و در حضور از
اصحاب جز میر محمد و این عبد که از بعد رسید احدی حاضر نه
چه که کل را از حضور نهی فرمودند بعد وجه مبارک بمیر محمد
متوجه قال یا محمد اذهب اليهم و قل تعالوا بحبالکم
و عصیکم میر بسرعت تمام رفت بعد از مراجعت عرض نمود حضرات
از گفته نادم شدند و عندر آوردن که امروز ممکن نیست فرمودند
بگو تا سه یوم مهلت هر یوم حاضر شوید ما حاضریم بعد ساعتی
در جامع بصلوّه مشغول یعنی صلاة بدیعی و بعد از مراجعت
بمجرد ورود در بیت یک لوح بخط مبارک نازل و بمهر مبارک
مختوم که تا سه یوم هر یوم بیاید ما حاضریم و آن لوح رانزد
اصحاب فرستادند تا کل مطلع باشند و جناب میر هم رفت
و تفصیل لوح را اخبار نمود ولکن از آن نفوس اثری ظاهر نشد
ای آقایان تفکر نمایند امر بچه شأن ظاهر و ناس بچه شأن غافل
غیر اهل آن مدینه قریب صد نفر از مهاجرین و مسافرین جمع

ص ۲۴۲

بودند و کل بر این مطلب شاهد و گواه و آن لوح مبارک موجود
و سوره مباھله در تفصیل آن یوم نازل و حسب الامر نزد یکی از
اولیا ارسال شد که بر احبا و اولیای الهی قرائت نماید و البته
اکثری با صغار آن فائز شده اند و بعضی از آن در این مقام
ثبت میشود تا امکان از آیات رحمن منور گردد و افتدۀ عالم
بطراز عدل و انصاف مزین شود الامر بید الله هذا ما نزل من

جبروت مسية ربنا العزيز العلام قوله جل جلاله ان يا قلم
الاعلى اذكر لاسمك نبا هذه المدينة ليكون من المطلعين
اذ جائك محمد من لدى المشركين وقال انهم ارادوا ان
يجمعوا معك في مقر آخر فلما سمعنا خرجنا عن البيت
بسلطان مبين وقلنا يا محمد خرج الروح من مقره وخرجت
معه ارواح الاصفیاء ثم حقائق المرسلین انظر لتری الملا
الاعلى فوق رأسی وفى قبضتی حجج النبین افتح عینک هذا
على ثم محمد رسول الله قد طلع من افق البيت بسلطان مبين
قل انه اتی برايات الايات من لدى الله المقتدر القدير
قل لواجتمع من على الارض من العلماء والعرفاء ثم الملوك
والسلطانین اتی احضر امام وجوههم ناطقا آيات الله
الملك العزيز الحکیم انا الذي لا اخاف من احد لو يجتمع
على ضری من فی السموات والارضین قد خضعت الايات لوجهی
وخشعت الاصوات لندائی العزيز البديع قل هذه يدی قد

ص ٢٤٣

جعلها الله بیضاء للناظرين و هي عصای لو نلقیها لتبلغ الارض
و من عليها و انا العلیم الخبر يا محمد اذهب الى المشركین
برسالات الله رب العالمین قل قد جائكم الغلام و معه جنود
الوحی والالهام يمشی امامه الملکوت و عن ورائه قبائل
الملا الاعلى و اهل مدائی الاسماء ثم ملائكة المقربون
قل خافوا الله ولا تعتربوا على الذي بامرہ قدر كل امر حکیم
قل تعالوا بحالکم و عصیکم و ما عندکم لو انت من القادرین
انا نذهب الى بیت الله الذي بناه احد من الملوك وسمی
بالسلیم و اتوقف هناک الى ان تغرب الشّمس فی مغربها
ليتم عليهم حجه الله وبرهانه ويكونن من التائبين قل قد
انقطعت اليوم نسبة كل ذی نسبة الا من دخل فی ظل
هذا الامر المشرق المنیر من تمسک باسم من الاسماء معربا
عن موجدها اتی ليس منی و كان الله بربیا منه انا خلقنا الاسماء
كخلق كل شيء ان انت من العارفين قل اتی قد اظهرت
نفسی لله وخرجت لله واتكلم امام من على الارض كما اتكلم امام
وجهک الا اخاف من احد يشهد بذلك عملی لو انت
من العارفين قل ان آثار الحق ظاهرة كضیاء الشّمس و انوارها
تالله انها اظهر عند كل ذی بصر حديد هل تظن دونه

يقدر ان يقوم معه لا و نفسه العلى العظيم ان **الذين اعتقدوا**
على الاسماء او **لئنك من عبدة الاصنام** لو انت من **الشاهدين**

٢٤٤ ص

ان النبی من اخبر الناس بهذا النبأ الاقدم القديم
والرسول من بلغ رسالاتی و هدی الّذین ضلّوا السبیل و الامام
من قام امام وجهمی بخضوع مبین و الولی من استحصن فی حصن
ولایتی المحکم المتبین و الوصی من وصی النّاس بما اتاه فی
لوح حفیظ ان الّذی اتّخذه المشرکون ریا لانفسهم و اعرضوا
به علی الله المقتدر العزیز الجميل انه کان کاحد من العباد و
کان ان يحضر تلقاء الوجه فی کلّ بکور و اصیل هبت علیه من
شطر نفسه اریاح الھوی بما اغواه احد من الشیاطین انا
شهرنا اسمه بین العباد حکمة من لدنا ان ریک هو الحاکم علی ما یرید "انتهی .
ای دوستان صاحب بصر و فؤاد را یک ذکر از روی حقیقت
کفایت مینماید در این حین بحضور فائز لسان عظمت باین
کلمه ناطق قوله عزّ بیانه یا عبد حاضر بگوای بی انصافها
آیا امواج بحر بیان را مشاهده ننموده اید و یا اشرافات
انوار آفتاب ظهور را ندیده اید اتقوا الله از غدیر بیحر
وازوهم بیقین توجه نمائید امروز جمیع کتب به لا و نعم او
معلق و منوط هذا بدیع السموات و الارض لو اونتم تعرفون
بدیع من کلّ جهات این ظهور بوده و هست طوبی للعارفین
قل لیست افکاری افکارکم ولا امشی فی طرقکم قد اوضحت
سیلی و اظهرت دلیلی و انزلت آیاتی و دعوت العباد الى افقی

٢٤٥ ص

منهم من اقبل و منهم من اعرض ان الّذى اقبل انه من الفائزين فی كتاب مبین " انتهى .
ایکاش معرضین یک ورق از كتاب ایقان را ببصر عدل نظر
مینمودند و بانصف حکم میکردند معادله نمینماید بان آنچه
باين شأن از قبل نازل شده امروز کل در صقع واحد مشاهده
میشوند هر نفسی بحبل متین تمسک نمود و بذیل منیر تشیث
جست او از اهل بها در صحیفه حمراء از قلم اعلى مسطور
امروز جمیع ذرات بر عظمت امر شاهد و گواهند و معرضین غافل
و گمراه حضرت اعلى روح ما سواه فداه بر اثبات حقیقیشان
در آخر تفسیرها بشهادت دو عالم استدلال فرموده اند

ملا عبد الخالق و حاج ملا محمد علی بر قانی قزوینی می فرمایند
قوله جل و عز و کفی بشادتهما فی حقی علی ذلک الامر
شهیدا انتهی . مع آنکه بعد از ملاحظه لوح مبارک که
می فرماید اتنی انا القائم الّذی انتم بظهوره توعدون نفس
اول اعراض نمود اعراض شدید و نفس ثانی هم من بعد اقبال
نمود و با احدی تقرب نجست چه که این دو عرضه در اول امر
عرض نمودند حال ملاحظه نمایید چه مقدار از علما و عرفا
و فقهاء نزد اشراف انوار آفتاب اینظهور اعظم خاضع و خاشع
مشاهده گشتند آگر اسامی ذکر شود بر حسب ظاهر بیم ضرّ
است از برای ایشان هر منصفی گواهی میدهد عالم دانایی

ص ۲۴۶

از اعمال معرضین و اقوال منکرین متحیر گاهی ذکر مرأت مینمایند
و هنگامی ذکر وصی این ایام از کرمان الوهیت از برای مرجع
خود ترتیب داده اند و نفس دیگر از اهل کاظمین ساکن
کرمانشاه مثل رومی و چینی گفته تالله انهم و ما عندهم
کبیوت العنكبوت بل او هن لوهم ینصفون بگوئید ای بیچاره ها
شما کجا بوده اید آیا غیر نفس حق کسی ظاهر بوده آیا از دون
او قدرتی مشاهده شده عجب است از نفوسی که از امر
اول آگاهی نداشته اند و فتوی میدهند یا محمد لعمر الله
غافلی خبر نداری این عبد شمارا ندیده و لکن لوجه الله
می گوید اتق الله بحق راجع شوتا باب مفتوح خود را محروم
منما آن نفوسی که تورا القا نموده اند خود آگاه نبوده اند
و از بحر دانش نصیب برند اشته اند نفسی که من غیر الله اورا
رب اخذ نموده آثارش نزدت موجود دیده و خوانده حال
یک صفحه آیات حق را قرائت نما و خود انصاف ده نقطه اولی
روح ما سواه فداه می فرماید قوله جل و عز آگر کل اهل بیان
در جوهر علم مثل او گردند که ثمر نمی بخشد الا بتصدیق او
فلتعتبرن ان یا اولی العلم ثم ایاه تتعقون انتهی .
ای برادر من آگر نفسی این امر را انکار نماید و از این ظهور اعظم
غافل شود قادر بر اثبات هیچ امری نبوده و نیست این فانی
را حزن از کل جهات بشأنی احاطه نموده که از اظهارش عاجز

ص ۲۴۷

است چه که از برای شمس حقیقت بعد از ظهور و اشراق دلیل
ذکر مینماید و این خطای است که باعثی النداء میفرماید
این اکون مقدسا عن کل ما ذکر و سطران دلیلی ما ظهر
من عندي و حجتی نفسی لو انت من العارفين انتهی . ولكن
این عبد چون بعضی را ضعیف مشاهده نموده بحبل استدلال
تمسک جسته که شاید از معین کلمات الهی کوثر باقی بیاشامند
و بزندگی دائمی فائز گردند والا ان الدلیل یستحیی ان ینسب
الیه والبرهان یخجل ان یسجد بین یدیه نعم ما قیل :

حق عیان چون مهر رخسان آمده

حیف کاندر شهر کوران آمده

سزاوار انسان آنکه بطراز عدل و انصاف مزین باشد مالک
وجودی که بنفسه امام عالم قیام فرموده و باسم قیومش رحیق
مختوم را گشوده و معادل ما نزل من قبل و من بعد از قلم
مبارکش جاری و نازل چگونه میتواند انسان در این مقام
توقف نماید و یا نعوذ بالله کلمه نا لایق ادا کند بیان را نقطه
اولی بید قدرت بیفشد زلال آن این کلمه مبارکه است
انه لا یستشار باشارتی یومی از ایام مقصود عالمیان باین کلمه
علیا ناطق قوله جل جلاله یا عبد حاضر امروز اگر نفس نقطه
در این امر توقف نماید از کلمه رضا محروم ماند ناس در نوم غفلت
و بصر الله از افق اعلی ناظر و شاهد انتهی .

۲۴۸

هر صاحب شمی عرف بیان رحمن را ادراک مینماید حق بمثل
وجودش ظاهر و هویدا حجباترا خرق فرمود سبحان را شق
نمود مجدد سبب نشود و ناس بیچاره را بمثل قبل در تیه
اوہام مبتلا منماید اتقوا الله یا عشر البیان ولا تكونوا من
الظالمین نقطه اولی روح ما سواه فداه از اول ظهور الی
آخر بذکر این اسم مبارک مشغول بهیچوجه در تشویق اهل
بیان توقف نفرمودند هر لفظ مبارکی و هر کلمه مقدسه طیبه
که در بیان نازل شده بحق جل جلاله نسبت داده اند
سبحان الله جهالت و نادانی بمقامی است و غل و بغضباء
بشأنی است که آذان را از اصغاء منع نموده قسم بافتاد
افق معانی اگر بعضی از آیات منزله در ذکر این ظهور اعظم
بر حجر القاء شود لینفجر منه الانهار وقتی از اوقات این کلمه

علیا از لسان مولی الوری استماع شد یا عبد حاضر بیاناتی که از مملکوت علم الهی در این ظهور ظاهر شده گوش بخشد و القا نماید محزون مباش از گفته های این و آن یک نفس اگر حلاوت بیان رحمن را بیابد او عند الله از من علی الارض اقدم و افضل و اظہر و اعلم و اعلی بوده انتهی . نقطه اولی روح ما سواه فداه میفرماید اگر در یوم ظهور او یک نفس مؤمن باشد بعث کل نبین در نفس او میشود این عبد گاهی که در قدرت و عظمت و سلطنت حق جل جلاله نظر مینماید ابواب رجا

ص ۲۴۹

مفتوح میشود لذا استدعا مینماید که جمیع من علی الارض را از نفحات ایامش محروم نفرماید و چون در غفلت اهل بیان و ضعینه و بغضای آن نفوس ملاحظه میشود یا سکلی حاصل اگر چه این عبد بگمان خود از این تحریرات انتبا و آگاهی نفوس را خواسته ولکن مشاهده میشود نقطه اولی روح ما سواه فداه بشائی در این ظهور اعظم ذکر فرموده اند که ما فوق آن متصور نه مع ذلک میفرمایند بقدر اسم مؤمن هم در حق او راضی نمیشوند چه که اگر راضی شوند حزن بر او وارد نمی آورند فی الحقيقة این بیان نقطه بیان روح من فی الامکان فداه کتاب وعظ است و دفتر نصح و صحیفه انتبا و لکن لا یزید الظالمین الا خسارا و لا یزید الغافلین الا انکارا و لا یزید الفاسقین الا فرارا این فانی امام وجوه کل عرض مینماید در حالتیکه قلبش فارغ است از ظنون و اوهام و ضعینه و بغضای نفسی از نفوس آیا اگر نقطه بیان یعنی منزل آن بفرماید یا معاشر البیان بچه حجت و برهان از این ظهور اعظم محتجب مانده اید بچه جواب متمسک و متشبث میشود اگر میگوئید بمن محتاج شده اید جمیع ذرات کائنات شاهد و گواه که من اخذ عهد او را قبل از اخذ عهد خود نموده ام سبحانک اللهم فاشهد بانی بذلك الكتاب قد اخذت عهد ولاية من تظاهرت عن کل شیء قبل عهد ولایتی و کفی بک و بمن آمن بایاتک

ص ۲۵۰

علی شهداء و انک انت حسبي عليك توکلت و انک کنت علی کل شیء حسیبا و به بیانی که اظہر از شمس است در وسط سماء کل

را وصیت نموده ام که بمن از آن مقصود عالمیان محجوب نمایند
 نفس کتاب شاهد و گواه و اگر به بیان از آن سلطان ایام محروم
 مانده اید هر سط्रی و هر ررقی از آن شاهد و گواه که من
 باعلی النداء گفته ام بجمعیت بیان از منزل و مظہر و سلطان آن
 محروم نمایند اگر بوصفتی ناظرید و از مالک اوصاف ممنوع
 گشته اید بتصریح تمام گفته ام که کل آنچه ذکر خیر در بیان
 نازل شده مقصود آن شمس ظهور بوده و اگر بلفظ مرأت از شمس
 معانی محتاج شده اید قد نزلت فی الكتاب ان یا شموس
 المرايا انتم الی شمس الحقيقة تنظرؤن فان قیامکم بها
 لو انتم تبصّرون کلکم کھیتان بالماء فی البحر تتحرکون
 وتحتیجون عن الماء و تسئلون عما انتم به قائمون الی آخر قولی
 لاشکون الیک ان یا مرآة جودی عن کل المرايا کل بالوانهم
 الی لینظرون و اگر بذکر ثمره محتاج شده اید هذا عهدی و
 میثاقی مع ربی من قبل و من بعد و اجعل اللہم تلک الشّجرة
 کلها له لیظہرن منها ثمرات ما خلق اللہ فیها لمن قد
 اراد اللہ ان یظہر به ما اراد فائی انا و عزّتك ما اردت ان
 یکون علی تلک الشّجرة من غصن ولا ورق ولا ثمر لمن یسجد
 له یوم ظهوره ولا یسبّحک به بما ینبغی لعلّ علوّ ظهوره و سموّ

ص ۲۵۱

سموّ بطونه و ان شهدت یا الھی علی من غصن او ورق او ثمر
 لم یسجد له یوم ظهوره فاقطعه اللہم عن تلک الشّجرة فانه
 لم یکن منی ولا یرجع الی اگر بذکر مستغاث محتاج شده اید
 این ندا از جمیع بیان مرتفع اگر در این حین ظاهر شود من
 اول عابدین و اول ساجدینم اگر بکلماتی متمسکید بتأکید
 تمام ذکر نموده ام که جمیع بیان معادله بیک آیه او نمیکند
 حال ای قوم آیا آن نفسی که من دون او اخذ نموده اید
 و کلمات او را آیات فرض گرفته اید از من و بیان من اعلی و احبت
 است نزد شما اف لکم و لقلة شعورکم و عدم وفائکم اعظم
 او هامات و ظنون شما آنکه ظهورم را مثل ظهور قبل فرض
 نموده اید خلیفه و وصی تعیین مینمایید بالمره از یوم اللہ
 و شان او محجوبید و از اشراقات انوار آفتاب توحید حقیقی
 محروم و بی خبر ای ظالمان هنوز از قمیصم عرف دم اطهرم
 متضوی سیف های آن ملحدین که در هزار و دویست سنه

بصیقل غل و بغضا مهیا نمودند و از سیموم آبشن دادند آیا
کفایت ننموده که مجدد در تیه این او هامات هائیمید با آنچه
در طول هزار و دویست سنه عامل شدید قناعت نمائید آیا در
بیان نازل نشده با اسماء از مالک آن محتاجب نمائید حتی
اسم النبی فان ذلک الاسم یخلق بقوله سبحان الله با امواج
بحربیان حضرت رحمن و اشراقات انوار آفتاب نصح و ظهورات

ص ۲۵۲

نیر تدبیر و تعلیم از یمین قلب مبارک نقطه روح ما سواه فداء
اریاح یاسیه در هبوب بشانیکه حزن عالم را احاطه نموده
و سبب یأس افتنه مقدسه منوره شده مخصوص این فانی را
 بشانی اخذ نموده که ظهور غیر آن را از محالات شمرده در
باب سابع از واحد ثانی میفرماید قوله جل و عزای اهل
بیان نکرده آنچه اهل قرآن کردن که ثمرات لیل خود را باطل
کنید اگر آنچه که مؤمن به بیان هستید در حین ظهور آیات
او گفتید الله ربنا ولا نشرك به احداً و ان هذا ما وعدنا الله
من مظہر نفسه لن ندعو معه شيئاً و به آنچه براو هستید
اطاعت او کردید ثمره بیان را ظاهر کرده اید والا لایق ذکر
نیستید نزد خداوند ترحم بر خود کرده اگر نصرت نمیکنید
مظہر ربویت را محزون نکرده الى قوله جل شأنه اگر بلقاء
الله فائز نمیگردید آیة الله را هم محزون نکرده باشید از نفع
مدینین به بیان میگذرد هرگاه شما از ضرر باو بگذرید
اگر چه میدانم نخواهید کرد انتهی . سبحان الله مشاهده
نمایید آن طلعت مبارک را چه مقدار یأس اخذ نموده که
مع وصایای لا تحصی و عهدهای محکمه و میثاقهای متمنه
و تدبیرهای معلنه یأس اکبر از بیانات مبارک ظاهر و مشهود
طوبی للباقین و در مقام شفقت کبری و عالم آگاهی میفرمایند
قوله عز و جل چه بسا نوری را که نار میفرماید باو و همچنین

ص ۲۵۳

میفرماید قوله عز ذکر که اگر چه می بینم ظهور او رامش این
شمس در وسط السماء و غروب کل را بمثل نجوم لیل در نهار.
هر صاحب سمع و بصری شهادت میدهد بر اینکه آنحضرت
روح ما سواه فداء در جمیع احیان بذکر محبوب امکان مشغول

بوده‌اند و بجمعیت تدبیرات قلمیه و بیانیه و ذکریه اخبار فرموده‌اند
 بانچه از اهل بیان ظاهر شده و میشود عمر مقصودی و مقصود
 من فی الارض والسماء ان اسفه عظیم و حزنه کبیر و یأسه
 عمن فی البیان اعظم من کل عظیم ای عشر غافلین بشنوید
 عرض این خادم فانی را و بهواهای نفسانیه و مفتریات نالایقه
 ذیل اطهر اقدس را می‌لائید اگر اقبال نمینماید ساکت باشید
 میفرماید عز ذکره در بیان هیچ ذکری نیست مگر ذکر او لعل
 در وقت ظهور مشاهده حزن نفرماید از مؤمنین بخود و همچنین
 باین کلمه مبارکه که بمثابه نور است ما بین عالم نطق فرموده
 قوله جل و عز بیان از اول تا آخر مکمن جمیع صفات اوست
 و خزانه نار و نور او امید هست که ناس غافل از آنچه ذکر شد
 بسماء آگاهی عروج نمایند چنانچه میفرماید قوله عز ذکره
 اگر کل بتربیت نقطه بیان مریبی شوند و ناظر بمبدع و حجت
 و دلیل باشند در حین ظهور محتجب نمی‌مانند در این مقام
 میفرماید قوله تعالی گویا دیده میشود که کل این اصحاب
 بشرف ایمان بآن شمس حقیقت مستضی گشته در تلویحات

۲۵۴

و تصریحات ملاحظه نمایند میفرمایند امید هست که این
 اصحاب یعنی اصحاب موجوده بشرف ایمان فائز شوند
 چنانچه شدند خدای واحد شاهد و حق آگاه گواه که این
 فانی خالصانه لوجهه و لا ولیائه و لا حبائه ذکر نمود آنچه که
 منصفین را نفع بخشد و نجات دهد از بیانات نقطه اولی
 روح ما سواه فداء چه عربی و چه فارسی آنچه در نظر بود
 بعضی از آن ذکر شد اگر چه امروز ام البیان میفرماید جمیع
 بیان ذکری است از او و به رد و قبول او متعلق و منوط اگر از
 فضل حق جل جلاله افق عدل و انصاف از سحاب ظنون و
 اوهام مقدس شود جمیع شهادت دهنده بر آنچه این خادم
 ذکر نمود چه که کل میدانند نفسی بقدر این عبد از این امر
 مطلع نبوده و نیست مع ذلک نفوسی که از حقیقت آگاه نبوده‌اند
 گفته‌اند آنچه را که بعضی از بی خبرهای عالم اخذ نموده
 و بر طلعت قدم وارد آورده‌اند آنچه را که صخره صحیحه زد انتهی .
 و در لوح ملا علی بجستانی نازل قوله تعالی :
 آنچه از قلم اعلی نازل شد البته ظاهر خواهد گشت سوره

رئیس را تلاوت فرمائید و همچنین لوح ملک پاریس را که از اجزاءی سوره مبارکه هیکل است و همچنین لوح فؤاد که

ص ۲۵۵

محخصوص یکی از احباب (۱) نازل شده و این لوح در وقتی نازل شد که پاشا که وزیر خارجه روم بود بمقر خود راجع شده بود و سبب فتنه اخیره و مهاجرت از ارض سرّبعکا او شده بود دو نفر بودند که بعد از سلطان رئیس کلّ بودند یکی فؤاد پاشا و یکی عالی پاشا گاهی این صدر اعظم بود و آن وزیر اول خارجه و گاهی بالعکس در آن لوح میفرمایند قوله عزّکبریانه " سوف نعزل الّذی کان مثله و نأخذ امیرهم الّذی یحکم علی البلاد وانا العزیز الجبار و همچنین در کتاب اقدس در نقطه واقعه بین البحرين ملاحظه نمائید که مقصود از آن نقطه اسلامبول است چه که از یک جهتش بحر ایض است و جهت دیگر بحر اسود باری آنچه از قلم اعلی جاری کلّ ظاهر شده و اخبارهای دیگر هم که در الواح هست کلّ ظاهر خواهد شد نشهد انه هو العالم المقتدر السامع البصير الخير "

(تاریخ نزول این لوح مبارک ۱۲ جمادی الثانی سال ۱۲۹۳ هجری قمری است)

پایان

(۱) مقصود جناب شیخ کاظم سمندر قزوینی است که لوح فؤاد یعنی ک ظ باعزار او نازل شده برای تفصیل بر حیق مختوم مراجعه فرمایند .